ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

حسن

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

نمی گرفتند تا کسی رسوم و طرائق این بزرگواران نیز از ایشان درخواست نمی کرد بلکه احق بالاتباع مذهب اهلسنت و جماعت
که جناب امیر و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام بران مذهب بودند در ظاهر و باطن و مخالف این فرقه را از مجالس خود می راندند
و اجلا میفرمودند و با بو حنیفه و مالک ملاطفات داشتند و اجازت درس و فتوی بخشیدند و رؤسای اهلسنت تلمذ
بائمه اهلبیت نموده اند و از ایشان اصول مذهب اخذ نموده چون دیگران را موافق آنها دانستند و ایشان هم تصویب طریقه
دیگران نمودند از هر همه مقدمات درین التحقیق نمودند بالجمله اگر مجرد انتساب باهلبیت کافی در احقیت مذهب باشد
غلات و کیسانیه و مختاریه و اسماعیلیه و زیدیه و امامیه و حمیریه و قرامطه و دیگر فرق شیعه همه برحق باشند و هیچکس را علی التعیین
والتشخیص تفاخر و ابتهاج نرسد حالانکه باهمدگر تکفیر و تضلیل مینمایند چون این خلاصه مقتضی تحریر قلیلی بود لهذا اتباعیت
اهلسنت بعترت طاهره و بیگانگی فرقه شیعه از اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اگرچه بدلائل بسیار و از اکثر احادیث پیغمبر
مختار روشن و هویداست لیکن طوالت کلام مختصر بدو حدیث که متفق علیه فریقین ست نموده شد و آن حدیث سفینه
و ثقلین باشد مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِیْ فِیْکُمْ مَثَلُ سَفِیْنَةِ نُوْحٍ مَنْ رَکِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ این معنی الا ثابت
نمیکند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشانست و تخلّف از دوستی و اتباع ایشان موجب
هلاک و این معنی بفضل الله تعالی محض نصیب اهلسنت ست لا یُوْجَدُ فِیْ غَیْرِهِمْ زیرا که ایشان متمسک اند بحبل و داد جمیع
اهلبیت و برقیاس کتاب الله که اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْکِتٰبِ وَتَکْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ و در رنگ ایمان به انبیا که لَا نُفَرِّقُ
بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ با بعض محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران نمی ورزند بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع
اهلبیت را دوست نمیدارد و بعض یکطائفه را محبوب میسازند و بقیه را مبغوض و بعض طائفه دیگر را دوست میدارند و همین ست
حال اتباع ایشان و اهلسنت یکطائفه را خاص نمی کنند هر همه را مقتدای دین خود میدانند و از هر همه روایات
دین خود می آرند و بدان تمسک میجویند چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقه ایشان بران گواه ست درین مقام بعضی
از خوش طبعان شیعه تقریری دارند خیلی دلفریب لابد ذکر آن تقریر و حل آن تزویر ضرور افتاده گفته است که تشبیه
اهلبیت درین حدیث بسفینه اقتضا می نماید که محبت جمیع اهلبیت و اتباع کل ایشان در نجات و فلاح ضرور نیست
زیرا که اگر شخصی در یک کنج کشتی جا گرفت بلاشبهه او را از غرق نجات حاصل شد بلکه دوران در کشتی و گاهی
بکنجی نشستن و گاهی بکنج دیگر معمول و عادی نیست پس شیعه چون متمسک ببعض اهلبیت شدند و اتباع بعضی از
ایشان پیش گرفتند بلاشبهه ناجی باشند و طعنی که اهلسنت بر ایشان بابت انکار بعض اهلبیت مینمایند دفع
شد والحمد لله که اهلسنت درین جواب او بدو وجه سخن دارند اول بطریق نقض آنکه درینصورت امامیه را باید که زیدیه و کیسانیه
و ناووسیه و فطحیه را گمراه ندانند و ناجی و مفلح انگارند زیرا که هر یکی ازین فرق مذکوره و امثال ایشان کنجی ازین کشتی بسیع گرفته
و در ان کنج جای خود ساخته و یک کنج کشتی برای نجات از غرق کافیست بلکه درینصورت تعین ائمه اثناعشریه نیز مخدوش گشت زیرا که

بسم الله الرحمن الرحیم

اکابر و اصاغر این فرقه بزرگ گردن برداشته تبلیغ گویند که مذهب شیعه احق بالاتباع است زیرا که ایشان تابع اهلبیت اند که حق تعالی در شان شان فرموده است ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ و تمسک میکنند باقوال و افعال این پاکان و غیر از شیعه همه فرقها تابع غیر اهلبیت اند و تخلف میکنند از اقوال و افعال اهل بیت پس شیعه میباید که ناجی بیقین باشند و دیگران در خوف و خطر و این مضمون را مؤکد میکنند بحدیث سفینه یعنی مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ و درین تقریر ایشان مزج حق بباطل است اتباع اهل بیت البته موجب نجاتست لیکن باید دید که اتباع اهلبیت کدام فرقه اند و اتباع مغویان و اباليسه که خود را بنابر اغراض فاسده بر دامن اهلبیت می بستند و از رسم و آیین اهلبیت بُعد المشرقین دور افتاده بودند کدام فرقه اگر بحث درین است و اثبات اینکه شیعه تابع اهلبیت اند بهیچ وجه صورت نمی بندد گفتن چیزی دیگر است و کردن چیزی دیگر مشرکین مکه خود را اتباع ملت ابراهیمیه میگفتند و مسلمین را مخالف آن ملت قرار داده صابی و صبات لقب داده بودند و یهود و نصاری خود را اتباع حضرت موسی و عیسی علیهما السلام گفته عبد الله بن سلام و نجاشی و اضراب ایشان را مخالف میدانستند نام کسی بردن و خلاف طریق او سپردن رسوائی و بیحیائی است و نعم ما قیل ؏ کار پاکان را قیاس از خود مگیر ؏ کار پاکان روشنی دگر سیت + کار دونان حیله و بی شرمیست + بیقیدان ملاحده نیز خود را قادریه و سهروردیه و چشتیه می نامند و قلندران برهنه سران و مو داران خود را مداریه میگویند اینها را باین نسبت و انتساب چه میکشاید بلکه فضیحت و رسوائی زائد بر خود کسب می کنند کاش نام این بزرگان

قال قرأ علي بن الحسين وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث قال وكان علي بن
ابي طالب محدثا وروى عن محمد بن الجهم الهلالي وغيره عن ابي عبد الله ان امة هي اربى من امة
ليس من كلام الله بل محرف عن موضعه والمنزل ائمة هي ازكى من ائمتكم وروایت کرد از سالم بن
سلمه گفت خواند بر ابی عبد الله ومن می شنیدم آنرا حرفها از قرآن نبود انچه میخوانند مردم پس گفت ابو عبد الله باز مان
وباز مان ازین قراءتها وبخوان چنانچه میخوانند آنرا مردم تا که قائم شود امام مهدی پس هرگاه که قائم شود امام مهدی
بخواند کتاب خدای را بر طریقه آن وروایت کرد کلینی وغیره از حکم بن عتبه هر آینه وی گفت که خواند علی بن حسین
نفرستادیم پیش از تو هیچ پیغمبری ونه صاحب وحی ونه صاحب الهام گفت وبود علی بن ابی طالب صاحب الهام
وروایت کرد از محمد بن الجهم الهلالی وغیره از ابی عبد الله هر آینه جماعت وی بالاترست از جماعت نیست کلام خدا
اینکه بیجا کرده شده است از طور خود ونازل کرده شده چنین است امامان که آنها پاک تراند از امامان شما ونیز نزد ایشان
ثابت ومقرر ومشهورست که بعضی سورتها ساقط شده مثل سورة الولاية وبعضی سورها اکثرها مثل سورة الاحزاب
فانها كانت مثل سورة الانعام پس ازین سورها انچه در فضائل اهلبیت واحکام امامت ایشان بود ساقط کردند
ولفظ ويلك قبل از لا تحزن ان الله معنا نیز ساقط کردند ولفظ عن ولاية علي بعد ازین آيه وقفوهم
انهم مسئولون وعلكه بنو امية بعد ازین آیه خير من الف شهر وبعلي ابن ابي طالب بعد ازین لفظ
وكفى الله المؤمنين القتال وآل محمد بعد ازین لفظ وسيعلم الذين ظلموا آل محمد اي منقلب
ينقلبون ولفظ علي بعد از ولكل قوم هاد ذكر كل ذلك ابن شهر اشوب المازندراني في كتاب المثالب
وعلى هذا القياس کلمات بسیار وآیات بیشمار را شمرده اند پس حالا نزد ایشان درمیان قرآن مجید محفوظ ودرمیان
توریت وانجیل فرقی نمانده تمسک باین هر سه وجهی ندارد که محرف ومبدل ومنسوخ بناسخ مجهول اند واما عترت
یعنی هر سه کتاب
رسول پس باجماع اهل لغت عترت شخص اقارب او را گویند واینها نسب بعض عترت را انکار کنند مثل حضرت
رقیه وحضرت ام کلثوم بنات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبعضی را داخل عترت نمی شمارند مثل حضرت عباس
عم رسول الله واولاد او ومثل حضرت زبیر بن صفیه عمه رسول واکثر اولاد حضرت زهرا را نیز دشمن دارند وبد گویند
مثل زید بن علی بن الحسین که خیلی عالم ومتقی ومتورع بود واز دست مروانیان شهید شد وپسر او یحیی بن زید
را نیز دشمن دارند وهمچنین ابراهیم بن موسی کاظم را وهمچنین جعفر بن موسی کاظم را واو را ملقب بکذاب کرده اند حالانکه
او از کبار اولیاء الله بود وبایزید بسطامی از وی خرقه طریقت کرده وبغلط شهرت یافته که بایزید بسطامی مرید جعفر صادق است
وجعفر بن علی را که برادر حضرت امام حسن عسکری بود نیز ملقب بکذاب نموده اند وحسن بن الحسن المثنى را وپسر او عبد الله
محض را وپسر او محمد را که ملقب به نفس زکیه است مرتد وکافر شمارند وابراهیم بن عبد الله را وزکریا بن محمد باقر را ومحمد بن عبد الله

هر کنج کشتی در نجات بخشیدن از موج دریا کافیست و معنی امام همین است که اتباع او موجب نجات آخرت باشد و تمام مذهب اثنا عشریه بلکه امامیه برهم شد و اگر این کلمه زیدیه گویند همین حرف در مقابله آنها گفته خواهد شد پس تعیین مذهبی خود فرقه را از فرق شیعه درست نیست بلکه جمیع مذاهب باید که حق دانند و صواب انگارند حالانکه در میان مذاهب اینها تناقض و تضاد واقعست و هر دو جانب تناقض را حق دانستن در غیر اجتهادیات قائل باجتماع نقیضین شدنست که بدیهی الاستحاله است جواب دوم بطریق حل آنکه جا گرفتن در یک کنج کشتی وقتی نجات بخش از غرق دریاست که در کنج دیگر از ان کشتی رخنه نکنند و چون در یک کنج نشست و در کنج دیگر رخنه کردن آغاز نهاد بلاشبهه غرق خواهد شد و هیچ فرقه از فرق شیعه نیست الا در یک کنج این کشتی نشسته و در کنج دیگر رخنه پیدا کرده لاریب غرق خواهد شد آری اهلسنت هر چند در کنجهای مختلفه سیر و دور مینمایند اما کشتی ایشان سالم است و در هیچ کنج رخنه نکرده اند تا از ان طرف موج دریا در اید و غرق کند حدیث دوم باید دانست که باتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي اَحَدُهُمَا اَعْظَمُ مِنَ الْاٰخَرِ كِتَابُ اللّٰهِ وَعِتْرَتِي اَهْلُ بَيْتِي هر آینه سیگذاشتم در شما دو چیز گران قدر را چه اگر گرفتید بآن هرگز گمراه نشوید بعد من یکی از ان هر دو بزرگتر است از دیگر قرآن شریف و اولاد من که اهل بیت من پس معلوم شد که در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله این دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیدةً و عملاً باطل و نامعتبر است و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین است و کدام یک استخفاف این دو چیز جلیل القدر میکنند و اهانت مینمایند و از درجه اعتبار ساقط می انگارند و طعن در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرایست و درین بحث غیر از کتب معتبره شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزمات است اما کتاب الله پس نزد شیعه از درجه اعتبار ساقط شده و مثل توریت و انجیل قابل تمسک نمانده زیرا که تحریف بسیار در وراه یافته و احکام بسیار از و منسوخ شده و آیات و سور بسیار که ناسخ احکام و مخصص عمومات بود ندر بزدی رفته و آنچه باقیست بعض الفاظ او مبدل و بعضی زائد و بعضی ناقص روی الکلینی[1] عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ[2] اَنَّ الْقُرْاٰنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرَئِيلُ اِلٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعَةَ عَشَرَ اَلْفَ اٰيَةٍ[3] از ابی عبد الله (ای امام جعفر صادق) هر آینه اینکه قرآنیکه آورده بود آنرا جبرئیل بسوی محمد صلی الله علیه وسلم هفده هزار آیت و رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرٍ عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ كَانَ فِي لَمْ يَكُنْ اِسْمُ سَبْعِيْنَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ بِاَسْمَائِهِمْ وَاَسْمَاءِ اٰبَائِهِمْ و روایت کرد از محمد بن نصر از وی اینکه وی گفت بود در لم یکن نام هفتاد مرد از قریش بنامهای ایشان و نامهای پدر ایشان وَرُوِيَ عَنْ سَالِمِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ قَرَأَ رَجُلٌ عَلٰى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ وَاَنَا اَسْمَعُ حُرُوفًا مِنَ الْقُرْاٰنِ لَيْسَ عَلٰى مَا يَقْرَؤُهَا النَّاسُ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ مَهْ اُكْفُفْ عَنْ هٰذِهِ الْقِرَاءَةِ وَاقْرَاْ كَمَا يَقْرَؤُهُ النَّاسُ حَتّٰى يَقُومَ الْقَائِمُ فَاِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَرَاَ كِتَابَ اللّٰهِ عَلٰى حَدِّهِ وَرَوَى الْكُلَيْنِيُّ وَغَيْرُهُ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ

[1] ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی مصنف کافی کلینی ۱۲
[2] ابو جعفر محمد بن ... صادق
[3] ابو جعفر محمد بن ... فی الصحیح ۱۲ ... در استبصار ۱۲

طاهرهٔ مطهره می بندند و دیگر در حق حضرت امیر و حضرت حسنین چه قدر بی حفاظتی و بی ناموسی ثابت می کنند و در حق حضرت صادق که این کلمه بران جناب تهمت می نمایند چه قدر بی حمیتی و بی غیرتی اعتقاد دارند این لفظ را اول بزرگان بزبان نمی آمد علی الخصوص مکرر این عضو مستور الاسم والمسمی از اقارب بلکه بزرگان خود امریست که اراذل و اوباش نیز ازان احتراز واجب می دانند بازاریان دهلی را دیدیم که در هنگامهٔ افاغنهٔ قندهار که خود را بدرانیان لقب کرده بودند زنان بسیاری را بی ناموسی شد و هرگز من بعد نام این فعل قبیح بر زبان نیاوردند و عار کردند و احتمال آنکه در بضعهٔ طاهر رسول این قسم فعل خبیث واقع شود و لو جبراً و کرهاً کار هیچ مسلمانی نیست لا حول و لا قوة الا بالله چهارم آنکه گویند که حضرات بنات و اخوات خود را بکفرهٔ فجره بزنی میدادند مثل حضرت سکینه که در نکاح مصعب بن الزبیر بود و علی هذا القیاس دیگر قریبات خود را در عقد کفرهٔ نواصب درآوردند چنانچه در کتب انساب سادات تفصیلش مشهور و مسطور است پنجم آنکه نسبت کنند بحضرت صادق که قرآن مجید را بر زمین برتافت و اهانت نمود و طعنی که بر عثمان بابت احراق مصحف ابن مسعود نموده اند بعینه بحضرت صادق ثابت کنند روی الکلینی عن زید بن جهم الهلالی عن الصادق انه قرأ وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أَئِمَّةٌ هِيَ أَزْكَى مِنْ أَئِمَّتِكُمْ فقلت جعلت فداك ائمة قال ای والله قلت انما نقرء اربی قال وما اربی واومی بیده فطرحها هاکذا روایت کرده است کلینی از زید بن جهم هلالی از صادق علیه السلام بدرستیکه وی خواند و نباشید مانند زنی که شکست ریسمان خود را بعد از درستی پاره پاره میگیرید سوگندهای خود را موجب دخل درمیان خود آنکه باشند امامان که آنها پاکتراند از امامهای شما پس گفتم کرده شوم قربان تو ایمه است گفت آری قسم خدا گفتم جز این نیست که خوانده میشود اربی گفت و چیست اربی و اشارت کرد بدست خود پس برانداخت آنرا باهانت ششم آنکه آنچه منافی ایمان و ضد علامات مومنست به نص حضرت امیرالمومنین بسوی ایمه نسبت کنند و میخواهند بشهادت حضرت امیر رخنه در ایمان ایمه اندازند که حضرات ایمه بر تقیه اخفای حق و اظهار باطل در طول حیات خود با وصف عدم خوف هلاک در حق شان اصرار داشته اند نص متواتر امیرالمومنین که در نهج البلاغه موجود است اینست قال علیه السلام عَلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْثِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ كذا فی نهج البلاغة گفت علیه السلام نشانی ایمان اینست پسند کنی راستی را جائیکه زیان دهد ترا بر دروغ جائیکه سود دهد ترا چنانست در نهج البلاغه هفتم بعضی تفسیرات آیات قرآن بایمه نسبت کنند که هرگز بر قواعد عربیت و نحو راست نمی نشیند پس سامع آن تفسیر بقصور حضرات در فنون عربیت و ناواقفیت ایشان بر قواعد نحو استدلال کند همچنین بعض تفاسیر که مخل ربط کلام و موجب انفکاک نظم و انتشار ضمائر و برهمی سیاق سخن باشد بحضرات منسوب سازند تا مردم را سوء اعتقاد در کمال علم ایشان حاصل شود

بن الحسین بن الحسن و محمد بن القاسم بن الحسن و یحیی بن عمر را که از احفاد زید بن علی بن حسین ست نیز کافر و مرتد دانند و
جماعت سادات حسنیه و حسینیه را که قائل بامامت و بزرگی زید بن علی بوده اند ضال و گمراه شناسند حالانکه کتب انساب و
تواریخ سادات دلالت صریح میکند بر انکه اکثر اہلبیت حسنیان و حسینیان معتقد امامت زید بن علی و فضیلت آن
بزرگوار بوده اند و جماہیر اثناعشریه در حق آن بزرگواران اعتقاد کفر و ارتداد و خلود در نار دارند چنانچه در باب معاد از کتب
ایشان منقول خواہد شد و وجہش ہم ظاہرست زیرا که منکر امامت یک امام نزد ایشان مثل منکر نبوت یک نبی کافرست
وَالْكَافِرُ مُخَلَّدٌ فِي النَّارِ[۱] و این ہمه بزرگواران منکر امامت امام وقت خود بلکه امامت بعضی از ائمه ماضیین نیز بوده اند
و طائفه قلیله از اثناعشریه بران رفته اند که اینها در اعراف خواہند بود مثل حضرت عباس عم رسول و بعضی گویند که بعد از
عذاب شدید بشفاعت اجداد خود نجات خواہند یافت و این ہر دو قول رکیک و مردو دند و موافق قواعد و اصول
ایشان ہمان قول اول ست زیرا که شفاعت در حق کفار بالاجماع مقبول نیست و اعراف دار الخلد نیست و معہذا بودن
ایشان را در اعراف وجہی نیست که اینها منکر امامت بودند و منکران امامت کفار اند و با وصف این ہمه روایت میکنند
مُحِبُّ عَلِيٍّ لَا يَدْخُلُ النَّارَ[۲] و در محبت ایشان با امیر المومنین ہیچ شبہه نیست حالا ناصبیت این فرقه را تماشا باید کرد
که چه قدر بزرگان را که جگر پاره ہای ائمه و برادران ائمه بودند بچه مرتبه اہانت و استخفاف می نمایند و در حق چندکس معدود
از اہلبیت که ائمه اثناعشر و بعض اقارب ایشان باشند در پرده محبت ہزاران عیوب و قبائح نسبت کنند و استخفاف
و اہانت زیاده از حد نمایند بالاتر از خوارج و نواصب آری ست دوستی بیخرد خود دشمنیست و بعد از تتبع کتب روایات
ایشان تفصیل آن قبائح و عیوب كَالشَّمْسِ فِي نِصْفِ النَّهَارِ ہویدا میگردد لیکن درینجا چندی از کفریات ایشان
بطریق نمونه از خرواری ثبت می افتد اول آنکه گویند امام وقت صاحب عصر و زمان بآن مرتبه جبان و ہراسان و خائف
و بزدل بوده ست که از مدت ہزار سال بخوف جماعت قلیله مخفی شده و ہرگز با وجود انقلاب دول و برہم شدن عباسیه
تسلط چنگیزیه که بعد از قبول اسلام خود را محب اہلبیت می گفتند و بعضی از ایشان مذہب تشیع اختیار کرده بودند و بعد از
تسلط صفویه بر خراسان و عراقین که معادن شیعه و مردم خیز این گروه ست و بعد از رواج این مذہب در سلاطین
دکن و بنگاله و پورب و امارت و وزارت این فرقه در ہند و سند ہرگز بر نمی آید و او را اطمینان حاصل نمیشود دوم آنکه
از حضرت صادق در جمیع کتب ایشان روایت ست که فرمود يَا مَعَاشِرَ الشِّيعَةِ[۳] خِدْمَةُ جَوَارِينَا لَنَا وَ
فُرُوجُهُنَّ لَكُمْ[۴] الله الله نفوس خبیثه ایشان چه قسم بہتان عظیم را سہل دانسته باین جناب پاک نسبت کرده سوم
آنکه بحضرات نسبت میکنند که میفرمودند در حق حضرت ام کلثوم بنت سیدة النساء علیہما السلام اَوَّلُ فَرْجٍ غُصِبَ[۵]
مِنَّا سبحان الله چه کلمه ایست که از زبان ایشان بر می آید نزدیک ست که آسمان فرو افتد و زمین بشگافد اول در
حق آن سیده پاک بضعة الرسول فلذه کبد بتول[۶] چه فحش و سوء ادبست و کدام خصلت خبیثه را بدامن پاکان

[۱] کافر ہمیشه در دوزخ ست ۱۲
[۲] دوست علی داخل نخواہد شد دوزخ را ۱۲
[۳] ای گروه شیعه خدمت کنیزکان برای ماست و فروج ایشان برای شماست ۱۲
[۴] اول فرجی که از ما غصب کرده شده ۱۲
[۶] پاره جگر بتول ۱۲

از تعلیم اصول دین مردم را منع فرمایند دیگران چه قسم تعلیم کنند ؎ چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
پانزدهم ترک عمل با وامر الله نسبت بجناب ائمه کنند خصوصاً بحضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام که ایشان ترک تقیه میکردند حالانکه از حضرت صادق روایت کنند که اَلتَّقِیَّةُ دِیْنِیْ وَدِیْنُ آبَائِیْ پس این حضرات در دین آبای کرام خود چه قبح یافتند که ترک دادند شانزدهم خلاف نص صریح کتاب الله بجناب ائمه نسبت کنند تا ایقاع مخالفت فیما بین الثقلین نمایند و مردم را در امر دین متحیر سازند گویند که در زر و سیم غیر مسکوک حضرات ایشان زکوة واجب ندانسته اند و خود هم نداده اند معاذ الله میخواهند که حضرات را در وعید وَالَّذِیْنَ یَکْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنْفِقُوْنَهَا فِیْ سَبِیْلِ اللهِ داخل نمایند هفدهم گویند که جامه دریدن و گریبان چاک کردن مردان را و زنان را در موت پسر و پدر و دیگر اقارب حضرات ائمه جائز داشته اند معاذ الله ایشان را در بیصبران و جزع کنندگان داخل مینمایند و از بشارات قرآنی که در حق صابرین وارد است خارج میسازند و در وعید لَیْسَ مِنَّا مَنْ شَقَّ الْجُیُوْبَ شامل اعتقاد میکنند هیژدهم تخصیص قصاص بغیر اعمی که خلاف نص قرآنی ست بجناب ایشان نسبت میکنند نوزدهم حکم با سترقاق ولد ذمی که مسلمانی را قتل کرده باشد نسبت بحضرات ائمه نمایند حالانکه خلاف قاعده شریعت لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِّزْرَ اُخْرٰی وَلَا یُجْنٰی وَالِدٌ عَلٰی وَلَدِهٖ وَلَا مَوْلُوْدٌ عَلٰی وَالِدِهٖ اگر این قسم انتقام گرفتن در شرع جائز بود فرق در میان توره چنگیز خانی و شریعت محمدی چه خواهد بود و جواز استرقاق ولد حربی بجهت توقع محاربه است از ان او لاد و برای تقلیل سواد اینها اولاد ذمی قاتل را که نه مستعد حرب اند و نه داخل سواد حرب بچه وجه استرقاق درست باشد که صریح نقض عهد ست و مخالف جمیع ادیان و مخل که وفای عهد را واجب دانند و نیز مخالفت نص قرآنی که اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ بیستم آنکه از حضرات ائمه نقل کنند که از روز قتل عمر که بزعم ایشان نهم ربیع الاول ست تا سه روز هیچ گناه صغیره و کبیره بر کسی نوشته نمی شود پس درین صورت اباحت کفر و جمیع معاصی دران سه روز بجناب ائمه نسبت نمایند بست و یکم جواز استعمال آبی که با او استنجا کرده باشند در شرب و دیگر حوائج و طهارت بجناب آن طیبین و طاهرین نسبت کنند بست و دوم از حضرات ائمه روایت کنند که امت مرحومه را لقب امت ملعونه است رواه البصیر فی عن ابی عبد الله علیه السلام و در بعضی روایات تشبیه امت مصطفویه بخنازیر از حضرت صادق روایت کنند کما رواه الکلینی عنه علیه السلام حالانکه در نص قرانی خَیْرَ اُمَّةٍ ایشان را خطاب داده اند و در حق ایشان فرموده وَکَذٰلِکَ جَعَلْنٰکُمْ اُمَّةً وَّسَطًا بالجمله غرض این طائفه ایقاع مخالفت ست فیما بین الثقلین تا سر کلاوهٔ دین و شریعت گم شود و تمسک بکتاب الله بسبب ادعای تحریف و زیادت و نقصان و تغییر و تبدیل برهم خورد و تمسک بعترت بجهت تکفیر و حکم بارتداد بعض و روایت مخالف کتاب الله از بعض متعذر شود و خلائق خدا مثل بهائم و انعام غیر مقید بقیدی هر چه خواسته باشند کرده باشند و چون از تقریر این فائده اجمال فارغ شدیم ذیل این فائده را که بس نفیس و عمده است نیز در معرض بیان آریم

هشتم آنکه از ایمه روایت کنند که ایشان از جهاد منع میفرمودند با وصف آنکه در قرآن مجید قسمی که درین امر تاکید و تهدید
فرموده اند بر هر طفل مکتب پوشیده نیست پس ایقاع مخالفت کنند در ثقلین حالانکه تتمهٔ حدیث ثقلین این جماعت
هم روایت کرده اند لَنْ يَّتَفَرَّقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ هرگز جدا نشوند آن هر دو تا که وارد شوند نزد من حوض
وازین عبارت صریح مستفاد میشود که پیغمبر معیار معرفت اقوال و مذاهب عترت طاهره بنابر آنکه مردم بر ایشان
دروغ خواهند بست و افترا خواهند کرد بما عنایت فرموده است و آن همین است که روایاتی که از ایشان
بشنویم بر قرآن عرض کنیم هر چه را قرآن قبول داشت صحیحست و هر چه را قرآن تکذیب کرد افتراست و قرآن
محفوظ متواتر لائق‌ترست بآنکه معیار باشد از عترت طاهره چه عترت بحکم بشریت موت و غیبت مکانی و بعد
زمانی و دیگر لواحق دارند که کلید باب دروغ بندی و افترا سازیست بخلاف قرآن که بسبب شهرت و تواتر که دارد
پیش هر کس در هر وقت و هر مکان موجودست و در حفظ الٰهی محفوظ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا
مِنْ خَلْفِهٖ تَنْزِيْلٌ مِّنْ حَكِيْمٍ حَمِيْدٍ نهم آنکه تجویز جماع مطلقه بجناب ایشان نسبت کنند و این در حقیقت
تجویز زناست معاذ الله من ذلک دهم آنکه بازی کردن بقضیب و خصیتین در عین نماز بجناب ایمه نسبت کنند حاشاهم
من ذلک اول نماز که اعظم ارکان دین ست چه جای لعب و بازیست دوم آنکه این بازی کدام لطافت دارد
یازدهم تجویز نماز با وجود آلودگی جامه بنجاسات غلیظه بجناب ایمه نسبت کنند تعالی جنابهم عن ذلک دوازدهم
خوردن بچهٔ جانور مرده بجناب ایشان نسبت کنند حاشاهم عن ذلک سیزدهم تجویز بوس و کنار با زن در
عین نماز بجناب حضرات نسبت نمایند و روایات منقوله از کتب ایشان درین همه مسائل که مذکور شد انشاء الله
در باب فروع بیاید چهاردهم منع مردم از تعلیم واجبات دین مر زنان را آنجناب ایمه نسبت کنند روی
شَيْخُ الطَّائِفَةِ عَنْ اَدِيْمِ بْنِ حُرٍّ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْاَةِ تَرٰى فِيْمَا يَرَى النَّائِمُ
عَلَيْهَا غُسْلٌ قَالَ نَعَمْ لَا تُحَدِّثُوْهُنَّ فَيَتَّخِذْنَهٗ عِلَّةً روایت کرد ابو جعفر طوسی از ادیم بن حر گفت پرسیدم از
ابا عبد الله علیه السلام از زنی که به بیند در آنچه می بیند خوابنده بروی غسل ست گفت آری حدیث مکنید
از ایشان پس خواهند گرفت این را علت و درین صورت لازم می آید که جناب ایمه راضی باشند بخواندن نماز
در حالت جنابت که آن کفرست بالاتفاق حالانکه رضا بالکفر نیز کفرست بالاتفاق معاذ الله من ذلک و نیز
راضی باشند بجهل مکلف بواجبات شریعت وَهُوَ مُنَاقِضٌ لِمَنْصَبِ الْاِمَامَةِ قَادِحٌ فِي اسْتِحْقَاقِهَا
خَادِمٌ لِلْعَدَالَةِ وَالْمُرُوَّةِ وازین صریح‌تر و قبیح‌تر درین باب روایت صاحب المجالس ست که از کاظم علیه السلام
آورده اَنَّهٗ قَالَ لَا تُعَلِّمُوْا هٰذَا الْخَلْقَ اُصُوْلَ دِيْنِهِمْ هر آینه وی گفت تعلیم مکنید این مردم را عقاید
دین ایشان سبحان الله این چه روایت قبیح و حکایت شنیع ست که نسبت بجناب ایمه میکنند چون ایشان

ازانکه قبول نکنی پس داخل دوزخ شوی وخبر داد مرا پس اگر قبول کنم نجات یابم واگر قبول نکنم پروا نکرد از آنکه
داخل شوم در آتش واین روایت دلیل صریحست برانکه حضرت زید شهید احول را در تعین امامت امام محمد باقر
تکذیب نموده حالا روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق که فرزند قائم مقام محمد باقر بود باید شنید و تامل
باید کرد که مطابق کلام زید شهیدست یا موافق قول احول و ببین قاضی نور الله در مجالس المومنین در احوال
فضیل بن یسار از امالی شیخ ابن بابویه نقل کرده بروایت فضیل که گفت در محاربه زید بن علی با طاغیان
لشکر شام با او همراه بودم وچون بعد از شهادت زید بمدینه رفتم وبخدمت حضرت امام جعفر صادق رسیدم آنحضرت
از من پرسید که ای فضیل با عم من در قتل اهل شام حاضر بودی گفتم بلی آنگاه پرسید که چند کس را از ایشان
کشتی گفتم شش کس را فرمود مبادا ترا شکی در استحلال خون ایشان باشد گفتم که اگر شکی در ان میداشتم چرا ایشانرا
می کشتم آنگاه شنیدم که آنحضرت فرمودند اَشْرَكَنِيَ اللّٰهُ فِيْ تِلْكَ الدِّمَآءِ وَاللّٰهِ زَيْدٌ عَمِّيْ هُوَ وَاَصْحَابُهٗ
شُهَدَآءُ مِثْلُ مَا مَضٰى عَلٰى عَلِيِّ بْنِ اَبِيْ طَالِبٍ وَاَصْحَابِهٖ انتهی بلفظه شریک کند مرا خدا در ان خونها بخدا
که زید عم منست او ویاران او شهیدان اند مثل آنچه گذشت بر علی بن ابی طالب واصحاب او تمام شد لفظ
درین تشبیه که در کلام امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق واقع شده غوری درکارست ظاهرست که حال
امام زید باعتقاد حضرت صادق با حال حضرت امیر المومنین در یک مرتبه واز یک بابست پس زید در جمیع
معتقدات خود بر حق باشد ودر خروج خود بالاصالت نه به نیابت دیگری بر صواب والا حکم بشهادت و
تشبیه بحال حضرت امیر راست نیاید وآنچه احول در جواب امام زاده هذیان سرائی کرده تقریب بیوفائی
برادر دست آویز پوچ وبمعنی ست بچند وجه اول آنکه درینصورت حضرت ابراهیم در حق پدر خود ترک
اصلح نموده باشد که او را دعوت بدین اسلام کرد وایمان نیاورد و عصیان ورزید و دوزخی شد واگر شیعه
در حق پدر حضرت ابراهیم که معتقد ایمان او نیند این را مسلم ندارند گوئیم در حق آزر که مربی وبجای پدر او بود
چنانچه در نص قرآنی او را جا بجا به پدری یاد کرده اند اینهمه جور وجفا کی روا بود وعلی هذا القیاس جمیع انبیا
اقارب وعشائر خود را دعوت نمودند وآنها قبول نکردند مثل ابو لهب واضراب او پس انبیا در حق آنها حیف
وظلم وقطع رحم کرده باشند بلکه پیغمبر ما حاشا عن ذلک که سبب حیات ابدیه وبراءت خود از مادر و پدر ایشان
مهربان ترست بلکه رحمة للعالمین ست باوصفی که مصلحت در عدم تعین امام فهمیده سکوت فرموده بود چنانچه[له]
ملا عبد الله مشهدی در اظهار الحق نقل نموده عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ قَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لَوِ اسْتَخْلَفْتَ قَالَ
اِنِ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمْ فَعَصَيْتُمُوْهُ عُذِّبْتُمْ وَلٰكِنْ مَا حَدَّثَكُمْ حُذَيْفَةُ فَصَدِّقُوْهُ وَمَا اَقْرَاَكُمْ
عَبْدُ اللّٰهِ فَاقْرَءُوْهُ خدا داند که آخر باعث چه شد که نص بر امامت حضرت امیر فرمود ودر هیچ مجلس قبول نداشت

[له] روایت ست از حذیفه گفت که صحابه گفتند یا رسول الله کاش خلیفه مقرر کنی پس فرمود اگر خلیفه مقرر کنم بر شما پس نافرمانی او کنید معذب شوید لیکن هر سخنی گوید شما را حذیفه پس راست دانید و هر چه بخواند شما را عبدالله پس بخوانید آنرا ۱۲

ذیل اللفائح باید دانست که آنچه پیشوایان این گروه از حضرات ائمه روایت کرده اند و آنرا تمسک باقوال العترت الطاهره وافعالهم قرار داده اند آنرا فرزندان ائمه و برادران ایشان و بنی اعمام ایشان رد و تکذیب نموده اند و بر عاقل پوشیده نیست که اقوال و افعال شخص بر فرزندان و برادران و اقارب و عشائر او قسمیکه مکشوف میباشد بر دیگری که گاه گاه بصحبت او رسد چرا خواهند بود علی الخصوص بر فرزندان و اقارب هم مشرب که مناسبت از آیین و طریق هم داشته باشند و این رد و تکذیب در کتب ایشان بروایات صحیحه ایشان موجودست برای نمونه که منصب این اوراق قلیل ست یک دو مسئله ذکر کنیم تا دلیل واضح باشد بر کذب روایات ایشان زید شهید علیه الرحمه که از جمله فرزندان حضرت امام سجاد علیه السلام بزهد و تقوی و حلم و بزرگی معروف و ممتاز ست یاران امام سجاد را در روایات بسیار تکذیب نموده و در مسائل بسیار تضلیل نموده مثل مسئله تفضیل ائمه بر انبیا علیهم السلام و مسئله سب خلفای ثلثه و تبری از ایشان اما در ینجا مسئله امامت که راس المسائل این فرقه است بیان نمائیم زیرا که این مسئله نزد ایشان از متواترات ست و اجماعیات اهلبیت ست و می باید که علم این مسئله هر همه را از ین خاندان عالیشان بوجه اتم حاصل باشد رَوَى الكُلَيْنِيُّ عَنْ اَبَانٍ قَالَ اَخْبَرَنِي الْاَحْوَلُ اَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ بَعَثَ اِلَيْهِ وَهُوَ مُخْتَفٍ قَالَ فَاَتَيْتُهُ فَقَالَ يَا اَبَا جَعْفَرٍ مَا تَقُوْلُ اِنْ طَرَقَكَ طَارِقٌ مِنَّا اَتَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ اِنْ كَانَ هُوَ اَبَاكَ اَوْ اَخَاكَ خَرَجْتُ مَعَهُ فَقَالَ لِي اُرِيْدُ اَنْ اَخْرُجَ فَاُجَاهِدَ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَاخْرُجْ مَعِي فَقُلْتُ لَا اَفْعَلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ اَتَرْغَبُ بِنَفْسِكَ عَنْ نَفْسِي فَقُلْتُ اِنَّمَا هِيَ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فَاِنْ كَانَ لِلّٰهِ فِي الْاَرْضِ حُجَّةٌ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ وَالْخَارِجُ مَعَكَ سَوَاءٌ فَقَالَ يَا اَبَا جَعْفَرٍ كُنْتُ اَجْلِسُ مَعَ اَبِي فِي الْخِوَانِ فَيُلْقِمُنِي الْبَضْعَةَ السَّمِيْنَةَ وَيُبَرِّدُ لِيَ اللُّقْمَةَ حَتّٰى تَبْرُدَ شَفَقَةً عَلَيَّ وَلَمْ يُشْفِقْ عَلَيَّ مِنْ حَرِّ النَّارِ اِذْ اَخْبَرَكَ وَلَمْ يُخْبِرْنِي فَقَالَ قُلْتُ خَافَ عَلَيْكَ اَنْ لَا تَقْبَلَ فَتَدْخُلَ النَّارَ وَاَخْبَرَنِي فَاِنْ قَبِلْتُ نَجَوْتُ وَاِنْ لَمْ اَقْبَلْ لَمْ يُبَالِ اَنْ اَدْخُلَ النَّارَ گفت خبر داد مرا احول که زید بن علی کس فرستاد بسوی او و حال آنکه مخفی بود گفت پس رفتم پیش او گفت ای ابو جعفر چه میگوئی اگر ناگهان برسد ترا خروج کننده از ما آیا خروج می کنی همراه او گفت پس گفتم اگر باشد آن کس پدر یا برادر تو خروج کنم همراه او پس گفت مرا میخواهم من خروج کنم پس جهاد کنم این قوم را پس تو خروج کن همراه من پس گفتم من نمی کنم باشم فدای تو گفت آیا میخواهی بنفس خود را بترک نفس من پس گفتم جز این نیست که این یک جانست پس اگر باشد برای خدا در زمین حجتی پس باز نشیننده از تو و خروج کننده با تو برابر ست پس گفت ای ابو جعفر من می نشستم با پدر خود بر خوان پس بدهن من میداد گوشت پارهٔ فربه و سرد میکرد برای من لقمه را تا آنکه سرد شود از برای شفقت بر من و شفقت نکرد بر من از گرمی دوزخ چونکه خبر داد ترا و خبر نداد مرا گفت پس گفتم ترسید بر تو

حضرت زید باجماع شیعه و سنی از فرزندان سعادتمند و ملازم صحبت پدر بزرگوار خود بود و بر روش پدر بزرگوار خود زیست میکرد خوف رد و تکذیب از آن فرزند سعادتمند وجهی نداشت هفتم آنکه حضرت امام سجاد اگر این مسئله را بزید نگفت چه فائده بشد آخر امام وقت او را بامامت خود دعوت نموده باشد و او رد یا قبول دعوتش کرده باشد پس ترک اخبار او دران وقت محض بیفائده شد و حضرات ایمه ازین حرکات لغو و بیفائده پاک اند و بعضی از دانشمندان شیعه درین ترک اخبار بزید قیاس کنند بر قصه خواب حضرت یوسف و منع کردن حضرت یعقوب ایشان را از آنکه بدیگر برادران خبر دهند تا عرق حسد ایشان بجوش نیاید و در پی ایذای حضرت یوسف نشوند و این قیاس صریح فاسد است زیرا که مع الفارق است بیان خواب نه بر حضرت یوسف واجب بود نه بر حضرت یعقوب و نه از اصول دین بود و نه از مسائل شرعیه محض بشارتی بود در حق حضرت یوسف که دلالت بر بزرگی یوسف میکرد و اظهار بشارات بر ذمهٔ انبیا لازم نیست بلکه در جاهای بسیار از ان منع فرموده بودند زیرا که موجب عُجب میشود در حق صاحب بشارت و محرک حسد میشود در حق شرکای او و حدیث صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود لَوْلَا اَنْ تَبْطَرَ قُرَیْشٌ لَاَخْبَرْتُهَا بِمَا لِمُحْسِنِهَا عِنْدَ اللهِ اگر نه بودی که عجب گیرد قریش را هر آینه خبر میدادم ایشان را بانچه نیکان ایشان راست نزد خدا و نیز بعد از بشارت بدخول جنت مر کسی را که باعتقاد صحیح کلمه خوانده است معاذ بن جبل را فرمود لَا تُبَشِّرِ النَّاسَ فَیَتَّكِلُوْا بشارت مده مردم را پس اعتماد خواهند کرد بران و ثبوت نبوت حضرت یوسف موقوف بر تعبیر این رؤیا نبود بخلاف امامت ایمهٔ لاحقین که بر نص امام سابق یا تبلیغ او موقوف است و مکلف را بدون آن حصول علم محال بالجمله حالت تمسک این فرقه بعترت طاهره اینست که واضح شد و کتاب الله خود بزعم ایشان قابل تمسک نمانده پس هر دو حبل متین را از دست داده حیران تیه ضلالات مانده اند فقط الحمد لله رب العلمین والصلوة علی محمد سید الاولین والاخرین برحمتك یا ارحم الراحمین

تمت

خاتمة الطبع

الحمد لله که این رساله مسمی بحربه حیدری در مطبع نظامی واقع کانپور در شهر جمادی الاولی سنه ١٢٨٤ هجری مطبوع گردید

اشتهار

بسند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامیست مهر و دستخط مهتمم ثبت نموده شد

العبد

عبد الله ... بن حاجی محمد روشن خان ...

تمام یاران خود را که بسعی بست و سه سال براه آورده بودند و آیین اسلام آموخته یک قلم در هلاک ابدی
انداخت و همه را دوزخی کرد و به تبعیت اینها تمام امت گمراه شده در ورطهٔ ضلالت افتاد دوم آنکه
امامت از اصول واجبات است جهل دران چه قسم عذر شود و اگر زید را پدر بزرگوارش اطلاع باین اصل اعتقادی نداد
این بی اطلاعی او چه کار کرد آخر دوزخی شد که زید بر جهل بسیط بماند بلکه منکر امامت امام باقر و مدعی امامت
خود شد و اگر این قسم جهل هم عذر باشد پس کبرای صحابه بلکه جمیع نواصب نیز ناجی باشند زیرا که ایشان را
هم نصوص امامت حضرت امیر بطریق تواتر و قطع و سالم از معارض نرسیده بود وَقَدْ رَوَى الْكُلَيْنِيُّ فِي خَبَرٍ
طَوِيلٍ عَنْ مُقَرِّنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَعَرَفْنَاهُ
وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَأَنْكَرْنَاهُ که گفت داخل نخواهد شد در جنت مگر کسی که او شناسد ما را
و ما شناسیم او را و داخل دوزخ نشود مگر کسی که نا آشنای او باشیم و او نا آشنای ما سوم آنکه مقوله ایشان
و مذهبش آنست که پدر او را خبر نداد که در عالم امامی هم میباید که صاحب زعامت کبری باشد و حجت الهی در
زمین بود نه آنکه تعین امام فقط یا عدد ائمه بیان نفرموده و در بیان امر اول خود اصلاً خوف عدم قبول نبود
پس جواب احول چون دیده دو بین او خطا در خطا کرد و چرا پدر بزرگوار او امارات امام بوجه کلی نشانش
نداد تا خود بخود میدانست که فلانی امام ست نه من حالانکه نزد اثنا عشریه امام را خواص و امارا تیست که
در دیگران یافته نمیشود مثل مختون و سرور بریده پیدا شدن وغیر ذلک و صفحهٔ احوال زید ازان علامت عاری
و خالی بود چهارم آنکه امام نائب نبی ست پس بر وی فرض باشد که هر مکلف را بضروریات دین آگاه
سازد تا لطف تمام شده باشد هر که باشد در اینجا شفقت پدری و مهر فرزندی بکار نمی آید و فرق اقارب
و اجانب در تبلیغ احکام شان نبوت و امامت نیست بلکه اقارب را زیاده از اجانب تخویف و تهدید
باید کرد قوله تعالی وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وقوله تعالی لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا پنجم
آنکه نزد شیعه از مقررات است که امامت ائمهٔ اثنا عشر به ترتیب و تعین نام هریک منصوص حضرت پیغمبر بلکه منزل
از جانب خداست پس قول پدر را در اینجا دخلی نبودی بایستی که نص پیغمبر یاد میشود تا بدستور سائر
احکام دین بحکم ایمان قبولش میکرد ششم آنکه حاجت تبلیغ پدر چرا بود این نص خود در تمام عالم شهرت
داشت زیرا که متواتر بود خصوص در اهلبیت البته شائع تر و مشهور تر هر کنیزک خانگی او را تلاوت میکرد
و درس میگفت مثل اعداد رکعات و اوقات صلوات موقوف بر تعلیم امام مسائل خفیه میباشد نه نصوص
متواترهٔ جلیه و در تمام اهل ملل و نحل شائع و ذائعست که صبیان را در اول سن تمیز تلقین امهات مسائل
دین می کنند و این مسئله که اهم مسائل بود حضرت امام سجاد از فرزند دلبند خویش چه قسم اخفا میکرد حالانکه

خود اهم مهمات مقدمهٔ سلوک و طریقت را ساخته اند و مقدمهٔ شریعت را بذمهٔ یاران رشید و مصاحبان حمید
خود حواله فرموده اند و خود متوجه بعبادت و ریاضت و تربیت باطن و تعیین اذکار و اوراد و تعلیم ادعیه و صلوات
و تهذیب اخلاق و القای فوائد سلوک بطالبین و ارشاد بطریق گرفتن حقائق و معارف از کلام الله و کلام
الرسول مشغول بوده اند و بسبب ایثار عزلت و حب خلوت که لازم این شغل شریف ست التفاتی باستنباط
و اجتهاد نداشته اند و لهذا دقائق علم طریقت و غوامض حقیقت و معرفت از ایشان بسیار منقول شد و اهل سنت
سلاسل ولایت را منحصر در ذوات عالیات ایشان دارند و حدیث ثقلین نیز بهمین طریق اشاره می فرماید زیرا که کتاب الله
برای تعلیم ظاهر شریعت کافیست و علم لغت و اصول که تعلق بوضع و عقل دارد در امداد فهم شریعت بسنده است
حاجت بارشاد امامی نیست و انچه محتاج به تعلیم امام ست دقائق سلوک طریقت ست که صراحةً از کتاب الله مفهوم
نمی شود و حضرات ائمه نیز این اشارت را فهمیده عنان عنایت خود را مصروف همین امر ضروری ساخته اند و
امر اول را بطریق اجمال القا فرموده بعلم و عقل مجتهدین واگذاشته اند و لهذا باجماع شیعه و سنی کسی از ائمه
تالیف و تصنیف کتابی و تاصیل اصولی و تفریع فروعی هیچ عملی نکرده تا بکتاب او و فن مدون او استغنا واقع
شود بلکه روایات مسائل و احکام در یاران ائمه منتشر بوده اند و قواعد استنباط در جزئیات مختفی و مستور مانده لابد
شخصی می باید که آنهمه روایات را جمع سازد و قواعد را تتبع نموده جدا نویسد و آیین و رسم اجتهاد را بنیاد
نهد پس معلوم شد که چنانچه نسبت مذهبی بامامی معنی ندارد همچنان اتباع امام بلا واسطه نیز غیر مجتهد را امکان ندارد
و لهذا مقلد را در اتباع شریعت پیغمبر از توسیط مجتهد ناگزیر است و شیعه هرچند در اول امر اتباع ائمه را ادعا می نمایند
لکن در مسائل غیر منصوصه از ائمه علمای مجتهدین خود را مثل ابن عقیل و غضایری و سید مرتضی و شیخ شهید متبوع
میسازند و باقوال آنها گو مخالف روایات صحیحه اخباریین از ائمه باشد فتوی می دهند چنانچه در باب فروع بطریق
نمونه انشاء الله تعالی چندی از ان مسائل مذکور خواهد شد و چون تقلید مجتهدی که اقوال او مخالف بعضی از روایات
ائمه بوده باشند نزد ایشان هم جائز شده و مانع از اتباع ائمه نگردید پس اهل سنت را در اتباع ابو حنیفه و شافعی
چه گناه لازم آمد بیش ازین نیست که بعضی اقوال ایشان مخالف بعضی از روایات ائمه آمده و فی الواقع این مخالفت
با وصف اتفاق در اصول و قواعد ضرری نمی کند و از حیز اتباع نمی برارد چنانکه محمد بن الحسن شیبانی و قاضی ابو یوسف
شاگردان ابو حنیفه و تابعان او بوده جا بجا مخالفت او اختیار کرده اند و علی هذا القیاس در جمیع مذاهب ابن الاثیر
جزری صاحب جامع الاصول که حضرت امام علی بن موسی الرضا را مجدد مذهب امامیه در قرن ثالث گفته است پس
مرادش آنست که امامیه مذهب مدون خود را باو میرسانند و در ان وقت ماخذ مذهب خود او را دانند چنانچه گویند که علقمه
در تابعین و عبد الله بن مسعود در صحابه بانی مبانی مذهب حنفی بوده اند یا گویند که نافع و زهری در قرن تابعین و عبد الله

کید روافض منقول از تحفۂ اثنا عشریہ

آنکه طعن کنند بر اہل سنت و جماعت که ایشان مذہب ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد اختیار می کنند و مذہب
ایمه را اختیار نمی کنند حالانکه ایمه احق اند باتباع بچند وجه اول آنکه اینها جگر پارہای رسول اند و در خانهٔ رسول
پرورش یافته و آیین و رسوم شریعت را از طفلی یاد گرفته و مثل مشهور ست که اَهْلُ الْبَيْتِ اَدْرٰى بِمَا فِيْهِ
دوم آنکه در حدیث صحیح که نزد اہل سنت نیز معتبر ست امر باتباع ایشان وارد شده قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اِنِّيْ تَارِكٌ فِيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدِيْ كِتَابُ اللّٰهِ وَعِتْرَتِيْ اَهْلُ بَيْتِيْ
وَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِيْ فِيْكُمْ مَثَلُ سَفِيْنَةِ نُوْحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ
مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ سوم آنکه بزرگی ایمه و علم و تقوی و عبادت و زهد ایشان متفق علیه ست سنی و شیعه هر دو
قائل اند بخلاف دیگران و هر که بالاتفاق باین بزرگیها موصوف باشد اولی و الیق باتباعست از کسی که در بزرگی او
اختلاف باشد جواب این کید آنکه امام نائب نبی ست و نبی صاحب شریعتست نه صاحب مذہب زیرا که مذہب نام
راهیست که بعضی امتیان برای فهم شریعت کشاده شود و بعقل خود چند قاعده قرار دهد که موافق آن قواعد استنباط
مسائل شرعیه از ماخذ آن نماید و لهذا محتمل صواب و خطا میباشد و چون امام معصوم از خطاست و حکم نبی دارد نسبت
مذہب باو نمودن هیچ معقول نمی شود و لهذا مذہب را بسوی خدا و جبرئیل و دیگر ملائکه و انبیا نسبت کردن کمال بیخردیست
بلکه فقهای صحابه را که نزد اہل سنت بیقین افضل اند از ابو حنیفه و شافعی صاحب مذہب نمیدانند بلکه افعال و اقوال
آنها را ماخذ فقه و دلائل احکام می شمارند و آنها را وسائط وصول علم شرعی از جانب غیب می انگارند و نیز اتباع فقهای
مذکورین اتباع ایمه است که ایشان فقه و مذہب و قواعد استنباط را از حضرات ایمه فرا گرفته اند و بسلسلهٔ تلمذ خود را باین
بزرگواران رسانیده پس رتبهٔ ایمه نزد اہل سنت رتبهٔ پیغمبر و صحابهٔ کبار ست که اتباع آنها مقصود دارند لیکن نسبت
مذاهب بآنها نمی نمایند و اگر از حال شیعه نیک بشگافیم ایشان هم اتباع کسانی می کنند که خود را بایمه منسوب
می سازند و ادعای اخذ علم از ایشان می کنند نه اتباع ایمه بلا واسطه این قدر تفاوتست که متبوعان اہل سنت در
اصول عقائد مخالف ایمه نبودند و ایمه در حق آنها بشارتها داده اند بخلاف متبوعان شیعه مثل هشامین و احول طاق
و ابن اعین و امثال اینها که صریح در عقائد اصلیه مخالف ایمه گذشته اند و بجسمیت باری تعالی و بدا و غیر ذلک
قائل اند و حضرات ایمه از ایشان تبری نموده اند و شهادت بر بطلان عقائد ایشان داده و بدروغگوئی و افترا
نسبت کرده چنانچه همه این مطالب در باب سوم و چهارم از روی روایات معتبرهٔ شیعه نقل کرده خواهد شد و
حقیقة الامر این ست که منصب امام اصلاح عالم ست و ازالهٔ فساد پس هر فن که قصوری یابد آنرا تکمیل فرماید
و آنچه بر روش صواب باشد بر حال خود بگذارد تا تحصیل حاصل و اهمال ضروریات لازم نیاید پس حضرات ایمه در زمان

ماشاء الله لا قوة الا بالله

درین آوان سعادت اقتران بیمن توفیق مالک دوجهان وفیض عنایت خالق

انس وجان رساله عجیبه تصنیف عالم نبیل مولانا محمد اسمعیل شهید مسمی

ایضاح الحق الصریح
فی احکام المیت والضریح

درمتن هم دیگر رساله حضرت مولانا ممدوح ومبرور در رد امتناع ذاتی که مولوی

فضل حق بر تقویت الایمان اعتراض کرده بودند ونیز در تائید این تحریر تقریر دلپذیر

جناب مفتی محمد صدر الدین خان صاحب [illegible] مد ظله بر خاسته تصحیح تمام

در افضل المطابع باهتمام شیخ الهی بخش طبع شد

بن عمر در قرن صحابه بانی مذهب مالکیه بوده اند وانیهم که ابن الاثیر نوشته بنابر زعم امامیه ومعتقد ایشان نوشته
چنانچه مجددان هر مذهب را بنابر اعتقاد وزعم اصحاب آن مذهب نوشته نه آنکه فی الواقع چنین بود
کید یکم اعظم کیدهاست آنست که نسبت کنند کلامی را بامیرالمومنین که موافق مذهب خود باشد حال آنکه
جناب پاک امیرالمومنین ازان بری ست واین صنعت ایشان بعد از استقرا وتتبع بچند طریق یافته شد اول آنکه
وضع صریح نمایند دوم آنکه تحریف یک دو کلمه بکار برند سوم آنکه روایت بالمعنی کنند ولفظ آنجناب را ترک کرده
بلفظ خود آن معنی را که خود تراشیده اند وبزعم خود از لفظ مقدس ایشان فهمیده اند تعبیر نمایند وازین جنس ست
آنچه از نامه ها وخطبه ها ومواعظ ونصائح آنجناب جمع نموده اند در روی زیادت ونقصان وتحریف الکلم عن
مواضعها وتقدیم وتاخیر بعمل آورده موافق مذهب خود ساخته اند وکتاب نهج البلاغة نام نهاده گویند
از رضی ست وهو المشهور الصحیح وگویند از برادر او مرتضی ست وصریح معلوم میشود که کلام امیرالمومنین را
ابتر نموده واسقاط بعض حروف کرده وتقدیم وتاخیر بی محل بکار برده وبعضی جاها نامی که در لفظ آنجناب
واقع بود آن را حذف نموده وبجای او لفظ فلان بطریق ابهام آورده تا در تعین مراد اشتباه حاصل شود
واهل سنت بدان تمسک نتوانند کرد ونیز ازین جنس ست کتاب رجب بن محمد بن رجب البرسی الحلی وغیر آن
کید آنکه بعضی از علمای ایشان کتابی تصنیف کنند وآنرا بسکی از ائمه طاهرین نسبت نمایند
ودر اوائل آن کتاب اقوال صحیحه وروایات معتبرهٔ آن امام وارد کنند تا ناظر را اعتقاد صحت این نسبت
پیدا شود ودر اثنای کتاب روایات مزخرفهٔ موضوعه که موافق مدعای خود باشد زائد نمایند وازین جنس ست
تفسیری که منسوبست بامام بزرگوار ابو محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام که او را ابن بابویه جمع کرده است
کید آنکه بعضی از فصحای ایشان دعائی وضع کرده اند در لعن وطعن خلفای ثلثه وآن دعا را نسبت
بامیرالمومنین نمایند وگویند دعای قنوت آنجناب بود وآن دعائی ست مشهور نزد ایشان بدعا صنمی قریش
زیرا که دران دعا شیخین را بصنمی قریش یاد کرده ست می گوید اَللّٰهُمَّ الْعَنْ صَنَمَيْ قُرَيْشٍ وَجِبْتَيْهَا
وَطَاغُوتَيْهَا الَّذِيْنَ خَالَفَا أَمْرَكَ وَأَنْكَرَا وَحْيَكَ وَجَحَدَا اِنْعَامَكَ وَعَصَيَا رَسُوْلَكَ وَ
قَلَبَا دِيْنَكَ وَحَرَّفَا كِتَابَكَ اِلٰى آخِرِ الْهَذَيَانِ ؛ دو بت قریش را ودو معبود ایشان ودو طاغوت
ایشان آنانکه خلاف کردند حکم ترا وانکار کردند از وحی تو ومنکر شدند از انعام تو ونافرمانی کردند رسول ترا
ومعکوس کردند دین ترا وتحریف کردند کتاب ترا تا آخر کلام بیهوده ؛ ودر کذب وبهتان این نسبت هیچ شبهه و
شک نیست واین هر دو صنمی قریش را وجودی نیست مگر در وهم شیعه ؛ **تمت بالخیر**

L3780
این چند کید روافض نقل گرفته شد از تحفهٔ اثنا عشریه تا کیستی نمونه از خروار بشود ؛

نبار علیه از بنده ضعیف الراجی رحمة الله الجلیل احقر العباد محمد اسمعیل
عفی عنه استفسار اینمعنی فرموده پس بنده ضعیف اجوبه مسائل مستفسره را در
ضمن چند اوراق مفصل و مدلل گردانیده و آنرا **بایضاح الحق الصریح**
فی احکام المیت والضریح مسمی نموده و آنرا بر یک مقدمه و دو باب و یک
خاتمه مرتب ساخت **مقدمه** در بیان حقیقت بدعت و حکم آن و آن
بر دو فصل است **فصل اول** در بیان حقیقت بدعت باید دانست
که لفظ بدعت که در حدیث شریف بسیار مستعمل گردیده معنی آن هم از حدیث
شریف تحقیق باید کرد زیرا که مثل مشهور است تصنیف را مصنف نیکو کند
بیان پس میگوئیم که امام احمد و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه از عرباض
بن ساریه رض نقل کرده اند قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
ذات یوم ثم اقبل علینا بوجهه فوعظنا موعظة بلیغة ذرفت منها
العیون ووجلت منها القلوب فقال رجل یا رسول الله کان هذه موعظة
مودع فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان
کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا
فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین
المهدیین تمسکوا بها وعضوا علیها
بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل
محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة
و بخاری و مسلم از حضرت **عائشه** رضی الله تعالی
عنها نقل کرده اند قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

هو القادر

رساله‌ایست از تصنیفات عالم ربّ معقول ومنقول جناب مولانا محمد اسمعیل شهید مرحوم که در جواب اعتراضات مولوی فضل حق صاحب در یک روز نوشته داده بودند

بسم الله الرحمن الرحیم

از عبارات مرقومه چنان مستفاد میشود که مقصود معترض ایراد عرض است بر عبارت رساله تقویة الایمان بسه وجه اول آنکه دعوی نفی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر والصلوٰة والسلام علی اکرم الخلق محمد البشیر النذیر الذی بعثه الله الی الناس کافة وسماه بالسراج المنیر وعلی آله واصحابه الذین فازوا بنصرة الدین وکبت المشرکین بلسان المناظرة وسیف التدمیر اما بعد مخفی نماند که درین عصر زمان شورش اهل بدعت وطغیان بحدی رسیده که در اکثر عبادات وعادات ومعاشرت ومعاملات سنت سنیه جناب افضل البریات علیه افضل الصلوٰة والتسلیمات بانواع بدعات ومنکرات مخلوط گردیده هرچند تخلیط قبیح در اکثر عبادات وعادات راه یافته اما در رسوم متعلقه باموات انواع شرک و بدعات بوجهی متراکم گردیده که از سنت سنیه بجز نامی باقی نمانده بنابرین فضایل مآب کمالات اکتساب سلالة خاندان ارباب معقول ومنقول نقاوه دودمان افاضل فحول مشفقی مکرمی مولوی تفضل علی صاحب را خواهش تمیز فیما بین السنة والبدعة در رسوم مذکوره سید

[illegible]

احداث مستعمل میشود برای اختراع چیزهای جدید و متبادر از آن در عرف آنست که خود آنچیز در زمان سابق موجود باشد و نه نظیر آن مثلا دوختن قبای نو و پختن نان تازه و ساختن شمشیر جدید را اهل عرف حدث لباس جدید و طعام جدید و سلاح جدید نمی گویند پس گویا که وجود نظیر شیئی در زمان سابق در حکم وجود نفس آن شیئی است پس اگرچه نفس شیئی جدید در زمان سابق حقیقة موجود نبود اما حکما موجود بود بوجود نظیر خود پس محدث همان چیز است که در زمان سابق نه حقیقة موجود باشد و نه حکما زیرا که انچه در زمان سابق خود موجود باشد آنرا از قبیل سنت حقیقة باید شمرد و انچه نظیر او در آن زمان موجود باشد آنرا از قبیل سنت حکمیه دلیل بر آن آنست که قیاس در احکام شرع مشروع است بحکم کریمه فَاعْتَبِرُوْا يَآ اُولِي الْاَبْصَارِ و احداث ممنوع بحکم احادیث مذکوره پس احداث غیر قیاس باشد و مراد از زمان سابق در یا تخز قبیل زمان برکت نشان جناب سید المرسلین علیه الصلاة والسلام و زمان خلفاء راشدین و صحابه معظمین و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین است پس محدث همان چیز است که در آن ازمنه متبرکه نه خودش بوجود آمده باشد و نه نظیر آن زیرا که انچه خودش یا نظیر او در زمان آنجناب بوجود آمده باشد آنرا سنت اصلیه باید شمرد و انچه خودش یا نظیر او در زمان ثلثه بوجود آمده باشد ملحق باسنته دلیل برین آنست که ما ممنوع ایم از اتباع محدثات بحکم ایاکم و محدثات الامور که در حدیث مرقومه الصدر واقع گردیده و ماموریم باتباع امور مسطوره بحکم عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِيْ وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِيْنَ الْمَهْدِيِّيْنَ که در همان حدیث واقع گردیده و بحکم انچه ترمذی از عبد الله بن عمرو روایت کرده انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لياتين على امتي كما اتى على بني اسرائيل حذو النعل بالنعل حتى ان كان

۵

صلی الله علیه وسلم من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد
ونیز بخاری ومسلم از انس بن مالک نقل کرده اند قال جاء ثلثة رهط الی ازواج
النبی صلی الله علیه وسلم یسئلون عن عبادة النبی صلی الله علیه وسلم
فلما اخبروا بها کانهم تقالوها فقالوا این نحن من النبی صلی
الله علیه وسلم فقد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر
فقال احدهم اما انا فاصلی اللیل ابدا وقال الاخر انا اصوم
النهار ابدا ولا افطر وقال الاخر انا اعتزل النساء فلا اتزوج
ابدا فجاء النبی صلی الله علیه وسلم الیهم فقال انتم الذین قلتم
کذا وکذا اما والله انی لاخشاکم لله واتقاکم له لکنی اصوم وافطر
واصلی وارقد واتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی
هرچند احادیث مرویه درین باب بسیار اند اما برین احادیث ثلثه درین مقام اکتفا کرده شد
تا احادیث دیگران را بر آن قیاس توان کرد پس باید دانست که از احادیث
ثلثه مرقومه چنان مستفاد گردیده که بدعت بر دو وجه می باشد **اول** آنکه خود
آن چیز فی نفسه محدث باشد و مفاد حدیث اول است **دوم** آنکه در امر ماثور چیزی
از کمی و بیشی یا هیأت جدیده احداث کرده باشد یا جمله امر ماثور را بروجهی
ادا نمایند که بر آن وجه ماثور نیست و آن مفاد حدیثین آخرین است پس
اول را بدعت اصلیه میگوییم وثانی را بدعت وصفیه پس مفهوم این هر دو
قسم در دو بحث ایضاح باید کرد **بحث اول** در تحقیق مفهوم بدعت اصلیه باید دانست
که تحقیق مفهوم بدعت اصلیه موقوف است بر تحقیق مفهوم دو کلمه از حدیث مسطور اول مفهوم
کلمه محدثات وثانی مفهوم کلمه امور اما تحقیق مفهوم کلمه اولی پس باید دانست که لفظ

قال من كان مستنا فليستن بمن قد مات فان الحي لا يؤمن عليه الفتنة
واولئك اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم كانوا افضل هذه الامة ابرها
قلوبا واعمقها علما واقلها تكلفا اختارهم
الله تعالى لصحبة نبيه ولاقامة دينه فاعرفوا
لهم فضلهم واتبعوهم على اثرهم وتمسكوا بما استطعتم
من اخلاقهم وسيرهم فانهم كانوا على الهدى المستقيم
و متبادر از اضافه سیرت که مضاف بقومی باشد همین است که آن سیرت در ایشان
مروج باشد نه آنکه کسی از ایشان بطریق ندرت بر آن سیرت باشد یا آنکه طعن و ملامت
ایشان بر صاحب آن سیرت متوجه شده باشد مثلاً خوردن گوشت خام اهل عرف
سیرت اهل هند نمیگویند هر چند بعضی از ایشان بطریق ندرت خورده باشند بخلاف اهل حبش که
خوردن گوشت مذکور در ایشان مروج است لهذا عادت مذکوره در عرف از سیر ایشان شمرده
میشود و نیز بحکم آنکه لفظ اصحاب جمع مکسر است و مضاف بیای متکلم که آن معرفه است و جمع مکسر مضاف
بسوی معرفه مفید استغراق است بحکم آنچه بخاری و مسلم از ابن مسعود رض در حدیث تعلیم تشهد
نقل کرده اند که پیغمبر خدا صلعم فرموده فانه اذا قال ای کلمه عباد الله الصالحین
اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض پس از این حدیث مستفاد گردیده که کلمه عباد الله
مفید استغراق است پس کلمه اصحابی هم مفید استغراق باشد یا استغراق حقیقی در ما نحن فیه بایں صورت
متحقق خواهد شد که جمیع صحابه بر آن سیرت باشند و استغراق عرفی بایں وجه خواهد شد که اکثر از ایشان
بر آن باشند و باقی ساکت از انکار و رد و همین معنی از رواج میگویند و نیز از کلمه خیر امتی که در
حدیث سابق واقع گردیده همین معنی مستفاد میگردد چه از نسبت خیریت بسوی قرنی از قرون همین
معنی مستفاد میشود که رسوم مروجه آن قرن خیر باشند نه آنکه هر فعل هر فردی از افراد آن قرن خیر

بين الى امه علانية لكان فى امتى من يصنع ذلك وان بنى اسرائيل تفرقوا على ثنتين وسبعين ملة وتفرق امتى على ثلث وسبعين ملة كلهم فى النار الا ملة واحدة قالوا من هى يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابى

ونيز محدثات الامور شر است بحكم شر الامور محدثاتها كه در حديث مرقوم الصدر واقع گرديده وقرون ثلثه خيراند بحكم آنچه بخارى ومسلم از عمران بن حصين روايت كرده اند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير امتى قرنى ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ان بعدهم قوما يشهدون ولا يستشهدون ويخونون ولا يؤتمنون وينذرون ولا يوفون ويظهر فيهم السمن

پس محدث غير سنت اصليه وغير ملحق بالسنة باشد ومراد بوجود آن شے يا نظير او در زمان آنجناب آنست كه آنجناب بآن عمل كرده باشند يا امر فرموده باشند ويا كسى ديگر در آن زمان عمل كرده باشد وآنجناب با وجود اطلاع بر آن انكار نفرموده باشند ودليل بر آن آنست كه همه اهل اسلام اجماع دارند بر اينكه هر سه اقسام مذكوره در سنت مندرج است ومراد از وجود آنچيز يا نظير او در قرون ثلثه آنست كه در قرنى از قرون مذكوره بلا نكير تعامل بر آن جارى شده باشد وبى رد وقدح رواج يافته باشد نه آنكه كسى او را نظير ندرت بعمل آورده باشد يا رد وانكار بر فاعلين آن اگرچه جم غفير باشند متوجه شده باشد كه امثال اين امور اصلا از محدثات خارج نيست ودليل برين آنست كه مراد از كلمه ما در حديث ما انا عليه واصحابى اخلاق وسيرت صحابه است بحكم آنچه رزين از ابن مسعود روايت كرده اند

بران دلالت می دارد زیراکه امریکه مزید اختصاص بانبیاء علیهم السلام میدارد امر دین است
ونیز آنچه مسلم از رافع بن خدیج نقل کرده که پیغمبر خدا صلعم فرمود اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ اِذَا اَمَرْتُكُمْ
بِشَیْءٍ مِنْ اَمْرِ دِیْنِكُمْ فَخُذُوْا بِهٖ وَاِذَا اَمَرْتُكُمْ بِشَیْءٍ مِنْ رَاْیِیْ فَاِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ
دلالت می دارد بر اینکه اتباع سیرت سلف در غیر امر دین واجب نیست پس احداث را
ممنوع نباشد و حال آنکه مُحْدَثَاتُ الْاُمُوْرِ را شر فرموده اند پس لابد مراد از لفظ
امور درین مقام امر دین باشد و مراد از امر دین چیزیست که احکام شارع بدان تعلق
میتواند شد بحکم اِذَا اَمَرْتُكُمْ بِشَیْءٍ مِنْ اَمْرِ دِیْنِكُمْ فَخُذُوْا بِهٖ
و امر دین بمعنی مذکور باستقرا منحصر است در عقاید حقه و اخلاق جمیله و مقامات و حالات
و واردات قلبیه و اقوال لسانیه و افعال جسمانیه خواه از جنس عبادات باشد خواه
از جنس عادات خواه از جنس معاملات چه امر شارع متوجه میشود باصلاح انسان ظاهرا
و باطنا پس اصلاح ظاهر او حاصل میشود باصلاح عبادات و عادات و معاملات که مرجع آن
همه افعال و اقوال اختیاریه است و اصلاح باطن او حاصل میگردد بتکمیل عقل و تحصیل عقاید
حقه و تخلیه قلب از اخلاق رذیله و تحلیه آن باخلاق حمیده و تنویر آن بانوار مقامات عالیه
و واردات غیبیه و حالات قدسیه و مراد از احکام شارع درین مقام احکام سمعیه است یعنی
احکامیکه بدون اعلام شارع اطلاع بر آن متصور نیست و عقل محض را در آن مدخل نه
و دلیل برین آنست که در شق ثانی حدیث مسطور فرموده اند وَاِذَا اَمَرْتُكُمْ بِشَیْءٍ مِنْ رَاْیِیْ
پس معلوم شد که مراد در شق اول که مقابل اوست همین است که رای را در آن دخل نباشد
و احکام سمعیه بمعنی مسطور دو قسم است **اول** آنکه چیزی را از امور مذکوره طلب
نمایند و تحصیل آن ترغیب کنند و یا باجتناب از آن امر فرمایند و تنفیر از آن
بعمل آرند بانیوجه که فلان عقیده از ضروریات اصل دین است یا مکملات آن یا از

۹

در زمان محمد شاه بادشاه شده بودند اہل عرف از آن ہمین معنی خواہند
فہمید کہ رسوم مروجہ انسان در شادی و ماتم و ماکل و ملابس و مساکن مشتمل
بر اسراف بود گو کہ بعضی از ایشان بطریق ندرت از رسوم مذکورہ مجتنب باشد
یا جم غفیر از داعیین کہ سکونت در بلدہ مذکورہ اختیار کردہ باشد از رسوم مذکور
مجتنب باشند و بنا بر آن اجتناب طعن و ملامت در آن زمان بایشان متوجہ شدہ باشد
چنانچہ کلمہ **یَظْهَرُ الْكَذِبُ** کہ در روایت نسائی در حدیث مذکور واقع
گردیدہ بر آن معنی دلالت صریحہ میدارد چہ **ثُمَّ يُوجَدُ الْكَذِبُ** در مقام ثم
يَظْهَرُ الْكَذِبُ فرمودہ اند پس ازینکلمہ صریح مستفاد می شود کہ امتیاز
قرون ثلثہ از سایر قرون بعدم ظہور کذب است در آن نہ بعدم تحقق آن و
نیز بحکم فتوی ارئس العلما حضرت شاہ عبد العزیز صاحب قدس سرہ
کہ استمداد را یعنی طلب دعا از اموات از جنس بدعات شمردہ اند با وجود آنچہ صاحب
استیعاب روایت کردہ کہ در زمان حضرت عمر رض اعرابی طلب دعا استسقا از مزار
مبارک جناب رسالتمآب علیہ الصلوٰۃ والسلام نمودہ پس با وجود تحقق این امر
مذکور در آن قرن بنا بر آنکہ مروج در آن قرن نگردیدہ از بدعات شمردہ اند بالجملہ
خلاصہ مفہوم محدثات اینست کہ ہر چیزیکہ در زمان برکت نشان جناب رسالتمآب
علیہ الصلوٰۃ والسلام نہ خود آن چیز بوجود آمدہ باشد و نہ نظیر آن و در قرون ثلثہ نہ
خود آن چیز بلا نکیر مروج گشتہ و نہ نظیر آن پس ہمان چیز محدث است و ہمین معنی در ذہن
محفوظ باید داشت ہر جا کہ درین اوراق لفظ محدث مستعمل خواہد گردید ہمین معنی مراد
خواہد بود اما تحقیق مفہوم کلمہ ثانیہ یعنی لفظ امور پس باید دانست کہ مراد از امور درینمقام امر دینی
است چنانچہ کلمہ امرنا در حدیث **مَنْ اَحْدَثَ فِي اَمْرِنَا هٰذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ**

سخط او تعالی بحکم کریمه وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ

لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ یا بایں توجیہ کہ فلان حال مستتبع حصول

توجہ خاص ست از جناب او تعالی یا مستلزم انقطاع آن مثلا حال توبہ مستتبع حصول

توجہ خاص ست از جناب او تعالی بحکم حدیث اَللّٰهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِينَ يَتُوبُ

إِلَيْهِ مِنْ أَحَدِكُمْ كَانَ رَاحِلَتُهُ بِأَرْضٍ فَلَاةٍ فَانْفَلَتَتْ مِنْهُ وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ

وَشَرَابُهُ فَأَيِسَ مِنْهَا فَأَتَى شَجَرَةً فَاضْطَجَعَ فِي ظِلِّهَا قَدْ أَيِسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَبَيْنَ

مَا هُوَ كَذَٰلِكَ إِذْ هُوَ بِهَا قَائِمَةً عِنْدَهُ فَأَخَذَ بِخِطَامِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ

شِدَّةِ الْفَرَحِ اَللّٰهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ

کہ در مشکوۃ واقع شدہ ست و مداہنت فی الدین کہ ملقب بصلح کل ست مستلزم انقطاع

توجہ حضرت حق بحکم حدیث قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلعم أَوْحَى اللّٰهُ إِلَى جِبْرَائِيلَ أَنِ اقْلِبْ

مَدِينَةَ كَذَا وَكَذَا بِأَهْلِهَا فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّ فِيهِمْ عَبْدَكَ فُلَانًا لَمْ يَعْصِكَ طَرْفَةَ

عَيْنٍ قَالَ فَقَالَ اقْلِبْهَا عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ فَإِنَّ وَجْهَهُ لَمْ يَتَمَعَّرْ فِيَّ سَاعَةً

کہ در مشکوۃ واقع ست یا بایں توجیہ کہ فلان عبادت سبب علو درجات جنت ست

یا فلان معصیت علت سقوط در درکات نار مثلا جہاد سبب علو درجات جنت ست بحکم

کریمہ وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِّنْهُ

وقتل مومن علت سقوط در درکات نار بحکم کریمہ وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ

جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا یا بایں توجیہ کہ فلان عادت عند اللہ مستحسن ست و فلان مستہجن

مثلا مراعات عدد وتر در استعمال خوشبو و امثال آن مستحسن ست بحکم حدیث

وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ مَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَمَنْ لَا فَلَا حَرَجَ

کہ در مشکوۃ واقع ست و خوردن بدست چپ مستہجن بحکم حدیث لَا يَأْكُلُ

١١

مضرات اصل دین است یا منقصات آن مثلاً عقیده توحید از ضروریات اصل
دین است بحکم آیات متواتره و عقیده اثبات قدر از مکملات دین است بحکم احادیث
متواتره و عقیده شرک و انکار قدر از مضرات اصل دین است و منقصات آن بحکم
آیات و احادیث مذکوره یا بانیوجه که فلان خلق محمود است شرعاً یا مذموم یعنی صاحب
خلق محل نزول رحمت حضرت حق است یا مورد لعن او تعالی مثلاً رحیم القلب محل نزول رحمت
الهیه است بحکم حدیث اَلرَّاحِمُونَ یَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰنُ الخ که در مشکوة است و
قاسی القلب مورد لعن بحکم حدیث اِنَّ اَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللّٰهِ الْقَلْبُ الْقَاسِی
که در مشکوة واقع است یا بانیوجه که فلان مقام موجب حصول قرب حضرت حق است
یا مورث بعد از آنحضرت یعنی موجب ازدیاد وجاهت عند الله است یا مورث
عدم مبالات آنجناب بنسبت صاحب آن مقام مثلاً متوکل صاحب وجاهت است
عند الله بحکم کریمه وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ و بحکم حدیث یَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ اُمَّتِی سَبْعُونَ
اَلْفًا بِغَیْرِ حِسَابٍ هُمُ الَّذِینَ لَا یَسْتَرْقُونَ وَلَا یَتَطَیَّرُونَ وَهُمْ عَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ
که در مشکوة واقع است و حریص بر تتبع اسباب موهومه محقر و مهان بحکم حدیث
مَنِ اتَّبَعَ قَلْبَهُ الشُّعَبَ کُلَّهَا لَمْ یُبَالِ اللّٰهُ بِاَیِّ وَادٍ اَهْلَکَهُ
که در مشکوة واقع است یا بانیوجه که فلان وارد جالب رضای حضرت حق است
یا باعث سخط او تعالی مثلاً تفرید که عبارت از انقطاع علایق ماسوی الله است در
باب مودت و محبت جالب رضای حق است بحکم کریمه لَا تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ
الْآخِرِ یُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ کَانُوا آبَاءَهُمْ اَوْ اَبْنَاءَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ
عَشِیرَتَهُمْ اُولٰئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْاِیمَانَ وَاَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَیُدْخِلُهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ و موالات اعداء حضرت حق باعث

از آن اجتناب ورزد یا از ارکان و شروط و لوازم عبادتی یا معامله قرار داده یا آرد یا از منافات آن شمرده از آن اجتناب ورزد پس آن از بدعت اصلیه میگوئیم پس از کلمه محدثات الامور که در حدیث اول از احادیث ثلثه مرقومة الصدر واقع گردیده مراد همین معنی است

بحث دوم در تحقیق مفهوم بدعت وصفیه

مخفی نماند که مدار این بحث بر حدیث ثانی است از احادیث ثلثه مرقومه یعنی حدیث من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد باید دانست که تحقیق مفهوم بدعت وصفیه موقوف است بر تحقیق مفهوم سه کلمه از حدیث مسطوره اول مفهوم کلمه احداث و ثانی مفهوم کلمه امرنا و ثالث مفهوم کلمه ما موصوله اما تحقیق مفهوم کلمتین اولیین پس در بحث اول مذکور کرده شد و اما تحقیق مفهوم کلمه ثالثه پس باید دانست که مدلول ما موصوله چیزیست و آن بر هر مفهوم صادق می آید اما در موارد استعمال اکثر مخصص میباشد بدو وجه اول از جهت صله خود و ثانی از جهت نظر بسیاق و سباق آن و از جهت تامل در حال متکلم و سامع و از جهت رعایت مواقع و موارد کلام مثلا اگر کسی بگوید که جاهل را نمی باید که در کار و بار علما چیزی را که متداول در ایشان نباشد احداث نماید پس چنانکه تخصیص چیز محدث مذکور بعدم تداول در میان علما منطوق کلام مذکور است همچنین متبادر در عرف از کلام مذکور همین است که جاهل را از احداث آن چیز منع کرده اند که از جنس مقدمات علمیه باشد که علما بجهة علم خود بآن اهتمام میکنند و ارباب دانش از جهت دانش خود بآن اشتغال مینمایند مثل تصنیف کتاب جدید یا اختراع طرز جدید از انواع تقریر و تحریر و مطالعه و مناظره یا استخراج مسایل جدیده نه از اختراع لباس جدید و طعام جدید و مسکن جدید و امثال آن از اموریکه تعلق بمقدمات علمیه ندارد گو که علما هم بنا بر قضاء حوایج بشریت بآن اشتغال

۱۲۱

احد کم لیسمالہ فان الشیطان یاکل لیسمالہ یا باینوجهه که فلان معامله نافع است
در معاد یا مضر مثلاً معامله تجارت بصدق و امانت نافع است در معاد بحکم حدیث
التاجر الصادق الامین مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
و معامله ربو مضر در معاد بحکم کریمه الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما
یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس
و دیگر عبارات شارع را که در باب ترغیبات و ترهیبات اخرویه مستعمل می گردد
بر عبارات مسطوره قیاس باید کرد و مستفاد همه عبارات مستعمله درین باب بهمین
مضمون راجع میگردد که فلان امر از امور مذکوره در معاد نافع است یا ضار پس مجرد
تحقیق اینکه فلان مسئله بنفس الامر حق است یا باطل یا اینکه فلان خلق عرفاً محمود
است یا مذموم یا اینکه فلان مقام یا وارد یا حال مورث کمال نفسانی است یا نقصان آن
یا اینکه فلان عبادت یا عادت یا معامله مشتمل مصالح دنیویه است یا بر مضار آن
و امثال آن از تحقیقات و تدقیقات که بغرضی از اغراض اخرویه تعلق نمی دارد از
ما نحن فیه یعنی مباحث احکام مذکوره خارج است و احکام مذکوره را احکام تکلیفیه
می نامند قسم ثانی آنکه چیزی را رکن عبادتی از عبادات یا معامله از معاملات
قرار دهند یا از شروط و لوازم او شمارند یا از هیئت مکمله و تعیین فرمایند و این
قسم را احکام وضعی می نامند که تفصیل آن انشاء الله تعالی عنقریب در بحث
ثانی مذکور خواهد شد پس مراد از امر دین درین مقام همین حکم شرعی است اعم از اینکه
حکم تکلیفی باشد یا حکم وضعی پس خلاصه مفهوم بدعت اصلیه چنین باشد که عقیده
و مقامی و حالی و واردی و عبادتی و عادتی و معامله که محدث باشد معنی گوید
و صاحبش آن را نافع در معاد فهمیده در تحصیل آن سعی نماید یا مضر دانسته از

۱۲

است وثانی بطریق تکمیل یعنی بانیوجه تعیین فرماید که هرگاه اصل مذکور در صورت
خاصه متحقق گردد در نظر شارع نهایت مستحسن وممدوح باشد پس صورت معینه در استحسان
شرعی دخل دارد بیانه در اصل تحقق آن اصل مذکور و هر واحد از قسمین بوجوه متعدده
میباشد که چندی از آن بطریق تمثیل درینمقام ذکر کرده می شود مثلاً از انجمله
تعیین اجزای امریست از امور دین یا بطریق لزوم مثلاً تعیین قیام وقرائت و رکوع
سجود وامثال آن بنسبت نماز وتعیین ایجاب وقبول بنسبت نکاح یا بطریق
تکمیل مثلاً تعیین قومه وجلسه وتسبیحات بنسبت نماز وتعیین قدری زائد از اصل
در باب ادای قرض حسنه بتقدیریکه شرط نکرده باشند و از انجمله است تعیین اوقات
یا بطریق لزوم مثلاً اوقات خمسه برای ادای صلوات وماه رمضان برای صیام
و ذی الحجه برای حج وحولان حول برای زکوة وغیره ووقت اذان جمعه برای سعی
واول شوال ودهم ذی الحجه برای العید یا بطریق تکمیل مثل تعیین لیالی رمضان
لیلة نصف شعبان برای قیام ووقت انتصاف آخر شب ووقت ارتفاع شمس
برای تهجد واشراق وایام بیض وسته شوال وروز عرفه وعاشوره و یازدهم
شعبان برای صیام وماه رمضان برای عمره وروز هفتم از ولادت مولود برای
عقیقه وپنجشنبه ودوشنبه برای سفر وامثال آن از مواضعیکه توقیت اوقات
در آن ازجهت شارع واقع گردیده که عدد حصهای آن ممکن نیست و از انجمله
است تعیین امکنه یا بطریق لزوم مثل تعیین مکان طاهر غیر مقابر وحمامات برای نماز
وامصار برای نماز جمعه واعیاد ومساجد برای اعتکاف ومواقیت احرام وحرم
وکعبه وعرفات ومنا ومزدلفه وصفا ومروه برای حج وعمره وغیر مساجد برای
معاملات یا بطریق تکمیل مثل تعیین مساجد برای نماز فرض وعقد نکاح و ثبوت

داشته باشند همچنین اند حدیث مسطور سیم در نفقام عرف همین معنی متبادر میگردد
که هر که احداث کند در امر انبها چیزی را که انبیا علیهم السلام نا بر منصب نبوت تعلیم
آنچیز اهتمام نمایند پس آنچیز رواست پس درینمقام تفحص باید کرد که انبیا علیهم السلام
به بیان کدام چیز در باب امور دین اهتمام میفرمایند پس میگوئیم چنانچه ترغیب بنفس
امور نافعه در معاد و تنفیر از نفس امور ضاره در آن از خواص منصب نبوت است
چنانکه در بحث اول مذکور گردید و آنرا دین میگویند و آن مشترک است در جمیع
ادیان سماویه بحکم کریمه شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ همچنین تحدید
حدود امور مذکوره و تشخیص صور خاصه آنکه در منفعت و مضرت اخرویه دخل داشته
باشند نیز از خواص منصب رسالت است و آنرا شریعت و منهاج می نامند و آن
مختلف میباشد باختلاف رسل بحکم کریمه لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا
مثلا ترغیب بنفس نماز و نکاح و تنفیر از شرک و زنا از باب تعلیم اصول دین است و
تحدید نماز بتعیین اوقات و اعداد رکعات و شروط و امثال آن و تحدید نکاح
بتعیین ایجاب و قبول و حضور شهود و لزوم مهر و امثال آن و تحدید شرک
بطیره و حلف باسم غیر الله و تحدید زنا بتعیین محلی که از ملک و شبهه آن خالی باشد
و تعیین حد آن از جلد و رجم و امثال ذلک اینهمه از باب تشریع است پس چنانکه
تحقیق بحث اول موقوف بر تفصیل امور دین بود همچنین تحقیق این بحث موقوف
بر تفصیل ابواب تشریع است پس میگوئیم که تعیین صور خاصه و تحدید حدود معینه برای
اصول دین از جهت شارع بدو طریق متحقق میگردد اول آنکه لزوم معنی با نوعی جهت تعیین
فرماید که اصل مذکور بدون آن صورت خاصه صلاح در نظر شارع معتبر نیست یا کالعدم

وجه اول

در رمل وسعی بین المیلین وتلبیه ورمی جمار وامثال آن در باب حج وتقدیم جانب یمین
بر یسار در جمیع عبادات وعادات وامثال از اوضاع مسنونه در سایر عبادات
وازانجمله است تعیین تقدمات متقدمه خواه بطریق لزوم باشد که آنرا شروط
میگویند خواه بطریق تکمیل که آنرا تمهیدات می نامند مثل غسل یا وضو یا تیمم برای
نماز عموماً وبرای نماز جمعه وعیدین خصوصاً وبرای نماز جنازه ومس میت ومس
مصحف وقراءة قرآن وعقد احرام بلکه برای سایر عبادات ومثل تقدیم اذان
واقامت وسنن رواتب واذکار مسنونه قبل تکبیر تحریمه در باب نماز وتقدیم
تنظیف وتطهیر وتطیب وتجدید لباس وخطبه در نماز جمعه وتقدیم سحور در باب صیام
وتقدیم خطبه وخطبه واذن ولی یا سید وحضور شهود در باب نکاح وتقدیم سوم
واجازت ولی یا سید یا مالک یا موکل مشتری در باب معاملات وتقدیم
بسمله در سایر عبادات وعادات وتقدیم استخاره وخطبه بر سایر امور عظام وامثال
آن از اموریکه برای توطیه امور دیگر مشروع است **وازانجمله** است تعیین
لوازم متأخره بوجهین مذکورین مثل تعیین اذکار مسنونه بعد از سلام وسنن رواتب
متأخره وملازمت جلوس تا طلوع آفتاب در باب صلاة وطواف وداع
والتزام مقام ملتزم وتشبث باستار کعبه وتقبیل آستانه آن وشرب آب زمزم
ورجعت قهقری وزیارت مسجد نبوی ومسجد قبا در باب حج ولزوم مهر ودعای
برکت ودعوت ولیمه وتعجیل قدری از مهر در باب نکاح ولزوم عدت در باب
طلاق ولزوم قبض در هبه وبیع الصرف وامثال آن از لوازم عبادات و
معاملات که بجهت تعیین شارع ثابت گردیده **وازانجمله** است تعیین مصارف
اموال ومحال افعال مثل تعیین مصارف زکوة وتدبیر وکفارات و

17

قال الله تعالی ... **قوله** ... ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین ...

برای نقل و تلاوة قرآن و مواضع مخصوصه از حرمین برای دعا و مسجد جامع برای نماز جمعه و صحرا برای نماز عید و استسقا و دفن اموات و مقابر برای تذکر آخرة و استغفار برای اهل آن و مساجد ثلثه برای سفر بسوی آن بجهت تحصیل منفعت اخرویه و امثال آن از توقیتات مکانیه که در کثرة و تعذّر احصا مثل توقیتات زمانیه است و از انجمله است تعیین اعداد یا بطریق لزوم مثل اعداد رکعات در فرائض و اعداد صیام در فرائض و کفارات و اعداد مساکین در باب کفارات و اعداد اشواط و جمار در باب حج و اعداد شهود و ضربات جلده در باب معاملات و حدود و تعیین سه حیض یا مدت سه ماه یا چهار ماه و ده روز یا مدت حمل برای عدت یا چهار ماه برای ایلا و یا سه روز برای خیار و امثال آن یا بطریق تکمیل مثل تعیین اعداد رکعات در نوافل و تسبیحات در ارکان نماز و بعد از فراغ آن و در صلوٰة التسبیح و همچنین تعیین سه شوال و ثلثه در هر ماه در باب صوم و رعایت عدد وتر در جمیع عبادات و امثال این و توقیت عددی را هم بر توقیت زمانیه و مکانیه در کثرت و عدم احصا قیاس باید کرد و از انجمله است تعیین بعضی جوارح فاعل بعضی افاعیل و بعضی دیگر برای بعضی دیگر خواه بطریق لزوم خواه بطریق تکمیل مثل تعیین قلب برای نیّت در باب عبادات و کنایات طلاق و امثال ذلک و برای رضا در باب معاملات و تعیین لسان در باب قرءة و انعقاد عقود و معاملات و تعیین اعضا سبعه گانه در باب سجود و امثال آن و از انجمله است تعیین هیأت بوجهین مذکورین مثل استقبال قبله و ستر عورت و استوا قامة و دست بستن در قیام و سائر هیأت مشروعه از تعدیل ارکان و امثال آن در باب صلوٰة و هیأت احرام

مخصوص و سلامت از عیوب در باب اضحیه وازانجمله است تعیین در باب
لباس والوان مثل تعیین لباس حریر و زیور زر و سیم و رنگ سرخ و زرد
برای نسوان وازانجمله است تعیین باب تشهیر و اعلان مثل تعیین فرایض
عبادات و صلوة جنازه و مقاتله کفار و اقامت حدود و عقد نکاح باعلان و نوافل
عبادات و زیارت قبور بستر و کتمان وازانجمله است تخصیص بعضی افعال
باجتماع و بعضی بانفراد مثل صلوة جمعه و عیدین و صلوة خمسه و تراویح و صلوة خسوف
و کسوف و استسقا و صلوة جنازه و حج و جهاد و نکاح مشروع است باجتماع
و نوافل و غیر نوافل مذکوره و زیارت قبور مشروع است بانفراد وازانجمله
است تعیین طرق جبر نقصان مثل تعیین قضا و فدیه و مثل هالک یا قیمت آن
در صورت تلف مغصوب یا اتلاف و دیت مثل دیت نفس یا اعضا در صورت
جنایه خطا و امثال آن وازانجمله است تعیین آثار و ثمرات در ابواب عبادات
یا معاملات یا جنایات مثل فراغ ذمه در دنیا و استحقاق اجر خاص در عقبی
در ابواب عبادات و حلت تمتع و ثبوت نسب در ابواب نکاح و لزوم عدت
در باب طلاق و مثل ثبوت ملکیت در باب بیع و لزوم حدود و تعزیرات و
کفارات در باب جنایات بالجمله این وجوه مذکوره و امثال آن از تحدیدات
شرعیه از ابواب شریعت است که در کریمه تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ
يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظّٰلِمُونَ و در حدیث اِنَّ اللّٰهَ
حَدَّ حُدُودًا فَلَا تُضَيِّعُوهَا بآن اشاره رفته و در این مقام بابی است بغایت طویل
الاذیال و دقیق المآخذ که جولانگاه علمای ربانیین است و آن باب حفظ
مراتب امور دینیه و رعایت مدارج احکام شرعیه است بیانش آنکه چنانکه

۱۹

نباید کرد و آنچه بتصدق مذکور باید کرد بایصال ثواب عبادات از نماز و روزه
و تلاوة و ذکر نباید کرد و آنچه در باب اقامت جهاد از قسم سعی جسمانی نفسانی
یعنی ترغیب و تالیف و تدبیر و صرف اوقات عزیزه در تمهیدات آن و
امثال آن از مساعی بلیغه باید کرد در باب تعلیم علوم غیر ضروریه و التزام خلوات
و ضبط اوقات بانواع عبادات و ریاضات و اذکار و مراقبات نباید کرد
و آنچه در باب مزاولة اسلحه و سایر آلات حرب سعی و کوشش باید کرد در باب
جمع کتب و بناء مدارس و خانقاهات نباید کرد و آنچه در باب دعوت عوام الناس
بسوی ظاهر کتاب و سنت سعی باید کرد در باب دعوت دانشمندان فنون بسوی مسائل
غریبه قیاسیه و مباحث عمیقه کلامیه و اشارات دقیقه صوفیه نباید کرد بالجمله هر کسی که
بسیرت نبویه و سنت قرون ثلثه مشهود لها بالخیر مهارة داشته باشد این معنی برو
پوشیده نخواهد ماند حاصل کلام آنکه مباحث تشریعی با وجود کثرت شعب و تعین
وجوه بهمین دو باب راجع میشود باب تحدیدات و باب حفظ مراتب اعمال پس
از کلمهٔ ما موصوله که در حدیث مذکور واقع گردیده همین معنی مراد است پس معنی حدیث
مذکور برین تقدیر چنین باشد که هر که احداث کند در امر دین چیزی را از قسم تحدیدات
یا تغییر موقع امری از امور دین پس آن چیز رد است پس خلاصه مفهوم بدعت و صفیه
چنین باشد که هر تحدیدیکه در امری از امور دین محدث باشد یا هر تغییر موقعی که بران
امری از امور دین محدث باشد و صاحبش آن خصوصیت را مدار اعتبار آن امر مخصوص
در نظر شارع دانسته یا متعلق استحسان شرعی شمرده معمول گردد یا آن خصوصیت را
مدار اصل عمل قرار داده یا سبب سقوط آن اصل از مرتبه از مراتب قبول
فهمیده از آن اجتناب ورزد پس همان را بدعت وصفیه میگویند مخفی نماند

که عالم ربانی در امری از امور شرعیه که مرکب از امور کثیره باشد تامل نماید و دلایل
شرعیه متعلقه آن امر را در ذهن خود جمع کند لابد بر او واضح می گردد که هر چند جمیع امور مذکوره
در نظر شارع مستحسن و مرغوب است اما اهتمام او ببعضی از آن ازید است بنسبت ببعضی
دیگر هر چند نماز بجمیع ارکان و هیئات و شروط خود مطلوب است اما اهتمامیکه بارکان
و شروط آن متعلق است بغیر آن نیست و اهتمامیکه بطهارت متعلق است باستقبال
قبله نیست و لهذا استقبال قبله ببعضی اوقات ساقط می گردد بخلاف طهارت
و اهتمامیکه بقراءة فاتحه متعلق است بسوره دیگر نه و لهذا در رکعتین اخیرین قراءة
سوره ساقط میگردد و همچنین هرگاهی که عالم ربانی که وسیع العلم و لطیف الذهن
باشد در مجموع سیرت رسول الله صلعم تامل میفرماید لابد برا و واضح می گردد که هر چند
آنچه سیرت مذکوره بر آن مشتمل است همه از قبیل سنت نبویه است مگر آنکه هر فعل از آن
موقعی است در باب تعلق اهتمام آنجناب باو که دیگری را نه و این معنی بملاحظه قرائن
حالیه و مقالیه آنجناب لایح میگردد یعنی امتیاز در میان مهتم بالشان و غیر مهتم بالشان
و در میان اهم و مهم ذهن نشین او میشود و آنچه قابل تعلیم و ترویج است از آنچه باین مرتبه
نیست تمیز میگردد مثلا اهتمامی که بترمیم و تعمیر مساجد و فراهم کردن اسباب آبادی
آن متعلق است بمقابر نیست و آنچه در باب اجتماع مسلمین در مساجد از قسم تاکید آن
و تهدید بر ترک آن و اظهار رضامندی بوقوع آن و ناخوشی بفقدان آن و بیان
منافع تحقق آن و مضار عدم آن و امثال آن از آنچه بترغیب و ترهیب تعلق دارد
سعی و اهتمام باید کرد در بزیارات قبور نباید کرد و آنچه در باب ایصال منفعت
بسوی میت از قسم ترغیب و ترهیب و تاکید و تشهیر و ترویج و التزام در مقدمه
نماز جنازه باید کرد بدیگر ادعیه نباید کرد و آنچه بمطلق دعا باید کرد بقصد دعا عن المیت

۲۰

حوایج البشریه او بود و با وجود عروض وحشت وحدة بمفارقت مونس خود از زنا اجتناب
مینماید و این اجتناب در مدایح او شمرده میشود و در مقام اثبات عفت او ذکر کرده
میشود و همچنین با وجود امور مذکوره از نکاح ثانی احتراز نماید باین جهة از مدایح
او شمرده شود یا در مقام اثبات کمال عفت او ذکر کرده شود اگرچه بقبح نکاح ثانی
اعتقاد نداشته باشند و چنانکه در مقدمه عقد نکاح حضور شهود و اذن ولی را از
شرایط صحت او میشمارند چنانکه عقد مذکور را بر آن موقوف میدارند اگرچه در تاخیر
آن انواع مضرات محتمل الوقوع باشد همچنان عقد مذکور را بر استطاعت جهیز یا ولیمه
موقوف دارند که وجود احتمال فقدان کفو یا فوت اولیا یا غیبوبت ایشان
در سفر بر آن اقدام نمایند یا برای سرانجام کردن جهیز یا ولیمه معامله مداینت با وجود
اشتمال آن بر مضرات معاش و معاد مثل لحوق افلاس و انهدام [illegible] آن رسانند و
قباحت سوال حالی یا قالی را بر خود گوارا کنند و از رسم مذکور دست بردار نشوند
گو که بوجوب آن اعتقاد نداشته باشند بالجمله تقسیم بدعات را بدعة حکمیه و عملیه میگوییم
پس مفهوم مطلق بدعة چنین باشد که هر امری از امور مذکوره در بحث اول یا ثانی که
محدث باشد و صاحبش آنرا از امور دین قرار داده بعمل آرد یا با و معامله امور دینیه
نماید پس همان چیز بدعت است و چون مفهوم بدعت منقح گردید پس باید دانست
که درین مقام چند فواید نافع است که اگر در ضمن چند مسایل ذکر باید کرد **فایده اولی**
در بیان آنچه در بدعة حقیقیة داخل است و آن مشتمل بر چند مسایل است
مسئله اولی باید دانست که مسئله وحدة وجود و شهود و مبحث تنزلات
خمسه و صادر اول و تجدد امثال و کمون و بروز و امثال آن از مباحث
تصوف و همچنین مسئله تجرد واجب و بساطت او تعالی بحسب ذهن یعنی

که از ملاحظه تعریف هر دو قسم بدعت چنان ظاهر میگردد که اصل مدار بطلان بدعت بر عقیده است یعنی چیزی را که عند الله نافع نیست نافع پندارد یا آنچیز را که مضر نیست مضر پندارد و این را بدعت حقیقیه باید فهمید و درینمقام قسمی دیگر است از بدعت که آنرا بدعت حکمیه میگوییم بیانش آنکه چیزی از محدثات باشد و صاحب او هرچند اعتقاد منفعت و مضرت او نداشته باشد اما با او همان معامله کند که با امور نافعه یا ضاره شرعیه باید کرد مثلاً چنانکه در محافظت خصوصیت روز اضحی در باب اضحیه با وجود امکان آن در یومین لاحقین بنا بر ادراک فضیلت سعی باید کرد که با وجود گرانی قیمت بسبب وفور رغبت و تعسر حصول بسبب قلت وقلت فرصت بسبب اشتغال باداء صلوة عید و اداب آن و کثرت اشتغال بسبب ملاقات اقربا و احبا و قلت منفعت گوشت اضحیه بنسبت محتاجین بسبب وفور آن در آن روز بالجمله با وجود عوایق و موانع خصوصیت روز مذکور را از دست نباید داد همچنین تخصیص روز وفات در باب تصدق عن المیت که با وجود تحقیق تنگدستی در آن ایام یا بهجوم امراض یا سنوح سفر یا عروض موسم برشگال یا امثال آن از موانع و عوایق خصوصیت روز مذکور را از دست ندهند بلکه معامله مداهنت بعمل آرند و بازدیاد مرض بسبب اشتغال در سرانجام دادن آن التفات ننمایند و تاخیر سفر روا دارند و دریغ فراهم کردن سامان برشگال که محافظت طعام مذکور با آن تواند شد جرح گوارا کنند و تلطخ ثیاب در گل و لا روا دارند و تخلل اوقات تعلم و تعلیم احکام دین و فقدان اطمینان در عبادات و فوت جماعات قبول کنند و بفوت خصوصیت مذکوره راضی نشوند اگرچه بافضلیت یوم مذکور بر سایر ایام اعتقاد نداشته باشند و چنانکه زن بیوه با وجود کثرت ششبون و شدت افلاس بسبب موت زوج که متکفل

که محض بنابر هدایت چندی از اختیار که نفوس ایشان در مرتبه قصوی از عبادت
یا عصیان واقع شده اند اگر تعلیم امور مذکوره کرده باشند و ایشان را بنابر
این باغ سبز بسوی دام اطاعت حق کشیده باشند و صرف بنابر اصلاح استعداد
ناقصه ایشان بقدر حاجت و ضرورت بطور وسائل بی التزام و ترویج و اهتمام
بکار برده باشند و وقت حصول مقصود آنرا ترک داده باشند پس هر چند تعلیم امور
مذکوره که از ایشان در بعضی احیان به نسبت بعضی اذهان بحسب اتفاق و رعایت
مصلحت وقت بوجود آمده به نسبت ایشان از قبیل بدعات نباشند اما کلام درین
مقام در اکثر اهل زمانست که آن را مثل شریعت مستمره و طریقه مسلوکی شناختند

مسئله رابعه تعیین اعداد اشخاص و اوقات و اجناس در باب ختم و
دتوشه و عقد محافل سماع صوفیه و محافل کتاب خوانی و مرثیه و ماتم و ساختن
تعزیه و شده و علم و عقد ذکر شهادت حضرت امام در ایام
عاشوری و تعیین چهلم و سیوم و اعراس و تداعی بر اجتماع در باب زیارت
قبور و تعیین اوقات برای آن و مراقبه بر آن و قراءة قرآن بر سبیل اجتماع برای آن
و تعیین اوقات تصدق عن المیت و التزام قراءة فاتحه و اخلاص و تنظیم
آن و تعیین جنس آن و مصرف آن و استمداد از اهل قبور و تقبیل قبور و
طواف آن و آستانه بوسی و قیام روبروی آن بجهت تعظیم و انداختن چادر و
گل و غلاف بر آن و غسل دادن قبور و روشنی نمودن و اجتماع کردن به نیت
تقرب بر آن و تعیین نماز سول برای اموات و اغان بر قبور بعد فراغ از دفن و
امثال از امور بی شمار همه از قبیل بدعات حقیقیه است به نسبت اهل زمان که همه
امور را تعبداً بعمل می آرند مگر به نسبت بعضی خصوص الخواص که نزد ایشان این امور

۲۰۵

تنزیہ او تعالی از زمان و مکان و جہت و ماہیۃ و ترکیب عقلی و سمجت صفتیہ و
و زیادۃ صفات و تاویل متشابہات و اثبات رویت بلا جہت و محاذاۃ
و اثبات جوہر فرد و ابطال ہیولی و صورت و نفوس و عقول یا بالعکس در کلام
مسئلہ تقدیر و کلام و قول بصدور عالم بر سبیل ایجاب و اثبات قدم عالم و
امثال آن از مباحث فن کلام و الہیات فلاسفہ ہم از قبیل بدعات حقیقیہ است اگر
صاحب آن اعتقادات مذکورہ را از جنس عقاید دینیہ بشمارد و الا در حیز زمان
در بدعات حکمیہ البتہ مندرج است چہ سعی در ادراک حقیقۃ آن و اہتمام بتنقیح آن و
سعی در مشہور شدن صاحب آن در زمرہ علماء دین و حکماء ربانیین و تمدح بآن در
مقام ذکر کمالات دینیہ در عرف عوام بلکہ در کلام خواص ہم دایر و سایر است

مسئلہ ثانیہ سعی کردن در تحصیل مقام فناء علمی و انتفاء اضمحلال
و انکشاف غیبیات مثال و واردات وجد و حال و غیبت و استغراق و سکر و شطح
و عقد ہمت در باب تاثیرات کونیہ و نفسانیہ و اشراف خواطر و القای گرمی در قلوب
حضار و علم دعوات اسماء یا ترک جلالی و جمالی ہمہ از قبیل بدعات حقیقیہ است چہ ہر کہ
باین امور اشتغال نماید آن را از جنس امور یکہ مورث قرب الی اللہ باشد بشمارد
بلکہ اکثر ہمین امور را حقیقۃ احسان کہ در شرع مطلوب است میدانند

مسئلہ ثالثہ تعیین اوراد و اذکار و ریاضات و خلوات و اربعینات و نوافل عبادات
و تعیین اوضاع اذکار از جہر و اخفاء و ضربات و اعداد و مراقبات برزخیہ و التزام
طاعات شاقہ ہمہ از قبیل بدعات حقیقیہ است بنسبت اکثر طلاب کہ آنرا اصل کمال
شرعی یا از تکملات آن میدانند اما بنسبت خواص کہ آنرا محض از قبیل وسایل و ذرایع
در تعلیم و ترویج آن سعی می کنند پس از قبیل بدعات حکمیہ باشد آری اخص الخواص کہ

قوله وما هو الا تجويز الكذب على الله تعالى اقول اى قول بوقوع مثل مذكور تجويز الكذب مطلقا است معاذ الله من ذلك واما قول بامكان مثل مذكور پس مستلزم امكان كذب است كما ذكرنا سابقا علاوه برين

٢٤

همین معنی مذکور مراد داشته اند نه قیاس شرعی که حمل النظیر علی النظیر است فایده

ثانیه در بیان انچه در بدعت حکمیه مندرج است و آن مشتمل است بر چند
مسایل **مسئلهٔ اولی** استغراق همه در تحصیل تبحر علوم الهیه به تتبع مسایل
غریبهٔ علوم عربیه که در فهم کتاب و سنت که مبنای آن بر محاورات عرفیه است
نه بر لطایف شعریه چندان دخل نمی دارد و مثل تدقیق زاید در دقایق
الهیات و طبعیات فلسفیه و تعمق زاید در قواعد اصولیه و کلامیه و در اسفار
فقهیه و مهارت ابواب دانشمندی از فن مناظره و جدل و باب توجیه و طرق
در آمد کلام غیر بر سبیل ابطال و یا توجیه و طرق سد ابواب در آمد مخالف از
باب تقیید و تحدید و توجیه و تاویل و امثال آن از اموریکه محبیان دانشمندی
بعمل می آرند و در میان امثال خود بآن تفاخری می نمایند و در تحصیل احفاظ
نوادر اشعار و قواعد عروض و در ضبط مسایل فرضیه فقهیه متوهم الوقوع و در
اشتغال بریاضیات و فن تواریخ و فن تکثیر و نقوش و امثال آن از فنون
نادره همه از قبیل بدعات حکمیه است به نسبت عقلاء اهل زمان که حصول امور
مذکوره را از جنس قربات الله و محامد شرعیه می پندارند اما عمر گرانمایه را در
تحصیل امور مذکوره بوجهی اضاعت مینمایند که طالب حق اوقات عزیزه خود را
در تفتیش اصول دین و تحقیق احکام شرع متین صرف مینماید و بآن اضاعه
عمر انواع مفاخرات و مباهات می نمایند و از جنس مدایح و مناقب میشمارند چنانچه
تمتع باین سفاهت و اسراف عمر در میان ایشان جاریست و امثال این
مسرفین عمر را بسبب حصول این امور مذکوره بنظر توقیر و اجلال می بینند
اگرچه ذره از طلب راه دین نداشته باشند و مخفی نماند که شغل اینها

۲۷

مذکور محض لغو باشند و فقط بنا بر موافقت اهل زمان بعمل می آرند که امور مذکوره
بنسبت ایشان از قبیل بدعات حکمیه باشند اگر از شبهات شرعیه و منکرات
دینیه نباشند **مسئله خامسه** استحسانات اکثر متاخرین از فقها و صوفیه
که محض بنا بر ظن حصول بعضی منافع دینیه و مصالح شرعیه بدون تمسک بدلیلی
از دلائل شرعیه عبادات یا معاملات اختراع می نمایند یا تحدید اصلی از اصول
دینیه بحدود خاصه احداث می کنند تا ترویج امریکه خامل در قرون سابقه بود
بر روی کار می آرند یا اخمال امریکه در آن ازمنه مروج بود بعمل می آرند مثل نماز
معکوس و وجوب تقلید شخصی معین از ائمه مجتهدین و هبه ثواب عبادات احیا
برای اموات بخلاف نیابت در عبادات مالیه که آن ثابت الاصل است و مثل
تحدید ذکر کلمه تهلیل باوضاع مخصوصه از اعداد و ضربات و جلسات و تحدید بار
کثیر بعشر فی العشر و ترویج انزوا بنا بر اشتغال بعبادت و مطالعه کتب و تدقیق
مسایل قیاسیه و کشفیه و استغراق بجمیع همت خود در آن و اخمال ظاهر کتاب و سنت
مگر بطریق تبرک و تیمن و اخمال امر معروف و نهی عن المنکر و عدم مبالات باقامه جهاد
لسانی و سنانی و امثال این امور محدثه شان را اختراع میکنند باز آنرا در احکام شرع
و عبادات دینیه و مناقب ایمانیه مندرج میسازند همه از قبیل بدعات حقیقیه است
و آنچه در مقام عذر ان میگویند که هر چند این امر محدث است اما مشتمل مصلحتی از
مصالح دینیه است یا اصل آن در شرع ثابت است اگرچه خصوصیت مذکوره
محدث باشد پس مجرد این عذر امور مذکوره را از حد بدعات خارج نمی گرداند
آری تحقیق آنکه این بدعت حسنه است یا قبیحه پس عنقریب ان شاء الله تعالی
در فصل ثانی مذکور خواهد شد و اکثر قدما که قیاس را تقبیح کرده اند از لفظ قیا

حاکم و امتثال احکام او متساوی اند کسی از ایشان بسبب واقفیت مذکوره اصل
حاکم نشده و دیگری بسبب شنیدن احکام خود از زبان شخص اول از زمره
نوکران او نگردیده بلکه همه هارا باید که در سر انجام کردن مهمات مذکوره
کوشش نمایند و از گفتگوی فضول که در امتثال احکام مذکوره چندان دخل
نمیدارد اجتناب ورزند همچنین بندگان حق جل و علا را باید که دایما در تفتیش
احکام مندرجه قران مجید مستغرق الهمت شوند لیکن از انجا که قران مجید
در زبان عربی است و مشتمل بر اصطلاحات شرعیه پس آنانکه بلسان مذکور مهارت
نمیدارند و بر اصطلاحات مسطوره مطلع نشده اند لابد بر ذمه ایشان استفسار
از بعضی از ماهران لسان عربی و واقفان سیره نبوی لازم آمد و اعلام واقفان
بر ذمه واقفان واجب گردید بعد اطلاع بر احکام شرعیه امر بالمعروف ونهی
عن المنکر بر ذمه همه کس واجب شد و احتراز از تدقیقات زائده شعار عبودیه شمرده
شد و تقلید محض به نسبت انبیا علیهم السلام همه کس را لازم آمد انجمله تقلید نبی
امی فخر ما است تاج لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
بر سر داریم و خلعت نَحْنُ أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَ... در بر و بتمیز فنون
دانشمندی بینا پیچ فضیلتهای بیزاریم و از مائده سفسطه انحراف داریم
والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا مسئله ثانیه اهتمام بلیغ بمحافظت
اوضاع محدثه در باب زی و لباس و در باب رفتار و گفتار و در باب تعیین
اوقات خلوة و جلوة و هیات نشست و برخاست و تحیة و ملاقات و تشخیص
افعال و اقوال مخصوصه در باب تعظیم و اکرام و خطاب و کلام و تخصیص بعضی
ایام بعقد محافل بهم مشربان مجالس و یاران موانس و عقیده مندان

29

در دل نگاشته و جوی از علم و عمل از خرمن سنت نه برداشته و قاعدین
این فنون را بنظر حقیر و اهانت می بینند اگرچه بشعار طلب حق معلم باشند
و تبغیلش سنت وابسته و بلباس تقوی لابس سبحان الله اینحال عقلا زمانه
است که خود را در زمرهٔ علما می شمارند و وای برحال سفها یعنی جهال طلبه علم
که جهل مذکور را عین علم میدانند و اسراف و سفاهت را عین قربت و عبادت
و همین سفها مسرفین را علماء مستدین می شمارند پس این امور مذکوره بنسبت
ایشان از اقبح بدعات حقیقیه است و افحش منکرات شرعیه و آنچه در باب طلب علم
و افاده علماء در سنت وارد گشته همین قدر است که چنانکه سپاهیان اطاعت شعار
و خدمتگاران کارگذار که ملازمان سلاطین کبار و متعلقان سرکار امرا
عالیمقدار میباشند شب و روز در تفتیش احکام مندرجه پروانجات که در باب نظم
و نسق کار و بار ایشان صادر گردیده مشغول میباشند و بمجرد اطلاع بر احکام مذکوره در سر
انجام دادن مهمات مطلوبه سرگرم میگردند لیکن از بسکه تحریر پروانجات بنواحی هندوستان
در زبان فارسی مروج است و بر بعضی اصطلاحات آئین حکام مشتمل میباشد و بعضی از
ایشان بزبان فارسی مهارت می دارند و بعضی نه همچنین بعضی بر اصطلاحات مندرجه
بسبب ملاقات باحضار دربار اطلاع می دارند و بعضی نه بنابران چنانکه بر ذمه واقفان
مذکورین سرانجام کردن احکام مذکوره لازم است همچنین تفتیش آن از واقفان
نیز لازم چنانکه بر ذمه واقفان امتثال احکام مذکوره لازم است همچنین اعلام نا
واقفان نیز و هرگاه که ناواقفان بر احکام مطلع گردیدند ایشان هم مثل جماعت
اول واقف گردیدند گو بصنعت خط و کتابت مهارت نداشته باشند پس اعلام
ناواقفان دیگر بر ذمه ایشان هم لازم گردید و همچنین در مقدمه اطاعه اهل حالم

شمرده میشود مثل دزدی سپاهیان وامثال ایشان پس از ما نحن فیه خارج است

مسئله ثالثه التزام بعضی مباحات شرعیه محض بنابر تقلید آبا واجداد و بنا بر موافقه اقران واخوان بدون ظن حصول منفعتی از منافع اخرویه و یا غرضی از اغراض دنیویه همه از قبیل بدعات حکمیست و بنسبت اکثر اهل سنت اما بنسبت بعضی از ایشان نیز از قبیل شرک و بنسبت بعضی از قبیل بدعة حقیقیه و بنسبت بعضی از قبیل امور معاشیه و بنسبت بعضی از امور لهویه تفصیل این اجمال آنکه چنانکه هرچند شارع جل جلاله بعضی احکام شرعیه بنابر رعایت بعضی مصالح معاشیه یا معادیه مقرر فرموده است مثل تعیین صلواة برای توجه الی و رخصت سفر برای دفع مشقت و عدة برای استبراء رحم و امثال آن اما عباد را باید که قطع نظر از مصالح کرده در محافظه نفس صورة احکام شرعیه سعی بلیغ نمایند و بنابر ظن حصول مصلحت مرعیه در غیر صور معینه بالکل وجه هرگز در اقامة صورة مذکوره مداهنة نه نمایند و تبدیل و تغییر را در آن راه ندهند مثلاً در محافظه صورة نماز اگرچه عاطل از معنی حضور باشد سعی بلیغ باید کرد و مراقبه معینه ذاتیه را اگرچه سراسر از معنی حضور باشد عوض او استعمال نباید کرد و در سفر بی مشقت اعراض از رخص شرعیه نباید کرد و در صنایع شاقه مثل حدادة و امثال آن که بمراتب اشق از سفر باشند رخص مذکوره را استعمال نباید نمود و بر تقدیر یقین بخلو رحم از علوق عدت نباید گذاشت بالجمله صور احکام شرعیه در باب اطاعت شارع قطع نظر از مصالح مرعیه خود مقصود لذاتها گردیده همچنین بعضی از عقلا و تجربه کاران بعضی از اشیاء مباحه را بنابر بعضی مصالح معاشیه ترجیح می نمایند

حقیقی و اخلاص ایشان تحقیقی و امثال آن که در ارباب مناصب شرعیه
مثل علما و قضاة و اولاد و تلامذه ایشان یا در مقلدان کبرای صوفیه
مثل سجاده نشینان مشایخ کرام و مریدان ایشان یا در مدعیان مقام ترک
و تجرید مثل خانقاه نشینان و سرگروهان آزادان قلندریه و مداریه و جلالیه و
اتباع ایشان که محض بنابر تحفظ شعار منصب خود و اسلاف خود و رعایت ابنای
خود و کبرا خود و از سایر مسلمین مروج گردیده مثل اجتناب از نکاح با وجود استطاعت
محض بنابر حفظ عنوان درویشی یا احتراز از مکاسب معاشیه با وجود فراغت
اوقات از ضروریات معادیه و معاشیه و با وجود عروض افلاس و سنوح
حاجات بحدیکه باعث تحمل مذلات سوال حالی و قالی گردند پس با وجود نهیم (?)
محض بنابر حفظ عنوان خاندان مکاسب را از جنس بواعث لحوق عار و موجب
عدم شناعت شمرده از آن اجتناب می ورزند اگرچه آن را از ممنوعات شرعیه
دانند و مثل صدارت تعظیمات قولیه و فعلیه در مقام سلام علیک و مصافحه
عند الملاقات و مثل اعتنا شدید بترویج القاب مشهوره بر مناصب شرعیه
مثل مولوی فلانی و شاه فلانی و امثال آن از امور بسیار که تعداد آن تحف (?)
و دقاق خیلی متعذر مینماید همه از جنس بدعات حکمیه است به نسبت عقلاء ایشان
که امور مذکوره را با وجود دیگر از جنس لغو و لاطایل دانسته اند محض بنابر حفظ
عنوان خاندان بعمل می آرند و اما به نسبت سفهاء ایشان که امثال این سفاهات
را عین کمالات دانسته اهتمام بمحافظت این اشیاء بحدیکه بیش از بیش بر هر (?)
کاری می ازند پس امور مذکوره به نسبت ایشان از قبیل بدعات حقیقیه است
که از عنوانات مناصب شرعیه شمرده می شود و اما آنچه از عنوانات امور معاشی (?)

ادعا نماید نگردد بلکه تقسیم طعام مذکور درین زمان از قسم رسوم است نه از قسم عبادات
پس کسیکه آنرا از قسم رسوم دانسته بعمل می آرد در حق او از قسم بدعات حکمیه است
و کسیکه آنرا موجب ثواب اموات دانسته بعمل می آرد در حق او از قسم بدعات
حقیقیه است و کسیکه آنرا باعث توجه ارواح اموات و جالب رضای ایشان
دانسته بعمل می آرد و باز توجه ارواح ایشان را سبب قضای حوایج خود و علة
حصول مقاصد خود می داند و همچنین ترک رسوم مذکوره را مورث طعن و لعن ایشان
فهمیده و آنرا موجب نکبت و وبال و علة برهمی مقاصد خود و پریشانی مطالب خود
دانسته از آن اجتناب ورزد در حق او از قسم شرک است و کسیکه بنابر حاصل کردن
معرفت و روشناسی در سرکار امیری از امرا بطریق اهداء طعام مذکوره بتقریب
رسوم و جمیع را بعمل می آرد در حق او از قسم امور معاشیه است و کسیکه محض بنابر
اجتماع احبا بحسب اتفاق در بعض اوقات تقریبات مذکوره را برروی کار می
آرد در حق او از قسم لهو است پس اگر مبلغ خطیر در آن صرف کند در حد اسراف
داخل خواهد گردید بالجمله معنی رسم همین است که امری محدث از مباحات شرعیه
در میان اکثر طوائف انام عوام بطریق التزام مروج بحدی شده باشد که تارک
آن امر در میان اکثر ایشان مطعون و ملام گردد و تغافل در آن امر در میان
اکثر ناس بنابر مجرد تقلید اسلاف یا موافقت اقران و اخوان قطع نظر از حصول
منفعت و لحوق مضرت جاری شده باشد پس همین امر را رسم میگوئیم پس باید
دانست که همه رسوم شادی و ماتم و ولادة و ختنه و رسومیکه از عنوانات
شرافت در عوام الناس شمرده میشود مثل مغالات در باب مهر یعنی کثرت
مقدار و مثل اجتناب از حرف و صنایع در باب مکاسب با وجود احتیاج

پس لسانیکه طالب مصالح مذکوره میباشند صورة مروجه را اقرب طرق حصول
مصالح مذکوره دانسته بعمل می آرند آخر شده شده در عوام الناس دایر و سایر
می گردد و مصلحت مذکوره در اکثر ناس رو باختفا می آرد و صورة مروجه مسلم
خواص و عوام میشود و اکثر اشخاص در محافظه نفس آن صورة مروجه قطع نظر از ملاحظه
او بر مصلحت مذکوره جد و جهد بلیغ مینمایند چنانچه اگر مصلحت مذکوره از صورة
مسطوره مفقود گردد بلکه در التزام آن لحوق انواع مضرات بنظر آید هرگز آنرا از دست
ندهند و همچنین اگر برای حصول مصلحت مذکوره طریقی دیگر غیر صورت مروجه سهل
الحصول باشد هرگز تبدیل آن روا ندارند و تارک صورة مذکوره در میان ایشان
آنقدر مطعون و ملام گردد که تارک اصل مصلحت آنقدر مطعون و ملام نگردد پس بحکم
التصورة مروجه را رسم میگویند مثلا عقلاء سلف بنابر ایصال ثواب صدقات
بسوی اموات اطعام طعام مقرر کرده بودند و از انسکه محتاجین اقربا در باب
مصارف مطلق صدقات مقدم اند بر غیر اقربا بنابر آن محتاجین اقربا را
تقدیم میکردند و این امر شده شده درین زمان بحدی رسیده که در باب تقسیم
طعام سیوم و چهلم و اعراس در میان اقربا معنی تصدق عن المیت و اقتضاء حاجت
محتاجین اصلا ملحوظ نیست حتی که اگر لفظ تصدق عن المیت و اقتضاء حاجت محتاجین
بر زبان رانند اغلب که اکثر اقربا و اهل عزت طعام مذکوره را قبول ننمایند بلکه آنرا
بمثابه سب و شتم در حق خود تصور کنند و تقسیم طعام بحدی مسلم خاص و عام
گردیده که اگر شخصی انواع صدقات برای اموات خود نماید اما تقسیم طعام بطریق
مروج بعمل نیارد بحدی مطعون و ملام گردد و اگر گاهی تصدق برای ایشان
بعمل نیارد لیکن تقسیم مذکور بطریق مروج نماید هرگز نوعی از طعن و ملامت بسوی او

عائشه و علم بحلیه متعه و جواز مسح رجلین در وضو منقول از ابن عباس و نواختن
عود از عبد الله بن جعفر و حکم بحلیه مطلقه ثلثه بمجرد نکاح ثانی خالی از وطی منقول از
سعید بن المسیب و همچنین در امور یکه هر چند دران ازمنه ظاهر شد لیکن انکار اهل حق
در همان ازمنه بران متوجه گردیده مثل جلوس امرا بر تخت حکومت و قیام ملازمان
بر دو بر دی آن منقول از معاویه بن سفیان و جلوس بر منبر در خطبه منقول از ایشان
و سایر بنی امیه و برداشتن دست برای دعا در خطبه جمعه منقول از بعضی روسای
و بنا بر منبر در عیدگاه و تقدیم خطبه بر صلوة منقول از ایشان و امثال آن از امور
که در آنوقت ظاهر شده اما انکار اهل حق بران متوجه گردیده از قبیل بدعات
است اگر فی علو آنرا از قبیل ملحق بالسنة شمرده اقتدا ایشان نباید داد
بدعات حکمیه است اگر از ممنوعات شرعیه نباشد **مسئله سادسه** باید دانست
که هر چند در شرع شریف بسیاری را از افعال و اقوال و اخلاق از شعب کفر و نفاق
شمرده اند اما از اطلاق لفظ کافر و منافق بر شخصی خاص همین متبادر میشود که عقیده کفر
و نفاق میدارد همچنین باید فهمید که هر چند هزاران هزار امور از قسم بدعت است که بعض
از آن بطریق نمونه درین مقام ذکر کرده شد اما از اطلاق لفظ مبتدع یا صاحب بدعت
بر شخصی خاص همین معنی فهمیده میشود که شخص مذکور عقیده بدعت میدارد و بنسبت
ارتکاب اقسام باقیه از بدعت حقیقیه و جمیع اقسام بدعت حکمیه مرتکب آنرا مبتدع و صاحب
بدعت نتوان گفت پس چنانکه از معدود کردن بعضی افعال و اقوال و اخلاق از شعب
کفر و نفاق مقصود همین است که سامعین از آن اجتناب نمایند نه آنکه آنچه در قرآن مجید
از احکام کفار و منافقین از قسم قتل و نهب و سبی و رق و وضع جزیه که در حق
کفار وارد شده و حرمت صلوة جنازه و ممنوعیت زیارت قبور ایشان و نهی از

بوی آن و مثل احتراز از زن بیوه از نکاح ثانی و مثل استنکاف از اشتغال بحوایج
خود از بیع و شرا و برداشتن اسباب خود بر دوش و همچنین استنکاف پیرزادها
و مولوی زادها از زی و لباس سپاهیان از حمل سلاح و امثال آن همه از قبیل
بدعات حکمیه است بنسبت اکثر ناس **مسئله رابعه** اتباع انبیا علیهم السلام در
احکام مختصه بنفوس شریفه ایشان یا در زلات صادره از مقتضی بشریت ایشان
یا در احکام مختصه بعضی از افراد امتیان ایشان بنص ایشان مثل عدم انتقاض
وضو بنوم و حلت ما فوق الاربع در باب نکاح که مخصوص بآنجناب است و مثل
استغفار برای مشرک و نماز بر جنازه منافق که بطریق زلت واقع گردیده و مثل امتناع
از نکاح ثانی که مختص بازواج مطهرات است و اجتناب از اخذ صدقات و جیزیه زکوة
و صدقه عید الفطر و نذر و کفارات که مختص به بنی هاشم است و کفایت شهادت شاهد
واحد بمقام شهادت شاهدین که مختص بذی الشهادتین است و حکم قطعی
بدخول جنت که مختص ببعضی صحابه و اهل بیت است و امثال این امور از قبیل بدعات
حقیقیه است اگر اعتقاد بعموم احکام مذکوره داشته باشد و اتباع زلات باعث
حصول ثواب داشته باشد و از بدعات حکمیه است اگر فقط عمل بآن کرده باشد
بشرطیکه آن عمل از ممنوعات شرعیه نباشد مثل نکاح ما فوق الاربعه و مثل جمیع
زلات **مسئله خامسه** اقتدا صحابه و تابعین و تبع تابعین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین در اموریکه از بعضی ایشان بطریق ندرة صادر شده و بحد رواج
و تعامل بلا نکیر نرسیده و دلیل از کتاب و سنت و قیاس صحیح منقول از مجتهدین
بران قایم نگردیده مثل استمداد از اهل قبور که از اعرابی در زمان امیر المؤمنین
حضرت عمر رض منقول است و مثل زیارت قبور در حق نسا منقول از حضرت

۴۲

تقدیم سوره بر فاتحه یا در مطلق قراءة تقدیم سوره بر بسمله یا تقدیم بسمله بر تعوذ
یا قراءة سوره واحده بتقدیم و تاخیر آیات بعمل آرد زجر شرعی بجدی باد موجه
خواهد گردید یا حرمان از ادراک فضیلت قراءة قران بوجهی لاحق حال دخواهد
شد که بعدم رعایت ترتیب سور در قراءة قرآن عشر عشیر آن نخواهد شد پس کسیکه
ترتیب سور را مثل ترتیب اول دانسته سعی بلیغ در رعایت آن یا انکار شدید
بر عدم رعایت آن نماید البته ترتیب مذکور به نسبت او از قبیل بدعة خواهد گردید
و اگر در زمانی از ازمنه رعایت ترتیب سور بر وجه مذکور مروج گردد البته انکار
کردن بر ایشان در آن باب از جمله احیاء سنة و اخمال بدعة شمرده خواهد شد
و بر ذمه اهل حق لازم خواهد گردید که در مجامع عامه رعایت ترتیب مذکور را فرو گذارند
تا افراط اهل زمان فرو نشیند هم چنین نماز تراویح را هیئت مخصوصه مساوی نهج
نباید شمرد چنانچه قول ثانی تراویح یعنی امیر المومنین فاروق اعظم وَالَّتِی تَنَامُونَ
عَنْهَا أَفْضَلُ مِنَ الَّتِی تَقُومُونَهَا بر آن دلالت صریح میدارد **مسئله ثانیه**
احکام مستنبطه مجتهدین سابقین خواه بانوجهه باشد که فلان امر واجب است
یا مندوب یا مباح یا مکروه یا حرام یا بانوجهه باشد که فلان امر رکن فلان امر است
یا شرط او یا هیئت مکمله او یا سبب او یا لازم او یا اثر او یا ثمره او یا منافی او
یا عوض او و امثال آن و مراد از امر اعم است از آنکه از جنس عقاید عقلیه باشد
یا امور قلبیه یا افعال جوارح از عبادات یا از معاملات همه از قبیل سنة حکمیه است
هرگز در قسمی از اقسام بدعت داخل نیست چه حکم مذکور از قبیل محدثات
اصلا نیست چه جائیکه از بدعات شد اما به شرطها **اول آنکه** قیاسیکه استنباط
احکام مذکوره بآن کرده باشند فی نفسه صحیح باشد و شرایط صحت قیاس

استغفار برای اموات ایشان که در حق منافقین وارد شده بر صاحب قول

و اقوال و اخلاق مذکوره مطلقا اجرا باید کرد همچنین از تعداد اقسام بدعة درین

مقام مقصود همین است که سامعین از جمیع اقسام مذکوره اجتناب نمایند و راه

سنة خالصه اختیار کنند نه آنکه آنچه در حدیث شریف از احکام مبتدعین و

اهل بدعات از قسم حبط اعمال ایشان و حرمت توقیر ایشان و اجتناب از عیادت

ایشان و احتراز از مجالسة و مخالطة ایشان و ممنوعیت ابتدا و مفاتحه در

کلام و سلام با ایشان بر مرتکب قسمی از اقسام مذکوره مطلقاً اجرا نمایند حاشا

که کسی از منصفان حق طلب این راه افراط و غلو بپیماید نعوذ بالله من ذلک **فایده**

ثالثه در بیان آنچه در بادی نظر مشتبه به بدعت میشود و فی الحقیقت در آن داخل

نیست و آن مشتمل است بر چند مسایل **مسئله اولی** جمع قرآن و ترتیب سور

و نماز تراویح بهیئة مخصوصه و اذان اول برای نماز جمعه و اعراب قرآن مجید و مناظره

اهل بدعة بدلایل نقلیه و تصنیف کتب حدیث و تبیین قواعد نحو و تنقید رواة حدیث

و اشتغال باستنباط احکام فقهیه بقدر حاجت همه از قبیل ملحق بالسنة است که در

قرون مشهود لها بالخیر مروج گردیده و بآن تعامل بلا نکیر در آن قرون جاری شده

چنانچه بر ماهر فن تاریخ پوشیده نیست آری هر شیء را از اشیاء ممدوحه و مشروعه

مرتبه ایست از مراتب مهمیت و اهمیت و شرافت و اشرفیت و حسن و احسنیت که از تعدی

آن مرتبه بدعت لازم می آید قد جعل الله لكل شيء قدرا

مثلاً ترتیبیکه در آیات قرآن فیما بینها و در تعوذ و بسمله و سوره فاتحه و سایر سور

قرآنی در نماز واقع است بمراتب اهم است از ترتیب سوره فیما بینها که اول از

قسم سنة حقیقیه است و ثانی از قسم [illegible] سنة مثلاً هر کسی که در قراءة صلوة

٣٦

جامع است بالجمله حکمیکه بقیاس فاسد مستنبط باشد از قبیل بدعالت اگرچه
صاحب آن معذور باشد نه از قبیل سنت حکمیه زیرا که آنچه قایس نظیر حکم خود فهمیده بر آن
قیاس کرده است فی الحقیقت نظیر او نیست پس در نفس الامر محدث باشد و قلتیکه
حکم مذکور را از احکام شرعیه شمرده شد پس محدث در امر دین باشد و همین است معنی
بدعت و **شرط ثانی** آنکه قایس از مجتهدین باشد نه از مقلدین و وجهش آنکه
هرچند وجود نظیر شیء در نص در حکم وجود نفس آن شیء است اما ادراک آنکه فلان چیز
نظیر فلان چیز است پس موقوف است بر فطانت بالغه زیرا که مراد از نظیر در ما نحن فیه
مشارک اوست در علة حکم نه مشابه او در اوصاف باقیه و ملکه تمیز علة از سایر اوصاف
عمده ارکان اجتهاد است چه بسا می باشد که شخصی چیزی را نظیر چیز دیگر بسبب کمال
مشابهت قرار داده حکم اصل را بر فرع جاری مینماید حالانکه فی الحقیقت چیز مذکور
نظیر او نیست بنا بر عدم مشارکت در علة حکم پس اجرا حکم بر آن چیز فی الحقیقت از قبیل
محدثات است اگرچه شخص مذکور آنرا از قبیل سنت حکمیه می شمارد مثلا بادشاهی
باتباع خود امر فرموده که زید را اعزاز و اکرام کنند و زید در نفس الامر باعتبار صورت
و سیرة و حرفه موصوف است باوصاف کثیره که از آنجمله علم است و مدار حکم
اعزاز و اکرام است و عمرو با او در صورت و سیرة و حرفه و صنعت و سن و نسب
مشابهت تمام میدارد اما جاهل است و بکر با او در جمیع امور مذکوره مخالفت می دارد
اما عالم است پس بکر باوجود اینقدر مخالفت نظیر زید است پس حکم بادشاهی که باکرام
زید صادر گردید مشتمل است بر اکرام بکر نیز حکما و عمرو باوجود مشابهت تامه نظیر
زید نیست پس اکرام او مندرج حکم بادشاهی نیست بلکه مخالف اوست پس کسیکه
حکم چیزی را بر نظیر آن چیز اجرا کند لابد بلکه ادراک مدار اصل حکم داشته

اقول مذکور از عبارة رساله مسطوره چندان بعید از عرف نیست چه اکثر اهل عرف در مقام بیان کمال قدرت سلاطین و امرا و بزرگان نفس امکان ذاتی مقدور و استطاعت فاعل را ملاحظه کرده اظهار قدرت ایشان بر بعضی اشیا با وجود علم بموانع وقوع آن می کنند

در کتب اصول فقه مفصلا مذکور است پس قیاسیکه فی نفسه صحیح نباشد مرگز

مقبول نیست اگرچه از مجتهدین سابقین منقول باشد مثل قیاس عبادات بدنیه

بر عبادات مالیه در نیابت احیا از اموات که صریح الفساد است چه علة دخول

عبادت بدنیه در امور دینیه تعاب نفس اماره است در طاعت حق جل ذکره

و اظهار تذلل عبودیت و اکتساب کیفیات آن افعال در جذر مزاج روحانی مثل

اکتساب کیفیات اغذیه و ادویه در جذر مزاج جسمانی و مثل اکتساب ملکات نفسانیه

بتکرار و تعداد افاعیل جسمانیه و نیابت درین امور متعذر است والا لازم آید که

در باب تادیب حیوان و صبیان و نسوان و تهذیب اخلاق ایشان و در باب

اکرام و توقیر کبار و در باب اکل و شرب و جماع و تداوی و در باب تعلم علوم و

صنایع و حرف و ورزش جسمانی و ریاضت نفسانی و مراقبات و اشغال نیابت

جاری باشد و ثمرات اشیاء مذکوره از نایب بمنیب انتقال کند و هو محال

بحسب العادة الالهیة تا لکان ممکنا بحسب قدرته تعالی و علة دخول عبادت مالیه در امور دینیه

رفع حاجت مفالیس و ذوی الحاجات و نظم سیاست مدینه و حفظ ضعفا

اهل ملة از هلاک و تلف و نیابت در امثال این امور عرفا و شرعاً جاریست مثل

قضاء دیون و ایفای حقوق اهل و عیال و اجیران و نوکران و مثل سیاست

مدینه بفیصل خصومات و تعزیر دزدان و قطاع الطریق و مثل سیاست ملة بتعلیم

علوم و امثال آن که نیابت در آن جاریست و سرانجام دادن مهمات مذکوره

که از نایب صادر شده منسوب بمنیب میگردد و ثمرات آن مثل فراغ ذمه از دیون

و حقوق و نیکنامی بسرانجام دادن مهمات و ترقی منصب و رهبری سلاطین

بمنیب عاید میگردد پس قیاس احدهما علی الآخر در باب نیابت قیاس بلا علة

تقدیم سوره بر فاتحه یا در مطلق قراءة تقدیم سوره بر بسمله یا تقدیم بسمله بر تعوذ یا قراءة سوره واحده بتقدیم و تاخیر آیات بعمل آرد زجر شرعی بجدی یا و متوجه خواهد گردید یا حرمان از ادراک فضیلت قراءة قران بوجهی لاحق حال و خواهد شد که بعدم رعایت ترتیب سور در قراءة قران عشر عشیر آن نخواهد شد پس کسیکه ترتیب سور را مثل ترتیب اول واسنه سعی بلیغ در رعایت آن یا انکار شدید بر عدم رعایت آن نماید البته ترتیب مذکور به نسبت او از قبیل بدعة خواهد گردید و اگر در زمانی از ازمنه رعایت ترتیب سور بر وجه مذکور مروج گردد البته انکار کردن بر ایشان در آن باب از جمله احیاء سنة و اخمال بدعة شمرده خواهد شد و بر ذمه اهل حق لازم خواهد گردید که در مجامع عامه رعایت ترتیب مذکور را فروگذارند تا افراط اهل زمان فرو نشیند هم چنین نماز تراویح را هیئت مخصوصه مساوی نماید شمرد چنانچه قول ثانی تراویح یعنی امیر المومنین فاروق اعظم وَالَّتِي تَنَامُونَ عَنْهَا أَفْضَلُ مِنَ الَّتِي تَقُومُونَ بِهَا بر آن دلالت صریح میدارد مسئله ثانیه احکام مستنبطه مجتهدین سابقین خواه بایں وجه باشد که فلان امر واجب است یا مندوب یا مباح یا مکروه یا حرام یا بایں وجه باشد که فلان امر رکن فلان امر است یا شرط او یا هیئت مکمله او یا سبب او یا لازم او یا اثر او یا ثمرهٔ او یا منافی او یا عوض او و امثال آن و مواد از امر اعم است از آنکه از جنس عقاید عقلیه یا امور قلبیه یا افعال جوارح از عبادات یا عادات یا از معاملات همه از قبیل سنة حکمیه است هرگز در قسمی از اقسام بدعت داخل نیست چه حکم مذکور از قبیل محدثات اسلام نیست چه جائیکه از بدعات شد آری البته بشرطها اول آنکه قیاسیکه استنباط احکام مذکوره بآن کرده باشد فی نفسه صحیح باشد و شرایط صحت قیاس

باشند والا ممکن که در ورطه مخالفة حکم سلطانی گرفتار گردد و همین ملاحظه در اکثر

اصل حکم را ملکه اجتهاد میگویند پس مسایل مستنبطه غیر مجتهدین که بقیاس خود

برآورده اند مترددست در آنکه از قبیل سنة حکمیه باشند یا از جنس بدعات حقیقیه

چه حکم مستنبط را البته از احکام دین میشمارند و هرگاه که چیزی متردد باشد

در میان سنة حقیقیه و بدعت حقیقیه باعتبار ضعف روایه جانب بدعت او را

ترجیح میدهند و احتراز ازو لازم میشمارند چنانچه شیخ ابن الهمام در فتح القدیر و صاحب

مجالس الابرار بان تصریح فرموده اند پس وقتی که چیزی متردد باشد در میان

سنة حکمیه و بدعة حقیقیه جانب بدعتاو البته ارجح خواهد گردید واز جنس بدعات

حقیقیه البته شمرده خواهد شد بالجملة مسایل مستنبطه مجتهدین سابقین که مسائل الاجتهادیه

اند بقیاسات صحیحه بیشک از قبیل سنة حکمیه است واما تخریجات متاخرین فقهاء

مثل تحدید ما کثیر بعشر فی العشر بنابر قیاس برزمین متعلقه چاه و مثل حکم باستحباب

تکلم بالفاظ داله برنیت در باب عبادات بنابر قیاس بر تکلم الفاظ عقود در باب

معاملات و مثل حکم بوجوب تقلید مجتهدی معین از مجتهدین سابقین و حکم بالتزام

بیعت شیخی معین از شیوخ طریقت بنابر قیاس بر اطاعت امام وقت و

التزام بیعت او و حکم بجواز تقبیل قبر بنابر قیاس بر تقبیل میت که از آنجناب صلعم

منقول است بنسبت عثمان بن مظعون واز جناب صدیق اکبر رض بنسبت

آنجناب صلعم منقول است و مثل حکم بجواز هبه ثواب عبادات برای اموات

بنابر قیاس بر هبه اعیان برای احیاء بخلاف مسئله نیابت عن المیت که آن در

عبادات مالیه مسلم است و در عبادات بدنیه مختلف فیه و مثل حکم بنسخ

احادیث داله بر حرمت مزامیر بنابر قیاس بر منسوخیة حرمت استعمال ظروف

۲۹

جامع است بالجمله حکمیکه بقیاس قایسی مستنبط باشد از قبیل بدعات است اگرچه
صاحب آن معذور باشد نه از قبیل سنت حکمیه زیراکه آنچه قایس نظیر حکم خود فهمیده بر آن
قیاس کرده است فی الحقیقت نظیر او نیست پس در نفس الامر محدث باشد و قلتیکه
حکم مذکور را از احکام شرعیه شمرده شد پس محدث در امر دین باشد و همین است معنی
بدعت و **شرط ثانی** آنکه قایس از مجتهدین باشد نه از مقلدین و وجهش آنکه
هرچند وجود نظیر شیء در نص در حکم وجود نفس آن شیء است اما ادراک آنکه فلان چیز
نظیر فلان چیز است پس موقوف است بر فطانت بالغه زیراکه مراد از نظیر در ما نحن فیه
مشارک اوست در علت حکم نه مشابه او در اوصاف باقیه و ملکه تمیز علت از سایر اوصاف
عمده ارکان اجتهاد است چه بسا می باشد که شخصی چیزی را نظیر چیز دیگر بسبب کمال
مشابهت قرار داده حکم اصل را بر فرع جاری مینماید حالانکه فی الحقیقت چیز مذکور
نظیر او نیست بنا بر عدم مشارکت در علت حکم پس اجرا حکم بر آن چیز فی الحقیقت از قبیل
محدثات است اگرچه شخص مذکور آنرا از قبیل سنت حکمیه میشمارد مثلا بادشاهی
باتباع خود امر فرموده که زید را اعزاز و اکرام کنند و زید در نفس الامر باعتبار صورت
و سیرت و حرفه موصوف است باوصاف کثیره که از انجمله علم است و مدار حکم
اعزاز و اکرام است و عمرو با او در صورت و سیرت و حرفه و صنعت و سن و نسب
مشابهت تمام میدارد اما جاهل است و بکر با او در جمیع امور مذکوره مخالفت میدارد
اما عالم است پس بکر باوجود اینقدر مخالفت نظیر زید است پس حکم بادشاهی که باکرام
زید صادر گردید مشتمل است بر اکرام بکر نیز حکما و عمرو باوجود مشابهت تامه نظیر
زید نیست پس اکرام او مندرج حکم بادشاهی نیست بلکه مخالف اوست پس کسیکه
حکم چیزی را بر نظیر آن چیز اجرا کند لابد ملکه ادراک مدار اصل حکم داشته

[illegible]

در کتب اصول فقه مفصلا مذکور است پس قیاسیکه فی نفسه صحیح نباشد نزد من
معقول نیست اگرچه از مجتهدین سابقین منقول باشد مثل قیاس عبادات بدنیه
بر عبادات مالیه در نیابت احیا از اموات که صریح الفساد است چه علة دخول
عبادت بدنیه در امور دینیه لعاب نفس اماره است در طاعت حق جل ذکره
و اظهار تذلل عبودیت و اکتساب کیفیات آن افعال در جذر مزاج روحانی مثل
اکتساب کیفیات اغذیه و ادویه در جذر مزاج جسمانی و مثل اکتساب ملکات نفسانیه
بمنزله افاعیل جسمانیه و نیابت درین امور متعذر است و الا لازم آید که
در باب تادیب حیوان و صبیان و نسوان و تهذیب اخلاق ایشان و در باب
الزام و توقیر کبرا و در باب اکل و شرب و جماع و تداوی و در باب تعلم علوم و
صنایع و حرف و ورزش جسمانی و ریاضت نفسانی و مراقبات و اشغال نیابت
جاری باشد و ثمرات اشیاء مذکوره از نایب بمنیب انتقال کند و هو محال
بحسب العادة الالهیة و ان کان ممکنا بحسب قدرته تعالی و علة دخول عبادت مالیه در امور دینیه
رفع حاجت مفالیس و ذوی الحاجات است و نظم سیاست مدنیه و حفظ ضعفا
اهل ملة از هلاک و تلف و نیابت در امثال این امور عرفا و شرعا جاریست مثل
قضاء دیون و ایفای حقوق اهل و عیال و اجیران و نوکران و مثل سیاست
مدنیه بفیصل خصومات و تعزیر دزدان و قطاع الطریق و مثل سیاست ملة بتعلیم
علوم و امثال آن که نیابت در آن جاریست و سرانجام دادن مهمات مذکوره
که از نایب صادر شده منسوب بمنیب میگردد و ثمرات آن مثل فراغ ذمه از دیون
و حقوق و نیکنامی بسرانجام دادن مهمات و ترقی منصب و آبروی سلاطین
بمنیب عاید میگردد پس قیاس احدهما علی الآخر در باب نیابت قیاس بلا علة

حرره امثال آن از ترجیحات غیر محصوره که منقول از متأخرین فقها و صوفیه است
و کتب فقهیه و سلوکیه بآن مملو و مشحون است واکثر اتباع ایشان همین ترجیحات محدثه
را احکام شریعت و مسایل طریقت می انگارند همه از قبیل بدعات
است و دلایل ایشان همه از قبیل خطابیات شعریه و مخایلات خیالیه است
که هرگاه احکام مذکوره را از حد بدعت خارج نمیگردانند و در دایره شریعت ایمانیه
و طریقه احسانیه داخل نمیکند **شرط ثالث** آنکه مرتبه سنت حکمیه را که بمراتب فرو
تر از مرتبه سنت حقیقیه و ملحق بالسنه است منظور دارد بیانش آنکه هرچند مسایل اجتهادیه
که مجتهدین سابقین مسلم الاجتهاد از قیاسات صحیحه استنباط کرده باشند
از قبیل سنت حکمیه است اما فکر بشر را در آن دخل عظیم است و احتمال خطا در آن
گنجایش دارد بخلاف سنت حقیقیه و ملحق بالسنه که محافظت ربانیه و کفالت
رحمانیه بآن متعلق گردیده پس لابد آن همه سراسر شعشعه ایست از شعشعات عالم غیب
که ظلمات ضلال بآن مضمحل است و غواشی وهم و خطا از آن در صدد [illegible]
اختلاف مرتبتین پیش نظر باید داشت و این رعایت اختلاف مراتب را
در ضمن مثیل ایضاح مینمایم پس میگوییم چنانکه سلاطین عدالت شعار بنابر نظم و نسق
کارخانه سلطنت و سیاست رعایا دو قسم نشره کار در بار بروی کار می آرند
قسم اول آنست که مرکز دایره سلطنت همانست و مدار اصل سیاست بر آن
و آن نشره حکومت است مثل تعیین آیین سیاست و امرا جنود و حکام بلدان
و نائبان ایشان و تقسیم جنود و عساکر بجماعات و تعیین امیری کبیر بر سر عساکر
و امیری صغیر بر سر هر جماعت و تقسیم اقالیم باضلاع و اضلاع ببلدان و قری
و بلدان بمجلات و تعیین امیری کبیر بر هر ملک و امیری صغیر بر هر بلده

١٨١

باشند والا ممکن که در ورطهٔ مخالفهٔ حکم سلطانی گرفتار گردد و همین ملکه ادراک مدرک

اصل حکم را ملکهٔ اجتهاد میگویند پس مسائل مستنبطهٔ غیر مجتهدین که بقیاس خود

برآورده اند متردد است در آنکه از قبیل سنة حکمیه باشد یا از جنس بدعات حقیقیه

چه حکم مستنبط را البته از احکام دین میشمارند و هرگاه که چیزی متردد باشد

درمیان سنة حقیقته و بدعت حقیقته باعتبار ضعف روایه جانب بدعت او را

ترجیح میدهند و احتراز از و لازم میشمارند چنانچه شیخ ابن الهمام در فتح القدیر و صاحب

مجالس الابرار بان تصریح فرموده اند پس وقتی که چیزی متردد باشد درمیان

سنة حکمیه و بدعة حقیقیه جانب بدعته او البته راجح خواهد گردید و از جنس بدعات

حقیقیه البته شمرده خواهد شد بالجمله مسائل مستنبطهٔ مجتهدین سابقین که بمسلم الاجتهاد

اند بقیاسات صحیحه بیشک از قبیل سنة حکمیه است و اما تخریجات متاخرین فقهاء

مثل تحدید ما کثیر بعشر فی العشر بنا بر قیاس بر زمین متعلقهٔ چاه و مثل حکم باستحباب

تکلم بالفاظ داله بر نیت در باب عبادات بنا بر قیاس بر تکلم الفاظ عقود در باب

معاملات و مثل حکم بوجوب تقلید مجتهدی معین از مجتهدین سابقین و حکم بالتزام

بیعت شیخی معین از شیوخ طریقت بنا بر قیاس بر اطاعت امام وقت و

التزام بیعت او و مثل حکم بجواز تقبیل قبر بنا بر قیاس بر تقبیل میت که از آنجناب صلعم

منقول است بنسبت عثمان بن مظعون و از جناب صدیق اکبر رضی الله عنه بنسبت

آنجناب صلعم منقول است و مثل حکم بجواز هبهٔ ثواب عبادات برای اموات

بنا بر قیاس هبهٔ اعیان برای احیا بخلاف مسئلهٔ نیابت عن المیت که آن در

عبادات مالیه مسلم است و در عبادات بدنیه مختلف فیه و مثل حکم بمنسوخیت

احادیث داله بر حرمت مزامیر بنا بر قیاس بر منسوخیت حرمت استعمال ظروف

سلطانی و وقایع امرا و اجناد و اضلاع و احکام مستنبطه عقلا و مصالح
نافعه مدبرین و نکات مهمه منشیان مرتب کرده در دفاتر و کتب محرر نمایند تا
در حق امرا و عقلا و مدبرین و منشیان متاخرین نافع باشد پس هر چند از
هر دو قسم در کارخانه سلطنت مندرج است اما قسم اول را بنسبت قسم ثانی ترجیح
است که هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست مثلاً هر کس را از اعاد و سپاهیان و رعایا
احکام مندرجه فرامین را تحقیق باید کرد و در جمیع جنود و اضلاع و اقالیم تشهیر باید نمود
و در هر جماعه و گذر اشتهارات بر سر چوبی بلند تعلیق باید کرد و در هر کوچه و بازار
بزبان منادیان باواز بلند اعلان باید کرد و در محفل و مجلس ذکر آن باید ساخت
و هر کاتب و امّی را تفتیش آن باید نمود اگر خود زبان دانست فبها و الا از زبان
دانی دیگر هر که بدست آید بی تعیین احدی تحقیق باید کرد و هرگز بر تحصیل زبان
دانی موقوف نباید داشت و هر کس و ناکس را از سپاهیان و اعاد و رعایا از امیر
عسکر خود از سائر امرا عساکر و رئیس جماعه از سائر روسا جماعات و ناظر ضلع
خود از سائر ناظمان اضلاع و فوجدار بلده خود از سائر فوجداران بلاد و گذربان
محله خود از سائر گذربانان محلات لازم آمد و التزام اطاعت حاکم خود با تعیین
در جمیع احکام متعلقه حکومت نه آنکه در بعضی احکام مذکوره اطاعت حاکمی نماید
و در بعضی دیگر اطاعت حاکمی دیگر و اظهار انتساب خود بحاکم خود بخصوصیته
در مقام حاجت خواه باقرار لسان باشد که از جماعت فلانیم نه از جماعه فلانی
یا از گذر فلانیم نه از گذر فلانی خواه بکتابت قلم در کواغذ معاملات خواه باظهار
شعار آن جماعه مخصوصه در لباس بحیثیتی که از سائر جماعات امتیاز حاصل شود
همه از ارکان انسلاک خود در سلک ملازمان بادشاهی و رعایا سلطانی است

[illegible]

۱۲۴

[illegible] فی الدین بجناب سید الاولین و الآخرین خصوصا بجناب حضرت [illegible]

و دیگر بانی بر بهر مقله بار سال فرامین و بهر دو انجا مشتمله بر قوانین آئین و احکام
سیاست بسوی امرای اجناد و امصار مشتمله بر مامور کردن ایشان باجرای
آن احکام بطریق جبر و حکومت و ارسال اشتهارات بنام سپاهیان اجناد
و رعایای امصار مشتمله بر احکام سیاست و مامور ساختن ایشان با امتثال احکام
مندرجه اشتهارات و اطاعت حکام خود در مقدماتیکه بریاست و سیاست تعلق می
دارد و امثال این امور که بر ماهر فن ریاست و سیاست پوشیده نیست و قسم ثالث فی
التتمة که بنا بر تتمیم قسم اول و تکمیل آن و تمهید مقدمات آن تعیین فرمایند
اند مثل تعیین چوبداران و هرکارها برای رسانیدن فرامین و اشتهارات بسوی
امرا و رعایا و مثل تعیین عقلای اهل کیاست و فطانت از اجناد و اضلاع که
از قوالب قوانین و آئین و اشارات فرامین و فحاوی اشتهارات با صول
مقاصد پی برند و احکام نظایر استنباط نمایند و مهم را از اهم و قبیح را از اقبح تمیز
دهند و امرا را بطریق مشوره و رعایا را بطریق تربیت بر آن آگاه سازند و
مثل تعیین مدبرین و ارباب سلیقه و مهارة که بنظر مصالح زمان و مکان و اشخاص
کرده طریقی انسب برای اجرای احکام سلطانیه تعیین کنند و امرا را بطریق مشوره
بر آن آگاه سازند یا طریقی اسهل برای امتثال احکام سلطانیه تعیین کنند
و رعایا را بطریق شفقت بر آن ترغیب کنند و مثل تعیین منشیان ارباب
بلاغت و ماهران زبان آئین و اصطلاحات فرامین و لسان مستعمل در حضور
سلطانی و محاورات دایره و سائره در ملازمان پادشاهی که بخواندن آئین و
فرامین و نوشتن عرایض بحضور سلطانی خدمت امرا و معونت رعایا نمایند
و مثل تعیین محافظان دفتر و تاریخ نویسان وقایع که تواریخ ورود فرامین

مندرج سازد مثلا با نیم صفحه بنویسد که فلان ابن فلان ملازم حضور والانسلاک در
رساله فلانیم و ورد برا براتن انهم بنویسد تربیت یافته فلان که در مقدمات خود
مشوره و مصلحت فلانی عمل مینمایم و امثال این ... بر ملاحت و نا
است با لجمله التزام اتباع شخصی معین از عقلا و مدبرین در باب اخذ احکام و ابا
و مصالح نافع از ارکان انسلاک کسی در سلک متعلقان پادشاهی نیست
قدر ضرور نیست که هر گاه که بسوی چیزی از احکام و مصالح مذکوره حاجتی افتد
از عاقلی و مدبری که بدست آید تفتیش آن نماید ما از دل همت بستن بر آنکه اگر حاجت
بسوی امور مذکوره در پیش خواهد آمد از فلانی بالخصوص یا از کسی از ایشان بالعموم
خواهم پرسید پس اصلا از ضروریات انسلاک مذکوره نیست و اما تحصیل انتساب خود
بشخص معین از ایشان و اظهار اختصاص قولا و فعلا ... استام باعتبار خود از
منتسبان دیگران بس سفاهت در سفاهت است و اگر این دعوی با انضمام
که رعایت اختصاص مذکور از احکام مندرجه آیین سلطانی و فرامین پادشاهی
در نیصورت اظهار اختصاص مذکور از قبیح جرایم شمرده خواهد شد و اگر هوشیار
منصف درینمقام تامل عمیق فرماید البته بر وی واضح خواهد گردید که اوامر عقلا و
مدبرین در حق احاد الناس اصلا واجب الاطاعت نیست بلکه طریق آن نیست
که ایشان امرا را بران آگاه سازند و آن امرا اگر مناسب وقت دانند از دل
عوام الناس بوجهی از وجوه اجرا کنند پس باین طریق احکام مذکوره بنسبت عوام الناس
در ایام امارت آن امیر واجب الاطاعه می گردد چون باین تمثیل ممهد شد باید
دانست که حضرت مالک علی الاطلاق و ملک بالاستحقاق جلت قدرته بنا
نظم و نسق تحفه دو کارخانه عظیم قایم فرموده اول آنست که مدار شیوع ملت

و همچنین تعیین حکام بعضا و اشخاص و تعیین اصطلاح و محلات مجدد و حدود و که
اشخاص از منتسبان فلان امیر اند و امیقدر از منتسبان فلان و از فلان مقام تا بفلان
مقام از متعلقات فلان است و از فلان مقام تا بفلان مقام از متعلقات فلان همه
ارکان نظم و نسق سلطنت است بخلاف قسم ثانی که هر کس را از عوام سپاهیان و
اعاد و رعایا تحقیق کردن احکام مستنبطه عقلاء و مصالح و معینه ... و اطلاعیه
و معادات منشیان دفاتر و وقایع نگاران ضروریست و تشهیر امور مسطوره در حمایل
جنود و مجالس امصار و معلق ساختن دفاتر مذکوره در هر گذر بطریق اشتهار و منادی
کردن آن در کوچه و بازار و تذکره آن در محفل و مجلس و افتادن هر واقف و نا واقف
در پی تفتیش آن خارج است از محافظت آیین سلطنت بلکه اگر با وجود عقل و
فطانت قصداً این امر از و صادر گردد اغلب که حرمی باو عاید گردد و نوعی از بغی
باو منسوب شود و الا بکمال حماقت و سفاهت متهم خواهد گردید و همچنین تعیین شخصی
معین از طرف خود بدون تعیین حکام از چوبداران و هر کارها که اگر فرمان سلطانی
بمعرفت او رسد قبول باید کرد و اگر بمعرفت غیر او از هر کارهای معتبرین برسد
قبول نباید کرد و یا تعیین شخصی از عقلاء فاهمین و ماهرین و مدبرین که احکام مستنبطه
او یا مصالح نافع مستمره او باید شنید و احکام و مصالح دیگری اگرچه از جنس عقلا
و مدبرین باشد نباید شنید و اگر احیاناً از بعضی عقلاء و مدبرین عند الحاجت حکمی از
احکام مستنبطه او یک مصلحتی از مصالح مستمره او استفسار نمود و آنرا بعمل آورد پس باید دیگر
از کسی دیگر استفسار نماید و بر آن عمل نکند بلکه ایا خود را از منتسبان همان شخص
اول شمارد و در هر محفل و مجلس اظهار انتساب خود باو و نفی انتساب بغیر او و اقدام
نماید و هر گاه که نام و نسب خود را در کوا غذ معاملات بنویسد این نسبت را همراه آن

وقت تدبیری برای احیای سنت استخراج میفرمایند وائمهٔ لغت و تفسیر و عربیة

که نکات محاورات و قوانین زبان دانی ایضاح می نمایند و واضعین کتب فقه

و جامعین فتاوی و مصنفین رسایل سلوک و مؤلفین کتب عربیه که احکام مجتهدین

و تخریجات مقلدین و کلمات مشایخ و اقوال علمای عربیه را مرتب کرده در دفاتر مبسوطه

محرر مینمایند پس اول را کمال خلافت و امامت میگویند و ثانی را کمال علم و ولایت و

هر چند منشاء این هر دو کمال توجه عنایت الٰهیه است به تربیت بندگان خود محل

اصلی آن هر دو قلوب انبیاء است علیهم الصلوٰة والسلام اما اول نوریست و

الاشراق که از آفتاب سلطنة الٰهیه بر مرآة رسالت پرتو انداخته و از آن بطریق انعکاس

تمام عالم را فرا گرفته و شب کفر و فساد را متلاشی گردانیده و روز اسلام و نظام

دارین را جلوه گر نموده و ثانی آب زلالی است که از ابر ربوبیت باریده و از فواره

حکمت انبیاء جوش زده و از آن بحیاض قلوب خواص مجتمع شده و بکام تشنگان

آب طلب بحسب مدارج ایشان رسیده پس لابد مرتبهٔ اول را بر ثانی محفوظ باید داشت

و اهتمامیکه باول باید کرد بثانی نباید گماشت مثلاً هر فردی را از افراد انسان

خواه عالم باشد خواه جاهل خواه عاقل باشد خواه سفیه خواه کاتب باشد خواه

امی تفتیش مضامین ظاهر کتاب و سنت و تحقیق آن خواه بفکر خود خواه باستفسار

آن از دیگری لازم آمد و التزام اطاعت انبیاء و اولی الامر بالتعیین از اول امر هم

جمیع امت واجب شده و مجاهرة بانتساب خود بایشان ضرور افتاده و احتراز

از تشبه بکفار و اختلاط مبتدعین و مشارکت غلاة از ارکان دین شمرده شد

و اشاعت ظاهر کتاب و سنت بسیف و سنان و مناظره و بیان و تشهیر آن

در جمیع قری و بلدان از ارکان معدود شد و تعیین ائمه که در جمیع مجامع و مساجد

وان کارخانه ایست که لشان ملکیتین دارد یعنی تکلیف بندگان خود بسوی
اطاعت خود بطریق جبر و الزام که جار و ناچار انزا قبول باید کرد وطوعا وکرها
ربقه اطاعت در گردن خود باید انداخت و مرکز این کارخانه منصب سیاست
است و فروع آن مناسب اولی الامر است از خلفا راشدین وائمه عادلین و
امرا جنود مجاهدین وقضاة امصار سلاطین ونواب ایشان از متصدقین
ومحتسبین پس فرمان عالیشان یعنی قران واضح البیان و بیرو انجات جلیه
واشتهارات جلیله از احادیث قدسیه اولا بسوی رسول مقبول خود وحی
فرمود و قوانین وآئین بنا بر ایضاح مضامین فرامین که مسمی بسنته نبویه است
در دل هدایت منزل او الهام نمود وثانیا بمساعی تابعین مذکورین در همه قطعات
واکناف عالم شایع وذایع گردانید وهمه بندگان خود را باطاعت او وتابعان
او حیز امکلف گردانید یعنی هر که گردن خود را در اطاعت بنهد در دنیا مامون
و در عقبی از اهل نجات معدود است وهر که گردن کشی نماید در دنیا مباح الدم و
در عقبی مطرود وهمه اعمال او باطل ومساعی او مردود وبنابر علیه جهاد کفار وقتال
بغاة وقتل مرتدین واقامة حدود وتعزیرات بر فساق وامثال آن از احکام سیاست
از عمده ارکان دین شمرده شد وکارخانه ثانی بمثابه متممات اول ومکملات او
وآن کارخانه ایست که لشان ربوبیت تعلق دارد یعنی مهیا کردن اموری که بندگان را
در باب امتثال احکام الهیه واتباع سنته نبویه بآن احتیاج پیش می آید و
مرکز این کارخانه منصب حکومت است وفروع آن مناصب علما واولیا است
از قرا و محدثین که احکام الهیه واحادیث نبویه بجمیع امت میرسانند ومجتهدین
شریعت که احکام قیاسیه استنباط مینمایند وشیوخ طریقت که بنابر نظر مصالح

مداواة و معالجه است که عند الضرورة بقدر حاجت بعمل آرند و بعد از آن بکار
اصلی خود مشغول باشند و عنوان و شعار خود محمدیه خالصه و تسنن قدیم باید
داشت نه تمذهب بمذهب خاص و انسلاک در طریقه مخصوصه بلکه مذاهب و
طرق را مثل دکاکین عطارین باید شمرد و خود را از منسلکان جند محمدی
پس چنانکه سپاهیان را عنوان سپه گری شعار است و اعلاء کلمة سلطانی
کار و بار و فنی که بردوای محتاج میشوند از پسرد و کانی که بدست آید میگیرند
و بقدر حاجت بعمل می آرند و باقی را برای وقت ضرورت نگاه میدارند
و بکار و بار خود مشغول میباشند همچنین محمدیه خالصه را شعار خود باید کرد و
اقامت ظاهر سنته را کار و بار خود باید داشت و احکام فقهیه صحیحه را و اشغال
صوفیه معتبره را که خالی از شوب فساد و بدعت باشد بقدر حاجت استعمال
باید کرد و زیاده از حاجت با آن توغل نباید کرد حاصل کلام آنکه احکام فقهیه
که مجتهدین سابقین مسلم الاجتهاد از قیاسات صحیحه استنباط نموده اند بی
شک از قبیل سنت است اما از جنس سنته حکمیه که در جنب سنته حقیقیه تجری
نمی ارزد پس افراط و غلو در آن از قبیل بدعت است

مسئله ثالثه

مسائل اجماعیه امت محمدیه علی صاحبها افضل الصلوة و التسلیمات در
هر قرن که بوجود آید همه از قبیل مطلق سنت است چه مستند آن مسائل
در نفس الامر یا سنته حقیقیه است یا ملحق بالسنته یا سنته حکمیه و آنهم از قبیل مطلق
سنته است ولیکن درینمقام نکته ایست بس باریک که احتیاج آن درین
جزو زمان بر ضرورست و آن ادراک امتیاز است درینمقام اجماع و رواج
بیانش آنکه در بعضی احیان بعضی از محدثات از قسم علوم و ارادات

بسر مشایخ باواز بلند بسوی آن دعوت نمایند و تعیین نسب بین کردد بر کوچه بازار
بجبر و قهر بسوی آن کنند از افضل عبادات معدود کرده شد بخلاف قسم ثانی
که بر کس را تحقیق احکام قیاسیه و اشغال صوفیه و قوانین جزئیه ضرور نیست و از او
و تقلید شخصی معین از مجتهدین و مشایخ در ارکان دین بلکه همین قدر کافی است
که وقتی که حاجتی پیش آید از کسی از ایشان استفسار کرده شود نه آنکه اراده و تقلید
هم مثل ایمان بالانبیا از ارکان دین شمرده شود و لقب حنفی و قادری مثلا هم
لقب مسلمان و سنی اظهار کرده شود و امتیاز از شافعیان و حنبلیان
مثل امتیاز از کفار و روافض از لوازم ترین شمرده شود و انتقال را از مذهبی
بمذهبی یا طریقه بطریقه مثل ارتداد و ابتداع و بعضی موجب قتل و هتک عهد
کرده شود یا دعوی اجتهاد و ولایت را مثل دعوی نبوت یا دعوی امامت
بطریق بغی بر امام حق باعث قتال و اهانت قرار داده شود و امامی بینی که با علامت
قاضی جبر کردن میرسد نه بر اطاعت مجتهد که رد حکم قاضی و احد قاضی دیگر را هم
میرسد چه جای احاد رعایا از خلاف حکم مجتهد که بر هر کسی قبول آن واجب نیست
لا سیما وقتیکه آنکس خود مجتهد باشد کلا و را تقلید مجتهد اول اصلا جایز نیست و
بر امام حق اگرچه آن باغی لیاقت امامت داشته باشد اصلا جایز نیست به
خلاف دعوی اجتهاد که وقتیکه ملکهٔ اجتهاد حاصل شود لابد دعوی اجتهاد باید
کرد و تقلید را از گردن خود دور باید انداخت بالجمله غرض از کلام آنکه اشتغال
بتفتیش ظاهر کتاب و سنت و تعلم و تعلیم آن خواه بجوانب باشد خواه باستماع
مضامین آن و سعی در اشاعت آن از جنس اکل و شرب و لباس است که
از در کار می برآید و اشتغال باحکام فقهیه و اشغال صوفیه نافله قبیل

برآن الست که مستند در باب اجماع همین کریمه است ومن يشاقق
الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين نوله
ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا

پس در کریمه مذکوره لفظ سبیل را بسوی مومنین اضافت فرموده اند
ولفظ مومنین مشتق است وقاعده مقرره است که نسبت چیزی بسوی مشتق
دلالة میکند بر سببیت ماخذ آن مثلا حکم بادشاه وحکم قاضی همون حکم را می
گویند که از جهت سلطنت وحکومت صادر شده باشد نه از جهت مشوره و
راه سلاطین وراه امراء وراه سپاهیان وراه علماء وراه مشایخ واطبا
همون امور را می گویند که اشخاص مذکور آن امور را از جهت سلطنت وامارت
وسپه گری وعلم ومشیخت وطبابت اخذ کرده باشند نه مثل اکل وشرب
وجماع وخواب وبول وبراز وامثال آن از حاجت بشریه که آن را اشخاص
مذکورین می گویند چنانچه کریمه ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی
برآن دلالة میدارد چه مراد از سبیل پیغمبر صلی الله علیه وسلم درینمقام امور
تبلیغیه است چنانچه لفظ ادعوا الی الله علی بصیرة برآن دلالة میدارد وچون
این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که مراد از راه مومنین در کریمه مذکوره
اموریست که مومنین آن را از جهت ایمان اخذ کرده باشند نه از جهت رسم
وعادة وآن مسائل اجماعیه است نه رسوم مروجه چنانچه حدیث ما راه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن برآن دلالت میدارد چه ما راه المسلمون فرموده اند
نه ما تعامل به المسلمون پس معنی حدیث چنین باشد که چیزی را که مسلمین از جهت
اسلام یعنی از جهة انقیاد پیغمبر واتباع اوامر نه از جهة رسم وعادت نیک دانند

٥١

[illegible]

یا افعال و اقوال بنابر مصلحت وقت در اهل زمان بطریق عادت رائج
میگردد و اخلاف ایشان آنرا از اخلاف خود بطریق رسم تلقی مینمایند
همچنین بر آن مدة طویله میگذرد و بعد مرور دهور رشد شده آن امر از
رسوم مسلمه خواص و عوام مندرج می گردد و بر تارک آن طعن اخوان و ملامت
اقران متوجه میگردد پس جمهور انام بنابر خوف لحوق طعن و ملامت در
محافظت آن جد و جهد می نمایند و بعد انقضاء مدت مدیده چون در تفتیش
اصل آن از شرع کلام واقع می گردد غیر از رواج مذکور هیچ اصلی بدست
نمی آید و چون منشاء آن رواج تفتیش کرده میشود غیر از استحسان بعضی
از اخلاف هیچ واضح نمی گردد حالانکه حکم شرعی آن امر بحسب اختلاف
زمان مختلف گردیده چه در زمان اسلاف بمرتبه التزام و رواج نرسیده بود
و در زمان اخلاف بسبب التزام و اشتهار بحد بدعة حقیقیه یا حکمیه رسیده و
همین معنی را رواج میگوئیم و در بعضی احیان امری جدید پیش می آید و
اهل زمان در پی تفتیش اصل آن از دلایل دینیه و تحقیق حکم آن از مسالک
شرعیه بنظر استقلال می افتند و بعد از تامل و تفکر در اصول دینیه دلیلی صحیح
از دلایل شرعیه که بر حکم شرعی آن امر دلالت داشته باشد بر جمیع اهل آن زمان
واضح میگردد و بنابر وضوح آن دلیل بر ثبوت حکمی از احکام شرعیه برآن
امر همه مجتهدان آن زمان اتفاق مینمایند این اتفاق را اجماع میگوئیم چون این قاعده
ممهد شد پس باید دانست که مجرد رواج چیزی که در ما بعد قرون ثلثه متحقق شده
باشد آن چیز را از حد بدعت خارج نمی گرداند بخلاف اجماع که انعقاد اجماع
در هر قرن که واقع شود مسئله اجماعیه را در دایرهٔ سنت داخل میگرداند دلیل

اما خود هم از محامد شرعیه است لقوله تعالی ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین و قوله علیه السلام الطهور شطر الایمان
و تلاوه قران مجید اگرچه از وسایل تدبر است اما خود هم عبادت عظمی است و
اشتغال بحدیث و سیرة نبویه اگرچه از وسایل عمل و اتباع سنت است اما
خود هم از مشاغل محموده است و اعتکاف اگرچه از وسایل ادراک جماعت و سایل
تعمیر اوقات بذکر الهی است اما خود هم از جنس طاعت است و امثال آن از امور
غیر محصوره و علامت این قسم آنست که حصول این قسم وسایل بر تقدیر خلو از مقاصد
باطل محض بحسب نظر شارع نیست یعنی اگرچه صاحب آن تحصیل نفس وسایل
را قصد کرده و حصول مقاصد را ملحوظ نداشته باشد منفعتی از منافع دینیه اگرچه
اقل قلیل باشد حاصل کرده باشد مثلا تجدید وضو و غسل برای تحصیل نفس
ادامت بر طهارت اگرچه در آنوقت نیت صلوة نباشد نیز از امور محموده
شرعیه است و موجب حصول اجر اخروی و قسم ثانی آنست که خود آن
وسایل اصلا از جنس عبادات نیست اگرچه بنابر نیت توسل بعبادة از
قسم طاعات بالعرض گردیده مثل سفر برای حج و رفتن در بازار بنابر نیت
دخول مسجد و کشیدن دلو از چاه بنابر نیت وضو و نوشتن عرایض
بسوی حکام بنابر سفارش ذوی الحاجات و سایر حرف و صنایع بنابر صرف
آنها در اعانت دین یا خدمت محتاجین پس نفس سیاحت بلدان و
سیر بازار و کشیدن آب چاه و تحصیل مهارة در نوشت و خواند عرایض
و سایر صنایع مثل حدادت و صباغت و خیاطت و امثال آن اصلا از
جنس طاعات نیست بلکه یا از قبیل لهو است یا از قبیل امور معاشیه

پس این چیز نزد خدا نیک است و اما آنچه هر رسم مسلمین که در قرنی از قرون
متاخره رواج پذیر شده باشد در سنت مندرج گردد پس باطل محض است
چنانچه حدیث ان الدین بدء غریبا و سیعود کما بدء فطوبی للغرباء و
هم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی
که ترمذی از طریق عمرو ابن عوف نقل کرده برین معنی دلالت میدارد چه مفاد حدیث
مذکور همین است که رسوم مروجه قرون متاخره مستلزم فساد سنت است
و ابطال آن منجر باصلاح او و حاصل کلام آنکه مسایل اجماعیه هر قرن از
قبیل سنت است و رسوم مروجه قرون متاخره از جنس بدعت **مسئله**
رابعه اشتغال بعلوم آلیه مثل علوم عربیه بقدر ضرورة که در فهم معنی ظاهر کتاب
و سنت بکار آید و باشغال صوفیه بقدر حاجت مثل تحریک لطائف سته
بذکر خفی و مثل یادداشت مسمی بپاس انفاس و دوام ملاحظه بسوی
قلب که در تحصیل حقیقت احسان که مفاد ظاهر کتاب و سنت است منفعت
بخشد و مزاوله آلات حرب مثل توپ و بندوق و تپنچه بقدر کفایة که در
قتال کفار بکار آید از جنس بدعت نیست زیرا که هر چند امور مذکوره از قسم
مخترعات و محدثات است اما از امور دین نیست اگر کسی او را از قبیل امور
دین شمرده بعمل خواهد آورد البته بنسبت او از قبیل بدعات خواهد گردید
و معنی شمردن آن از امور دین آنست که نفس وجود این امور را قطع نظر از
وسیله بودن آنها هم از مقاصد دینیه قرار دهد تفصیل این اجمال آنکه وسایل
امور دینیه بر دو قسم است قسمی آنست که خود هم از جنس ممدوحات شرعیه
باشد مثل تحصیل صفت طهارت بوضو و غسل اگرچه از وسایل صلوة است

تهجی در حق اطفال و استعمال آلات دو ردست در حرب مثل تیر و تفنگ و
منجنیق و توپ و بندوق و امثال آن به نسبت عهد بعید و علامت تقسیم است
که وقتیکه مقصود بوجه من الوجوه حاصل شده باز استعمال وسایل لغو و لاطایل
شمرده میشود یا طریقی دیگر از طرق حصول مقصود پیش آید باز توقف در اخذ مقصود
و انتظار حصول وسایل یا تکمیل آن از سفاهت معدود میشود و ذکر استعانت بوسایل
در مقام مدح بحصول مقاصد یا اثبات افضلیت بعضی بر بعض بنابر استعانت
وسایل در سلک جماعت منسلک کرده میشود و مثلا تهجی کلمات قران بعد از آنکه
مهارة در قراءة حاصل شده خواه به تهجی خواه بغیر تهجی لغو محض است و وقتی که
در صف جهاد شمشیر هندی در کمر میدارد و کافری بوجهی قریب او شده که زیر
شمشیر او را توان گرفت پس درین صورت توقف کردن در کشتن او بنابر انتظار
بدست آمدن تیر و تفنگ یا بنابر انتظار بدست آمدن شمشیر صفهانی سفاهت
محض است و همچنین مثلا زید و عمر و هر دو تلاوة قرآن در مصحف مجید نمودند اما
عمرو بسبب ضعف بصر استعمال عینک میکند پس ذکر استعمال عینک در مقام
ذکر مدایح تلاوة قرآنی که سبحان الله عمرو چه ادب تلاوة قران میکند که تجدید
وضو کرده در مسجدی بخشوع و خضوع نشسته و مصحفی کشاده و عینک بر بینی
نهاده میخواند یا بیان انیکه هرچند زید و عمرو در مهارة تلاوة قرآن و تجوید
حروف و خشوع و خضوع و تدبر و حسن صوت مساوی اند اما عمرو در باب تلاوة
افضل است زیرا که استعمال عینک مینماید یا در مصحف معرب میخواند محض
حماقت است چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که امور مذکوره یعنی
علوم آلیه و اشغال صوفیه و آلات مخترعه از قسم ثانی اند که بنابر عجز اهل زمان

که شدت جد و اهمال در آن موجب قسوة قلب است و مورث غفلت وجع
و باعث نکرت از ... آتش قدس پس امور مذکورة الصدر از قسم ثانی است
نه از قسم اول پس هر که آنرا از قبیل اول قرار دهد آن امور به نسبت او از
قبیل بدعة حقیقیه اصلیه میگردد و نیز باید دانست که وسایل نزد و قسم است
قسمی آنست که استعانت با آن بنا بر تکمیل مقاصد است یعنی مقاصد مذکوره
به نسبت حصول خود با آن وسایل حسنی و کمالی در نظر شارع پیدا می کند که بدون
وساطت آن وسیله حسن او مفقود میگردد مثل غسل و تجدید لباس و تعطر برای
نماز جمعه و عیدین و صعود بر منبر و اذان و اقامت و تعیین مسجد برای
جماعت و انسلاک در جماعت و تسویه صفوف برای نماز و وضو برای اذکار
و نظر در مصحف و تحسین صوت برای تلاوة و تلاوة برای تدبر و اقامت امام
و اطاعت او برای جهاد و امثال آن از امور غیر محصوره که برای تکمیل اصول
عبادات مقصود است که فقدان آن وسایل باعث نقصان حسن مقاصد در
نظر شارع میگردد قسم ثانی آنست که استعمال آن بنا بر احتیاج فاعل و عجز او از
ادراک مقصود و نقصان او از مرتبه لیاقت ادراک مقصود واقع میگردد و حصول
مقصود بدون وساطت وسایل هیچگونه نقصی در حسن مقصود و کمال او نمی‌باشد
و بوجه من الوجوه باعث سقوط مرتبه فاعل آن به نسبت شخصی که آن مقصود را بواسطه
وسایل حاصل کرده باشد هرگز نمیگردد مثل کشیدن آب چاه برای وضو پس شخصی که
بر لب دریا نشسته وضو بجا آورده است هرگز طهارة او بوجه من الوجوه انقص از
طهارت شخصی که آب از چاه کشیده وضو بجا آورده است نخواهد شد و از همین باب است
استعمال عینک در حق ضعیف البصر و تفحص مصحف معرب به نسبت امی و تعلیم

۵۷

در سلک علمای محمودین در کتاب وسنت یا ببشارت دادن دیگری ورا

باین انسلاک و توقیر آن در مقام توقیر علما و تحقیر فاقدان آن اگرچه اطلاع احکام

دین بطریق مجرد استماع از علما یا بطریق خواندن ترجمهٔ قرآن و حدیث داشته

باشد مثلا شخصی زید در علوم آلیه مهارهٔ تامه میدارد و چندان بر احکام دین اطلاع

میدارد و عمرو بر احکام دین بطریق مذکوره اطلاع میدارد و از علوم آلیه شناسائی

نمیدارد پس زید را از قسم علما شمردن و عمرو را از قسم جهال در باب توقیر و اجلال

یا در باب اعتبار کلام در مقدمهٔ افتا و امر بالمعروف یا در مقدمهٔ تقدیم در باب

امامت صلوة یا بانیکه اگر زید در مقدمهٔ مناظره در احکام دین زبان درازی کند

از قسم تادیب شمرده شود و اگر بالعکس شود از سوء آداب معدود کرده شود پس مثال

انمعاملات امور مذکوره را از جنس بدعات حکم میگرداند و بهمین قیاس باید

ملک از بیا زان بمرتبهٔ کثیره در باب اشتغال صوفیه **مسئلهٔ خامسه** اشتغال

تعلیم طب و حساب و هندسه و قدری از مسایل علم هیئت مجرده و منطق مجرد از خلط

امور عامه و قدری از زبان فارسی از قسم نظم و نثر و تاریخ که در امور معاشیه

بکار آید و همچنین تحصیل حرف و صنایع و اختراع اطعمهٔ جدیده و البسهٔ جدیده

و آئینهٔ جدیده و اسلحهٔ جدیده و امثال آن از امور معاشیه باعتبار اصل خود

از جنس بدعت نیست چه هر چند بعضی از آن از قسم محدثات است اما نه کسی ورا

از امور دین میشمارد و نه با و معامله امور دینیه می کند مثلا طبیب حاذق را

کسی از علما دین نمی شمارد و با و معامله علمائی نماید آری بعضی از سفهای

زمان اهل منطق و هیئته را در تعداد علما معدود می کنند و در ضمن علوم ممدوحه

شرعیه این هر دو علم را میشمارند پس نسبت ابتداع بان اشتغال باین هر دو علم

ازاد راک مقاصد باستعمال وسایل مذکوره احتیاج افتاده نه از قسم اول که
مکملات علم قرانی ومتممات مقامات احسانی ومستحبات جهاد باشد پس هر که
آنرا از قسم اول شمارد ودر حین مناقب علما محسنین ومجاهدین آنرا مذکور کند
وفضیلت بعضی ایشان بر بعض دیگر بآن اثبات نماید ودر باب تحقیق احق بالامامت
مثلا علوم مذکوره را دخل دهد این همه امور به نسبت او از قسم بدعت حقیقیه وصفیه
خواهد گردید ونیز باید دانست که مزاولت آلات حرب اهم است از سایر وسایل
والیق است بترویج واعلان چه آن وسایل جهاد است وبنای جهاد بر ترویج
واعلان است بعد از آن علوم الهیه است واما اشغال صوفیه پس الیق است
باخفا وکتمان که دست بکار ودل بایار وخلوة در انجمن در باب امثال این
امور قولیست ماثور پس بنا بر خانقاهات برای آن وتداعی بر اجتماع آن
محمود نیست واز حفظ مراتب امور این بعید بلکه اصول مقاصد احسانیه را در اثنا
تذکیر کتاب وسنت القا باید کرد واشغال طرق بطالبین آن بدون نظر
استقلالی وبدون التزام وضع خاص وبدون تمیز طریقه از طرق از غیر آن
وبدون دعوت بسوی آن تعلیم باید کرد تا در ضمن اشتغال بامور معاشیه ومعادیه
خود بآن مزاولت نمایند پس کسی که محافظت مراتب مذکوره نماید امور مذکوره
به نسبت او در قسم از اقسام بدعت وصفیه مندرج خواهد گردید ونیز باید دانست
که اعتقاد اینکه فلان چیز از اصول مقاصد یا از متممات آن یا از وسایل آن است
آنست هر چند امر باطن است ومدار بودن شئ از قسم بدعت یا سنت بر همان است
اما بعضی معاملات ظاهره هم تلو اعتقاد در نیاب می باشند مثلا تعداد علوم
الهیه در سلک علوم شرعیه وتمدح بآن وابتهاج صاحب آن بانسلاک

سلامت محاورات و جزالت تراکیب و لطافت تشبیهات و رشاقت استعارات
و عذوبت الفاظ و خوبی استخوان بندی و رعایت صنایع لفظیه و
معنویه و امثال آن از امور یکه تعلق به بلاغت و فصاحت دارد و بان اشتغال
مینمایند و مدار التذاذ ایشان همین امور مذکوره است نه مضمون خاص از مضامین
بلکه هر مضمون که لیاقت جریان امور مذکوره داشته باشد همان مضمون جولانگاه افکار
ایشانست خواه از باب مناجات و نعت و منقبت باشد خواه از باب هجو و مدح
خواه از باب مضامین شوقیه باشد خواه بهاریه و خواه سیر انبیا باشد خواه
قصص اولیا و خواه حکایت صالحین باشد خواه افسانهای سلاطین الغرض
ایشان را از تلفیق کلام خود غیر از لذات خیالیه چیزی دیگر غرض نمیباشد حال
ایشان در حرکت خیالیه مثل احوال متفرجان بساتین است که ایشان را بجایی رسیدن
منظور نمی باشد بلکه مقصود اصلی نفس حرکت میباشد در ضمن ملاحظه الوان مختلفه
و اشکال رنگارنگ سبزه که محظوظ شوند و سیر بوستانی که گذر افتد
چنانچه کریمه وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ
يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ کاشف حال ایشان است
و باینوجه به نسبت ایشان از قبیل لهو است از مکروهات شرعیه
بلکه از ضرر ایشان است در باب تحصیل حقیقت حسان ترک آن از شعار ایمان
نمایان که کریمه قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ
وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ دلالت بران دارد
دارد و مزاولت حساب و هندسه و منطق را بر مزاولت شعر قیاس باید کرد که اکثر بنا بر اعراض

د شرح ملا نظام الدین رحمه الله ان الکذب نقص لان ما یکون فی العجب الذاتی کما کان ... من الاستحالات العقلیة و لذلک اثبته الحکماء ای

از قسم بدعت حقیقیه خواهد شد اما این قسم اختصاص بجماعت بانیر تبه قصوی رسیده باشند کمتر یافته میشوند بنا علیه بدعیت این امور مطلقا حکم کرده نمی شود آری اشتغال در امثال این امور بلکه سایر امور دنیویه و استغراق همت در آن مورث فساد قلب و موجب بعد عن الله و باعث نسیان تذکر جلال حضرت حق و سبب تکدر روح است که حدیث الدنیا ملعونه و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی و ما والاه و عالما و متعلما بر آن دلالت میدارد هر چند این کلام از بحث ما نحن فیه یعنی تحقیق معنی بدعت و سنت خارج است اما کلام چون باین رسید لا بد ذکر نکته کثیر النفع درین مقام لازم آمد بیانش آنکه تحصیل محاوره آن فن حاصل می کنند مثل تحصیل بلاغت بفهم مناجات رب العالمین لغت سید المرسلین مناجات عباد مقبولین و هجو کفار متمردین بنظم احکام دین و امثال آن از امور نافعه در اسلام و با توجه عبادت بالعرض میشود و بعضی بنابر تحصیل معاش باین اشتغال میکنند مثل منشیان امرا و معلمان صبیان پس نسبت ایشان از امور مباحه است و بعضی بنابر تحصیل تعلی و ترفع و استکبار و تحقیر ساده لوحان باین اشتغال میکنند و با توجه نسبت ایشان از قبیح معاصی شمرده میشود و بعضی بنابر قضاء شهوة لسانی بذکر محاسن نسا و امارد و بیان خط و خال و غنج و دلال و ناز و انداز و شراب و کباب و چنگ و رباب و بیان اوضاع اغلام و جماع و رقص و سماع و امثال آن آن از امور مهیجه شهوت باین اشتغال مینمایند و با توجه نسبت ایشان از قبیل زنا لسانی شمرده میشود و بعضی بنابر التذاذ نفس از ادراک مضامین لطیفه مخیله و معانی عمیقه مولفه و اشارات دقیقه و کنایات خفیه و متانت عبارات و

۵۸

هذا مذهب ... وكذا عندهم يجوز تخليد المؤمنين في النار وتخليد الكافرين في الجنة ...

... لا يجب على الله شيء

حواس لیل اہمال دران مراتب اقوی باشد بہ نسبت اہمال دآخرین و
ادخل باشد در جذر قلوب وابعد باشد از شریعت ایمان کہ طریقہ سلوک اسلاف
امیین است واقصی باشد در روش ہمان کہ بدعت مخترعہ اخلاف متفلسفین است
واضر باشد در تحصیل حقیقت احسان کہ افنای ارادہ قلبیہ و قطع علایق ماسوی اللہ از
جذر قلب و اعراض از التذاذ بغیر اللہ خلاصہ اوست واغلظ حجب باشد در باب
تحصیل اطمینان بمعارف انبیاء کرام کہ طلوع شمس بصیرت بسوی فیض نازل از حظیرۃ
القدس کہ بقوالب شریعت وہیاکل سنت بروز نمودہ از ہمہ ابطا است سبحان
اللہ سخن از کجا تا کجا رسید عرض آنکہ مومن پاک میرا از بدعت وشرک را باید
کرامت حقیقیہ بصیبا را از لوازم امور مذکورہ حتی الامکان پاک دارد و دولت
آزادی دل خود جای ندہد و بر قدر حاجت از آن اکتفا نمودہ اوقات
عزیزہ خود را در تعمقات زایدہ ضایع نگرداند کہ ہلک المتعمقون حدیث
نبی امی علیہ الصلوۃ والسلام است وتلبس امور مذکورہ را بنا بر ضرورت قضاء
حاجت شمارد الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ

فصل ثانی در بیان حکم بدعت

باید دانست کہ تحقیق حکم بدعت
موقوف است بر تمہید چند مقدمات

مقدمہ اولی باید دانست کہ
خلاصہ مفہوم بدعت از تمہید کلام فصل اول چنان مستفاد گردیدہ کہ ہر عقیدہ
ومقامی وواردی وحالی وقولی وفعلی کہ از جنس عبادات باشد یا عادات
یا معاملات وہمچنین تقیید وتعیین امور مذکورہ بقیود وحدود معینہ وہمچنین
تشخیص موقع آن امور از تشہیر واعلان یا سر وکتمان یا اہتمام وعدم اہتمام
یا التزام وعدم التزام کہ نہ ثابت بکتاب باشد ونہ بہ سنت ونہ باستشہاد

مختلفه واقع میگردد و بنجس حکم اثر ادلت مثل حکم ان اعراض است در حسن و قبح
و علامت انبزا ولت اکتفا است بر قدر حاجت نه افراط و تعمق در آن و در بعضی
احیان بنا بر مجرد میلان بسوی لذت فکریه که از استحصال مجهولات عددیه
بطریق متعینه و حساب خطائین و عکس و تبدیل و جبر و مقابله و از استحصال سوالات
مشکله حسابیه و از تخیل حیثیات اشکال هندسه و هیئت و از اتساق براهین قاطعه
آن و از ایصال بدیهیات جلیه بسوی نظریات عمیقه بطریقیکه احتمال خطا و غلط
را در آن گنجایش نباشد و از استعلام اموریکه ادراک آن از عرف و عادات
بعید تر مینماید مثل محدد الجهات و مقادیر کوکب و اوضاع آن بنسبت بعلیات
و ارتفاع عمارات عالیه و جبال شامخه و عروض انهار و اعماق ابحار و امثال آن
و از استعمال آلات اسطرلاب و اکتناه مفهومات غایره و تحدید تصورات
نظریه و تمیز اجزاء عقلیه و تفتیش اجزاء حدود و تنقیح حقیقت اذعان و تعلق آن و تحقیق
لوازم قضایا و طریق تالیف اقیسه و تحلیل و ترکیب و تصویر مباحث صناعات خمسه
و تحصول ملکه تعیید و توجیه و دفع و منع و نقض و قلب و معارضه و امثال آن از
اموریکه جولانگاه افکار اذکیه توانند حاصل میشود و مزاولت امور مذکوره متحقق میگردد
و انهماک قوه عقلیه در مفهومات و استغراق قوه فکریه در تعمقات بمراتب اتم و احب
از انهماک قوه حاسه در ملاذ جسمانیه و قوت متخیله در مضامین شعریه و الحان موسیقیه
و ملاهی شطرنج و امثال آن چه مبادی معقولات بنهایت اوسع است از مبادی
تخیلات و محسوسات و لذت عقلیه بنهایت الطف است از لذات خیالیه
و حسیه و اسب باد پای قوه متفکره بمدارج اسرع است از اشتر فرد محذید و
خر قوه حاسه و تکاپوی نظر بمراتب الذ است از دواد و دش خیال و نم فشار

۶۰

هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره
علی الدین کله ولو کره المشرکون ان ذلک تاماً
کان انه سیکون من ذلک ما شاء الله
بشیوع سنت ورواج دین در چند قرون متاخره اخبار فرموده وآن
چند قرن را در حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم وامثال آن از احادیث کثیره
بقرون ثلثه تفسیر فرموده ودر کریمه ومن یشاقق الرسول من بعد ما
تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا
اجماع را در باب وجوب اتباع سنت ملحق گردانیده پس معلوم شد که مراد
از بدعت در احادیث مشهوره واستعمال لفظ بدعت برهمین معنی واقع گردیده
پس لابد لفظ بدعت بنسبت معنی مذکوره حقیقیه عرفیه باشد وحمل برهمین معنی
در صورت عدم قرائن خارجیه واجب واستعمال او برغیر اینمعنی از قبیل استعمالات
مجازیه است که احتیاج بقراین خارجیه میدارد چنانچه در کلام حضرت امیر المؤمنین
فاروق اعظم رض که در حق تراویح فرموده نعمت البدعة هذه واقع گردیده
چه مراد از لفظ بدعت در کلام ایشان همین قدر است که خود تراویح باین هیئت
خاصه باین التزام در جمیع لیالی رمضان در زمان برکت نشان آنجناب
صلعم موجود نبود واینمعنی اعم است از معنی اول پس اطلاق لفظ بدعت برآن
از قبیل اطلاق لفظ نفاق است بر مطلق تغیر حال که در قول حنظله رض نافق
حنظلة واقع شده وقرینه تجوز درینمقام امتناع حقیقت است بنظر صدور +
نفس اینعبارت از زبان خلیفه راشد چه اینعبارت دال است بر تحسین تراویح +

و رواج در قرون ثلثه و نه اجماع اهل حق و نه بقیاس صحیح منقول از مجتهدان سابقین
مسلم الاجتهاد و صاحبش آنرا از امر دین شمارد و یا با او معامله امور دینیه
کند پس همان امر را بدعت میگوئیم را در اکثر مواضع کتاب و سنت لفظ بدعت
بهمین معنی مستعمل میشود مثل کریمه قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ چه ظاهر
است که خود آنجناب در زمان سابق موجود نبودند و نه شریعت آنجناب بخصوصها
بلکه نظیر آنجناب در وصف رسالت و نظائر شریعت آنجناب از شرایع متقدمه
در زمان سابق متحقق بودند بنا بر علیه از ذات آنجناب و شریعت آنجناب بدعت
نفی بدعیت پس معلوم شد که در باب نفی بدعیت شئی وجود نظیر آن شئی
قسم در زمان سابق کفایت میکند و در احادیث متواتره بدعت را مقابل
سنت ذکر فرموده آنرا نکوهش کرده اند و از اتباع آن نهی بلیغ نموده
و در حدیث عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ
و حدیث مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي سنت خلفاء راشدین و سیرت صحابه مکرمین را در باب
وجوب اتباع در اوقات ظهور بدعات مقارن خود مذکور ساخته و
در حدیثی که ترمذی از طریق ابی سعید خدری رض روایت کرده قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَكَلَ طَيِّبًا وَعَمِلَ فِي سُنَّةٍ وَأَمِنَ النَّاسُ بَوَائِقَهُ دَخَلَ
الْجَنَّةَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ لَكَثِيرٌ فِي
النَّاسِ قَالَ وَسَيَكُونُ فِي قُرُونٍ بَعْدِي
و در حدیثی که مسلم از طریق عائشه رض روایت کرده انها قالت سمعت
رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى يُعْبَدَ
اللَّاتُ وَالْعُزَّى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ إِنْ كُنْتُ لَأَظُنُّ حِينَ أَنْزَلَ اللهُ

هو الله

بیدعات حقیقیه مرتبه دیگر والتفات بعقاید باطله خصوصا باشراک و انکار بیان
مرتبه دیگر و همچنین اگر در یک مرتبه از مراتب مذکوره تامل کرده شود در بیان مرتبه
مراتب کثیره واضح میگردد و باز اگر در یک مرتبه از مراتب نظر کرده شود در او
مراتب دیگر نمایان گردد و همچنین میرود و الغرض اسپ خوش خرام فکر از تکاپوی
خود باز میماند و بمیدان وسیع گاهی باتمام نمیرسد و لهذا آنچه حضرت علام الغیوب
جلت قدرته از درجات جنت و درکات نار که محاذی آن مراتب است ایجاد نموده
عقل بشری از ادراک تفاصیل آن عاجز است و لیکن چنانچه اینقدر بالاجمال
متیقن است که در جمیع مدارج جنت راحت است و در جمیع درکات نار الم و درجه
انبیاء در حصول معنی راحت اعلی است از درجه سایر سابقین و درجه سابقین
از درجه ابرار گو که در افراد هر صنفی از اصناف مذکوره اختلاف فاحش بحسب
اختلاف وجوه تفاصیل واقع باشد و بر همین قیاس باید کرد درکات نار مثلا
درکه کفار باعتبار حصول معنی الم اشد است از درکه مبتدعین و درکه مبتدعین
از درکه فساق و فجار و هم چنین اینقدر بالاجمال متعقل است که در جمیع مطلوبات
شرعیه حسنی است خواه قلیل خواه کثیر و در جمیع ممنوعات شرعیه قبحی است
خواه قوی خواه ضعیف و اینقدر هم بالاجمال معلوم است که مقتضای بعضی
مراتب مطلوب شرع ندب است و مقتضای بعضی وجوب و مقتضای بعضی دخول
در اصل ایمان و همچنین مقتضای بعضی مراتب ممنوعه شرعیه کراهت است و
مقتضای بعضی حرمت و مقتضای بعضی خروج از دائره اسلام بعد از آن باید دانست
که تفتیش امر شرعی در صدد امری خاص از امور معاشیه یا معادیه بر دو گونه
میباشد اول تفتیش اجمالی یعنی تفتیش اینکه فلان امر شرعا حسن است یا قبیح

٦٥

وتحسین خلیفه راشد چیزیرا مستلزم امتثال آن چیزیست در سلک سنت او
پس سنت خلیفه راشد ملحق به سنت نبویه است پس مضاد بدعت باشد وچون
این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که مراد از لفظ بدعت درینمقام یعنی در مقام
تحقیق حکم آن معنی حقیقی شرعی است **مقدمه ثانیه** باید دانست که حکم شارع
که بسوی بندگان او متوجه میگردد بسه وجه متحقق میشود یعنی یا بطلب چیزی
متحقق میشود مثل صلوة وصوم یا بترک چیزی مثل زنا وسرقه ویا باباحت
چیزی یعنی بیان اینکه ایشان در آن مختارند اگر خواهند بعمل آرند واگر
خواهند بعمل نیارند نزد شارع نه صدور آن امر مطلوبست ونه ترک آن مثل اکثر
مباحات از اکل وشرب ولباس وهرچند مراتب حسن امور مطلوبه باعتبار
مراتب علت مختلف میباشد مثل خوردن بدست راست وافشردن بینی بدست
چپ وسایر آداب اکل وشرب ولباس وجماع وغایط وامثال آن از محاسن
عادات مرتبه از حسن میدارد که طلب شارع بحسب همان مرتبه باو متعلق گردیده
ومحامد اخلاق وواردات واحوال ومقامات مرتبه دیگر میدارد از حسن تعلق
طلب شارع ومسایل عبادات ومعاملات خصوصاً احکام صلوة مرتبه دیگر
میدارد ومباحث اعتقادات خصوصاً توحید وایمان بالرساله مرتبه دیگر
ومراتب قبح امور ممنوعه را هم برهمین معنی قیاس باید کرد مثل خوردن بدست
چپ وافشردن بینی بدست راست وامثال آن از مساوی عادات مرتبه
از قبح میدارد که نهی شارع بحسب همان مرتبه باو متعلق گردیده واخلاق
رذیله وواردات ردیه واحوال ومقامات مردوده مرتبه دیگر میدارد از
قبح وتعلق نهی شارع وارتکاب معاصی صغایر وکبایر خصوصاً لموث

ممهد شد پس باید دانست که مقصود در این مقام همین است که مطلق بدعت شرعا حسن است یا قبیح نه آنکه کدام بدعت در کدام مرتبه حسن واقع است و کدام بدعت در کدام مرتبه قبیح **مقدمه ثالثه** باید دانست که وقتی که اشیاء متعدده در یک حکم عام مندرج باشند مثل اندراج مسلم و کافر در مفهوم انسان و اندراج گوشت گوسفند و خنزیر در مفهوم مطعوم و اندراج خمر و ماء در مفهوم مشروب و اندراج نقد و جنس در مفهوم مال و اندراج زنا و جماع زوجه یا کنیزک در مفهوم وطی پس حکم شرعی بدو طریق با آن متعلق میگردد اول آنکه بهر یک از آن اشیاء مخصوص حکمی علیحده متعلق گردد و مطلق بالنظر الی ذاته اصلا هیچ حکمی از احکام متعلق نباشد مثلا گوشت گوسفند حلال است و گوشت خنزیر حرام و مطلق گوشت را نه حلال توان گفت نه حرام پس برین تقدیر در باب ترغیب و ترهیب نه از مطلق گوشت تعبیر باید کرد و نه بسوی او ترغیب در باب تحصیل حقیقت تقوی و احتیاط الا از فضل مجانین شرعیه احتراز از مطلق گوشت بنابر آنکه گوشت خنزیر حرام از جمله افراد او است هرگز داخل نیست بلکه از جنس وسواس است که آن از مذمومات شرعیه است و در باب نیت هرگز نمیرسد که بر مطلق مذکور حکمی جاری نماید بلکه سائل را لازم است بسازد که سوال او ناقص است قابل جواب نیست زیرا که مطلق منحصر است منقسم است بسوی اقسام مختلفه و هر قسم را حکمی است علیحده تو در کدام قسم سوال مینمائی مثلا شخصی سوال کرد که خوردن گوشت حرام است یا حلال پس مفتی را میرسد که بر سوال اجمالی اکتفا کرده جهالت یا جرأت آن مفتی و بد بلکه بگوید که گوشت منقسم است بگوشت گوسفند و گوشت خنزیر اول حلال است

یعنی از جنس مطلوبات شرعیه است یا ممنوعات و ثانی تحقیق تفصیلی آنچه
در کدام مرتبه از حسن یا قبح واقع است و کدام مرتبه طلب یا منع از جانب شرع
با و متعلق گردیده و چنانچه گرسنه را بمجرد اطلاع بر اینکه در فلان مقام طعامی است
شراره طلب از دل او بر جهد و بوجهی جوشش میزند که چار و ناچار کشان کشان گرسنه
اطلاع بخصوصیت آن طعام نداشته باشد بر آن مقام می آرد و عاشق صادق را بمجرد
اطلاع بر اینکه فلان امر باعث رنج و ملال معشوق اوست انجامی و تفرقی بنسبت آن
امر در دل او پیدا میگردد که از مصدر قرب و جوار او فرار میکند مثل جبان و بزدل
از قرب و جوار میدان جنگ گو که بمرتبهٔ کمال اطلاعی نداشته باشد همچنین طالب
حق را بمجرد اطلاع اینکه فلان چیز شرعا حسن است و در مطلوبات شرعیه داخل حرارت
طلب آن از دل او بوجهی بجوشد که کشان کشان بر تحصیل و ترویج و تشهیر و
تعلیم او می آرد که حدیث قال الله لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت
به بر آن دلالت میدارد و همچنین مومن صادق را بمجرد اطلاع بر اینکه فلان چیز
شرعا قبیح است و در ممنوعات شرعیه داخل تفرقی و انجامی بنسبت آن چیز در دل
او حادث میگردد که و ازو از قرب و جوار آن میگریزد و مثل گریختن ارباب ننگ و
ناموس از مظان لحوق عار و مذلت که در حدیث الحلال بین و الحرام بین
و ما بینهما مشتبهات فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه بر آن دلالت
میدارد الغرض تحقیق حکم اجمالی در باب ترغیب و ترهیب مومنان کم
و طالبان حبیب و چالاک و موحدان صبر از شرک کفایت میکند و اما تحقیق
تفصیلی پس منصب مجتهدین است و مقلدین را در پی آن افتادن عبارت از
بر باد دادن عمر و شب و قیل و قال و مناظره و جدال بی ثمری بخشد چون

٦٦

٦٩

کردن و از مطلق شرب خمر تغیر نمودن ارکان اشاعت دین و اعلاء
کلمهٔ مشد هست و تفصیل طرق موانع خارجیه از ضروریات وعظ و تذکیر نیست بلکه
ممکن که از مضرات آن باشد مثلا در مقام بیان معنی کریمه الذین یذکرون
الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و حدیث لا یزال لسانک رطبا
من ذکر الله تعالی فضیلت دوام ذکر و منافع آن مذکور باید کرد و بیان مسئله احتراز از
ذکر مقام خلا ضروری نیست یا در مقام بیان معنی کریمه انما الخمر والمیسر
والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
و حدیث اشهد بالله والله ان شارب الخمر کعابد الوثن قبایح شرب خمر و مضار
مذکور باید کرد و مسئله وجوب آن در صورت اکراه یا در بیان معنی کریمه یا
ایها الذین امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون
تجارة عن تراض منکم و حدیث الا ان دماءکم واموالکم
واعراضکم حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا تقبیح مطلق مال مردم
خوری و حرمت تصرف در ملک غیر بلا اذن باید کرد و مسئله جواز آن
در صورت اضطراری بلکه در اکثر احیان تبیان معنی در باب ترغیب و
ترهیب مضر میگردد چه در نظر عوام حسن و قبح آن سهل میشود آری هر وقت
پیش آمدن صورت مذکوره تفتیش سایلین جواب بر طبق سوال بیان گرده
شود چنانچه ترغیبات و ترهیبات و کلام شارع برهمین نهج واقع گردیده و
در باب تحصیل حقیقت تقوی و احتیاط اجتناب از مطلق استعمال منکرات
و تصرف فی ملک الغیر بلا اذنه پیش نظر همت خود باید داشت و اهمیت تقید
کلی بجلت آن بسبب عوارض خارجیه حاصل نشود هرگز بآن آلوده نباید شد

و ثانی حرام تو از کدام قسم گوشت سوال مینمایی تا بر طبق آن جواب
داده شود و در باب بیان احکام بعد قضیه کلیه یا مطلقه در مقام مناسب
نیست مثلا در مقام بیان مطعومات محرمه گفتن اینکلام که هر گوشت حرام
است یا همین قدر که گوشت حرام است هرگز مناسب نیست گو که نظر بسوی تخصیصات
عمومات و تقییدات مطلقات کلام مذکور بحسب اصل لغت صحیح باشد چه ممکن است
که از مدلول هر گوشت گوشت حیوانات مخصوصه و از مطلق گوشت گوشت
حیوانات محرمه مراد باشد لیکن تکلم بمثل اینکلام قبیح است در خواص و عوام و
ساقط است از درجه بلاغت یعنی مقتضای مقام و بعید است از محاورات
کلام بالجمله اراده کردن معنی مذکور از کلام مسطور خلاف ظاهر و غیر متبادر است
و طریق ثانی آنکه مطلق بالنظر الی ذاته حکمی از احکام شرعیه متعلق گردد و همان
حکم بر جمیع افراد او باعتبار آن مطلق جاری باشد پس مطلق بنظر ذات خود
در جمیع خصوصیات همان حکم را اقتضا می نماید اگر چه در بعضی افراد بحسب عوارض
خارجیه حکم مطلق منتفی گردد مثل آنکه مطلق گوشت خنزیر حرام است اگر چه در
وقت مخمصه مباح گردد و مطلق شرب خمر حرام است اگر چه در صورت اکراه
واجب میگردد و مطلق سرقه حرام است اگر چه عند الاضطرار جایز میگردد
و مطلق تکلم بکلمات کفر قبیح است اگر چه عند الاکراه معفو میشود و مطلق نماز
حسن است اگر چه در وقت طلوع آفتاب ممنوع میگردد و مطلق تلاوه
قرآن عبادت است اگر چه در صورت جنابت محرم میگردد و مطلق دوام ذکر
افضل قربات است اگر چه در عین حالت قضاء حاجت ممنوع میگردد
پس برین تقدیر در باب ترغیب و ترهیب بسوی مطلق دوام ذکر ترغیب

کلیه یا مطلقه است نه بیان تقسیم یعنی هر خمر حرام است یا همین قدر که خمر حرام است
نه اینکه بعضی از آن حلال است و بعضی حرام چنانکه کلام شارع بلکه جمیع مصنفات
کتب فقه و جامعان فتوی بر همین منوال جاریست و در باب مناظره و تحقیق
حکم صورة خاصه کسیکه دعوی جریان حکم مطلق در صورت خاصه مبحوث فیها
مینماید همانست متمسک باصل که در اثبات دعوی خود حاجت بدلیلی نمیدارد
و دلیل او همان حکم مطلق است و بس بخلاف کسی که دعوی تخصیص آن صورت
خاصه میکند که دعوی او خلاف ظاهر است محتاج بدلیل خارج مثلا کسی که بگوید
که شرب خمر زید را حرام است هیچ حاجت باقامت دلیل نمیدارد بخلاف
کسی که بگوید هر چند مطلق شرب خمر حرام است اما زید را حلال است که محتاج است
بدلیل خارج از اثبات اضطرار و اکراه یا جنون بحدیکه مجوز شرب خمر تواند شد
چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که مقصود در مقام آنست که آیا بدعت
از قسم اول است که در هر بدعت خاصه تامل باید کرد که آیا حسن است یا قبیح و برای
اثبات حسن یا قبیح آن در دلایل خارجیه تامل باید کرد و بر مطلق بدعت هیچ
حکم جاری نباید کرد و یا از قسم ثانی که مطلق بدعت را نوعی از حسن یا قبیح ثابت
باشد که در جمیع بدعات خاصه قطع نظر از دلایل خارجیه متحقق باشد الغرض
مقصود و تفتیش حکم مطلق است نه تحقیق عوارض طاریه که بسبب عروض آن عوارض
در بعضی صور حکم مطلق مختلف میگردد و بس وقتی که چیزی را از امور متداوله
میان اهل زمان ثابت کرده شود که فلان چیز بدعت است پس حکم
مطلق بدعت از حسن یا قبح جاری خواهد گردید تا کسیکه دعوی استثنا آن
صورت خاصه کند پس باید که دلیلی بر آن قایم گرداند چون این مقدمات

١٧

و تا دانسته شود که بهی [illegible] جانب عدم ثبوت حلت آن باقی است

بر حرمت اصلیهٔ آن کرده از آن اجتناب ورزند چنانچه حدیث فمن اتقی

المشتبهات استبرأ و عرضه بر آن دلالت میدارد و در فتوی

مفتی را میرسد که حکم حلت یا حرمت بر مطلق جاری کرده آید و بدون تفتیش

سایل عوارض خارجیه را تفصیل نکند و تقسیم مطلق بسوی حلال و حرام

نکشاید بلکه حکم مطلق را اصلی قرار دهد و صور خارجیه را که در آن حکم مطلق

عوارض خارجیه مختلف گردیده در سلک شواذ منسلک گرداند مثلا اگر کسی

سوال کند که شرب خمر حلال است یا حرام پس بر همین قدر سوال جوابی اکتفا کرده

بگوید که حرام است و اگر کسی از مسئله اکراه بخصوصها سوال کند بر آن تعقد

مسئله اکراه و حال مکره علیه را تحقیق کرده بر طبق آن جواب دهد و تکلم بکلامی

که خمر و خنزیر بهم مثل مطعومات منقسم است بحلال و حرام اگرچه این کلام بحسب تدقیق

نظر و جهی از صحت داشته باشد چه حلال است در صورت اکراه و حرام است

در غیر آن اما کلام مذکور از قسم الغاز فقهیه است که برای سنجیدن اذهان

صبیان آن را مذکور میسازند نه از قبیل احکام افتاء و قضا که مبنای نظم و سیاست

ملت حنیفیه آن را قرار داده اند بلکه در باب بیان احکام شرعیه ممکن که مثل این

کلام از قبیل استهزاء بآیات الله باشد و القاء مداهنت در قلوب عوام بلکه

این کلام باطل محض است باعتبار محاوره عرف اگرچه صحیح باشد باعتبار حقیقت

لغوی بلکه کلام مفسد عقائد عوام و منطبق بر محاورات کلام همین است که هر خمر

حرام است و نجس و متعذر عن اسد و اصل آن قبیح است و آنچه در صورت اکراه

حکم باباحت کرده میشود جاریست مجری شواذ پس احق در تمام عقد قضیه

دیگر حیثیت بهمین قدر کافی است که مشتمل بر کذب یا فحش است لیکن بعد از ثبوت
اینکه فلان چیز بدعت است حکم بقبح آن توان کرد و در باب تحصیل حقیقت تفوه
از آن اجتناب باید ورزید و در باب ترغیب و ترهیب جمهور انام از آن تنفیر
باید کرد و در محافل و مجالس تذکیر بآواز بلند تقبیح آن باید نمود خصوصاً در اوقاتی که
رواج پذیرفته باشد که در آن اوقات بابلغ وجوه از آن تنفیر و تحذیر باید کرد
و در اخمال و ابطال آن سعی کردن از جملهٔ اعلاء کلمة الله باید شمرد و مبنا آنکه در
زمانیکه کذب و فحش در میان مردمان رایج گردد پس البته معامله اهانت و تحذیر
در آن زمان با کذب و فحش باید کرد همان معامله با هر بدعت که در زمانی رایج
گردد باید نمود و چنانکه از مطلق کذب و فحش دائما تنفیر باید کرد همچنین از مطلق بدعت
دائما تحذیر باید کرد بل اشد از آن مراتب و کسیکه بدعت مخصوصه را از دائره
قبح بیرون کند و در صدد اثبات حسن آن شود اقامت دلیلی قطعی از دلائل
شرعیه واجب بر ذمه او است نه بر ذمه مانع آن مثل کسیکه کذبی خاص را یا
فحشی خاص را تحسین کند پس اقامت دلیل قاطع عهده همانست نه عهده کسیکه
از آن اجتناب مینماید و تقبیح آن میکند بلکه احتمال بدعت هم در باب اجتناب
از آن کفایت میکند چنانچه شیخ ابن الهمام در فتح القدیر و صاحب مجالس
الابرار بآن تصریح فرموده اند چنانچه احتمال کذب هم در باب روایت حدیث
ملحق باصل کذب است چنانچه من روی عنی حدیثا و هو یری انه کذب فهو
احد الکاذبین بر آن دلالت دارد و همین است مذهب حق پس اطلاق مطلق
بدعت بر احتمال اول مثل ذکر اسد باشد و بر احتمال ثانی مطلق تکلم و بر احتمال
ثالث مثل تکلم بکذب و فحش فثالث مذهب است مؤید بکتاب و سنت

ثلثه ممهد شد پس میگوئیم که در مقام سه احتمالات متصور توان کرد اول آنکه
مطلق بدعت باعتبار اصل خود حسن باشد مثل عبادات شرعیه از صلوة و صوم
و ذکر و تلاوة قرآن گو که در بعضی احیان بسبب عوارض مثل لزوم تشبه بکفار
یا استلزام مفسده در اصل ملت بقبح عارض متصف گردد و این احتمال باطل است
بالاتفاق هیچ یکی از عقلاء و سفها بآن نرفته چه جمیع ملیین بدعات را از
عیوب می شمارند نه از کمالات آدمی چه تسلیح امور جدیده را در امور معاشیه از قبیل
تیر و کمان هنر شمرده میشود نه امور دینیه بلکه اتباع ائمه ملت و التزام تقلید ایشان
و ترویج سنت ایشان از اصول ارکان ملت معدود کرده میشود **واحتمال ثانی**
آنکه مطلق بدعت نه حسن باشد نه قبیح مثل مطلق اکل و شرب و جماع و تکلم و
اکتساب اموال و اشتغال بصنایع پس منقسم باشد بسوی حسن و قبیح و
در باب اثبات حسن بدعت مخصوصه یا قبح آن در عوارض طاریه و دلائل
خارجیه تامل باید کرد تا احدهما منکشف گردد و بمجرد ملاحظه آنکه در سلک بدعات
منسلک است هیچ حکم نتوان کرد و همین است زبان زد عوام درین زمان
واحتمال ثالث آنکه مطلق بدعت بمعنی حقیقی شرعی خواه حکمیه باشد خواه
حقیقیه اعم از آنکه اصلیه باشد یا وصفیه و اعم از آنکه بدعیت او از جهت تحدید
و توقیتات مبتدعه لازم آمده باشد یا از جهت تغیر موقع آن که در سنت ثابت
است از جمله اقسام باعتبار اصل خود قبیح است اعم از آنکه مکروه باشد یا حرام یا
منجر بکفر مثل سایر امور قبیحة الاصل از کذب و فحش و ظلم و غیبت و حسد پس در
باب اثبات قبح آن دلیل دیگری باید همین وجه کافیست که بدعت است
چنانچه در باب اثبات قبح کلام که مشتمل بر کذب یا فحش باشد احتیاج بدلیل

کذب ... و بیته وان از اقبح قبایح است و اشنع شنایع و صاحب آن از

درگاه حضرت مطرود است و از بارگاه او تعالی مطرود چنانچه حق جل و

علا در سوره بقره میفرماید یا ایها الناس کلوا مما فی الارض

حلالا طیبا و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین

انما یامرکم بالسوء و الفحشاء و ان

تقولوا علی الله ما لا تعلمون ٥

و در سوره انعام میفرماید و حرث حجر لا یطعمها الا من نشاء

بزعمهم و انعام حرمت ظهورها و انعام لا یذکرون

اسم الله علیها افتراء علیه سیجزیهم بما کانوا یفترون ٥ و

قالوا ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم

علی ازواجنا و ان یکن میتة فهم فیه شرکاء سیجزیهم وصفهم انه حکیم علیم

قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم و حرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا

و در سوره اعراف میفرماید و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها

اباءنا و الله امرنا بها قل ان الله لا یامر بالفحشاء اتقولون علی

الله ما لا تعلمون ٥ و در همان سوره میفرماید قل انما حرم ربی الفواحش

ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق و ان تشرکوا بالله ما لم

ینزل به سلطانا و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون ٥ و در سوره نحل میفرماید و لا

تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی

الله الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون ٥ و در سوره قصص میفرماید قل فاتوا

بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین فان لم

٧٥

واجماع وقیاس واحتمال ثانی که زبان زد عوام است باطل است مثل احتمال

اول وانچه دریناب متمسک مینمایند همه ناشی از سوی فهم ایشان پس دلایل

اینمضمون در دو بحث بیان باید کرد **بحث اول** در ذکر دلایل مذهب

حق **بحث ثانی** در ابطال ظنون عوام **بحث اول** در

ذکر دلائل مذهب حق وآن مشتمل است بر دو قسم **قسم اول** در ذکر آیات

واحادیث داله بر مذهب حق وآن مشتمل است بر سه نوع **نوع اول**

در ذکر نصوص داله بر قبح مطلق بدعة حقیقیه وآن مشتمل است بر چند مسائل

مسئله اولی باید دانست که احداث بدعت حقیقیه خواه اصلیه باشد

خواه وصفیه اعم از آنکه بدعیت آن از جهت تحدیدات وتوقیتات محدثه لازم

آمده باشد یا از جهت تغیر موقع آن در باب اهتمام وعدم اهتمام وهمچنین

بر آن وجه قربت دلالت میکند بر اینکه بدعت مذکوره را صاحب آن در

امور دینیه مندرج میگرداند وذریعه معاد ورا نافع میداند ودر دنیا ورا

جالب رضاء حق یا مورث یمن وبرکت میشمارد واین اعتقاد بدو طریق حاصل

میشود اول آنکه این امر را من الله داند یعنی چنان اعتقاد کند که حق جل وعلا

خود این را در امور دینیه داخل گردانیده ومنفعت معادیه در وی بخشیده

وجالب رضاء خود مقرر فرموده ومحل نزول برکات خود قرار داده واین

عقیده بچند وجه بهم میرسد اول آنکه ادعاء محض بلا دلیل هر دو کار آرد

وبجرد سینه زوری در پی اثبات آن شود که من همین میدانم یا همین میگویم

یا نزد من همچنین است یا در ذهن من همچنین منقش شده است هرگز از آن باز

نخواهم آمد اگرچه دلیلی بر آن قائم نشود واین امر ظاهر البطلان است وقرآن

تخصص و تحکم بحسب تعلق رضاء الهی یا سخط او تعالی بجبر نمی‌نماید و مدار تشنیع
درین باب همین است که بدون تمسک بدلیل درین وادی پر هول السعی جر...
در کارخانه ربانی قدم نهد گو که بر بطلان آن هم دلیلی قایم نشده باشد و لهذا
در مقام تشنیع همین کلمه فرموده اند اتقولون علی الله ما لا تعلمون نه اینکه
که اتقولون علی الله خلاف ما انزل علیکم و همچنان در حدیث شریف
واقع گردیده و تفعلون ما لا تؤمرون نه این کلمه و تفعلون ما نهیتم عنه

وجه ثانی از وجوه بهم رسیدن عقیده مذکوره اتباع تخمین
عقلی است یعنی حسن و قبح بعضی اشیا یا منافع و مضار آن در بعضی احیان بنا بر
تجربه یا بنا بر نظر بقراین یا امثال آن بر عقل واضح میگردد پس عقل بنا بر وضوح
مذکوره آن شی را در سلک مرضیات حضرت حق یا مسخوطات او انتظام
بحسب تخمین خود مسلک میگرداند که فلان چیز چنین و چنان منفعت می‌بخشد
پس باید که متعلق رضای حق و مقبول عند الله و محل نزول برکات او
باشد و یا چنین و چنان مضرت میرساند پس باید که متعلق سخط او تعالی و مردود
عند الله و مورد لعن او باشد پس صاحب آن بدون مراجعت بکتاب
الهی بل بنا بر مجرد اعتماد بر تخمین عقلی بمقتضای آن حکم نماید و همین حکم مذکور را
خرص و اتباع الرای و اتباع الظن میگویند و آن در امور معاشیه نهایت
کار آمدنی است و در امور دینیه بغایت مردود چنانچه حق جل و علا در سوره انعام
میفرماید قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون
الا الظن و ان انتم الا تخرصون و در سوره زخرف میفرماید وقالوا
لو شاء الرحمن ما عبدناهم ما لهم بذلک من علم ان هم

يستجيبوا لك فاعلم انما يتبعون اهواءهم ومن اضل ممن
اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي القوم
الظلمين ودر سوره زمر سفرا مید ترى الذين كذبوا على الله وجوههم
مسودة اليس في جهنم مثوى للمتكبرين
ودر سوره صف سفرا مید ومن اظلم ممن افترى على الله الكذب وهو
يدعى الى الاسلام والله لا يهدي القوم الظلمين واخرج مسلم
عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم ما من نبي بعثه
الله في امته قبلي الا كان له من امته حواريون واصحاب
ياخذون بسنته ويقتدون بامره ثم انها تخلف من
بعدهم خلوف يقولون ما لا يفعلون ويفعلون ما لا يؤمرون فمن
جاهدهم بيده فهو مؤمن ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن
وليس وراء ذلك من الايمان حبة خردل واخرج البخاري
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم كل امتي يدخلون
الجنة الا من ابى قيل ومن ابى قال من اطاعني دخل الجنة
ومن عصاني فقد ابى واخرج محيي السنة
في شرح السنة عن عبد الله بن عمرو قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن
احدكم حتى يكون هواه تبعا لما جئت به
ودیگر آیات و احادیث کثیره بر بعض معنی خود دلالت میدارد یعنی بر تفهیم حال کسیکه بنا بر محض
اتباع هوای قلبی بدون استشهاد به دلیل در احکام الهیه دخل دهد و باد عای

اکابر اسلاف بر آن رد میکردند و اینکلام سراسر باطل است و از اصل مردود
بلکه در باب اثبات تعلق رضای حضرت حق یا سخط او تعالی به نسبت چیزی یا
از کلام الهی کتاب منزل میباید یا از کلام معصوم حدیث مسلسل چنانچه حق
جل و علا در سوره انعام میفرماید سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله
ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شیء کذلک کذب الذین
من قبلهم حتی ذاقوا بأسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه
لنا ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون قل
فلله الحجة البالغة فلو شاء لهداکم اجمعین قل هلم شهدا
کم الذین یشهدون ان الله حرم هذا
و در سوره اعراف میفرماید واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا
علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء
اتقولون علی الله ما لا تعلمون و در سوره یوسف میفرماید یا صاحبی السجن
أأرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ما تعبدون من
دونه الا اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا لله
و در سوره شعرا میفرماید واتل علیهم نبأ ابراهیم اذ قال لابیه وقومه
ما تعبدون من دون الله قالوا نعبد اصناما فنظل لها عاکفین
قال هل یسمعونکم اذ تدعون او ینفعونکم او یضرون قالوا بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون
قال افرأیتم ما کنتم تعبدون انتم وآباؤکم الاقدمون فانهم عدو لی الا رب
العالمین الذی خلقنی فهو یهدین و در سوره لقمان میفرماید ومن الناس من
یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر واذا قیل لهم

الهم الآخر صون ام اتيتهم كتابا من قبله فهم به مستمسكون
و در سوره ذاريات ميفرمايد قتل الخراصون الذين هم في غمرة
ساهون واخرج الترمذي وابن ماجة عن ابي ثعلبة قال
قال رسول الله صلعم بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن
المنكر حتى اذا رايت هوى متبعا وشحا مطاعا ودنيا موثرة
واعجاب كل ذي راي برايه ورايت امرا لا بد لك منه
فعليك نفسك ودع امر العوام واخرج الترمذي وابو
داود عن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم من قال في القران برايه فاصاب
فقد اخطا واخرج الترمذي عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال في
القران برايه فليتبوا مقعده من النار
و از اعظم وجوه تخمين مذكوره صورت استحسان عقلي ميشود اتباع رواج قديم
است يعني هرگاه که مي بيند چيزي را که از مدت مديده درميان عوام وخواص
مروج گرديده و بر شيوع آن قرون متوالي منقضي شده پس هر چند دليلي
از دلايل منزله سماويه بر آن نمي يابد اما استمرار وشيوع آن عمل باين ازمنه
طويله درميان عقلا وفاهمين بدون اصل اصيل در عقل او مستبعد مينمايد
بنابرآن حکم مينمايد که فلان عمل از مرضيات حضرت حق است وموجب برکات
او تعالي والا اتفاق اين مردم بر صورت نمي بست وقدماء عقلا او را
قبول نمي کردند بلکه حق جل وعلا بمقتضاي حکمت خود اداء را برهم ميزد و

واین شخص چیزی دیگر را که مشابه او ست در بعضی اوصاف در عقل ناقص خود ناظر
آن قرار داده حکم چیز ماثور را بر غیر ماثور جاری نماید و این قیاس راه ضلالت
و دخل دادن آن در احکام دینیه مردود چنانچه حق جل وعلا در سوره بقره میفرماید
الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ
مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا
و از جمله وجوه مذکور افراط در امور دین است یعنی می بیند که چیزی در شرع ثابت
شده و شارع بسوی آن ترغیب نموده و محامد و منافع آن ذکر فرموده پس آن
شخص را این ظن بهم میرسد که هر قدر که در آن افراط کرده شود همانقدر مدح شرعی
باو عاید میگردد و منفعت اخرویه براو بیشتر مترتب میشود و توجه رحمت الهیه بسوی
او اقوی میباشد و برکات غیبیه برآن ازید نزول میفرماید حالانکه هر چیزی
را از امور دینیه حدی است از حدود که شارع آن امر را بهمان حد محدود ساخته
و موقعی است از مواقع که شارع آن را در آن موقع نهاده پس تعلق رضا بحضرت
حق و ترتب منافع اخرویه و نزول برکات غیبیه برهمان تقدیر است که آن شیء
بحد خود محدود باشد و در موقع خود واقع چنانچه حق جل وعلا در مواضع کثیره
از قرآن مجید میفرماید تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ و در سوره نساء میفرماید وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ
و دارمی از طریق ابی ثعلبه روایت کرده قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان الله فرض فرائض فلا تضیعوها و
حرم حرمات فلا تنتهکوها وحد حدودا فلا تعتدوها

اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه اباءنا او لو كان الشيطان
ودر سوره زخرف میفرماید وقالوا لو شاء الرحمن ما عبدناهم ما لهم بذلك
من علم ان هم الا يخرصون ام اتيناهم كتابا من قبله فهم به
مستمسكون بل قالوا انا وجدنا اباءنا على امة وانا على
اثارهم مهتدون وكذلك ما ارسلنا من قبلك في قرية من
نذير الا قال مترفوها انا وجدنا اباءنا على امة وانا على اثارهم
مقتدون قال اولو جئتكم باهدى مما وجدتم عليه اباءكم قالوا
انا بما ارسلتم به كافرون فانتقمنا منهم
فانظر كيف كان عاقبة المكذبين
ودر سوره احقاف میفرماید ائتوني بكتاب من قبل هذا او اثارة
من علم ان كنتم صادقين ه واخرج الترمذي عن عمرو
ابن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
الدين بدأ غريبا وسيعود كما بدأ فطوبى للغرباء وهم الذين
يصلحون ما افسد الناس من بعدي من سنتي واخرج البيهقي
في شعب الايمان عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم يوشك ان ياتي على الناس زمان لا يبقى من الاسلام
الا اسمه ولا يبقى من القرآن الا رسمه مساجدهم عامرة وهي
خراب من الهدى علماؤهم شر من تحت
اديم السماء من عندهم تخرج الفتنة وفيهم تعود
وازجمله استحسان مذکور قیاس ناقص است یعنی چیزی که در شرع وارد شده باشد

تعلیم وتلاوت را مقصود لذاته قرار داده واصل کمال همه را پس پشت نظر بت
خود نهاده اید و تهذیب نفس که اصل مقصود است پس پشت انداخته اید
پس سفیه هستید که عقل نمیدارید و در همان سوره میفرماید وَلَمَّا جَاءَهُمْ
رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ
سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ
وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ
یعنی علم شرعیه را که مدار اصل نجات است پس پشت انداخته در پی تحصیل علوم
زوائد که در منافع اخرویه هیچ دخل نمیدارد و چنانچه کریمه وَلَقَدْ عَلِمُوا
لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ بر آن دلالت میدارد افتاده اند اگرچه در نفس
الامر بعضی از آن علوم ماخوذ از شیاطین اند و بعضی از ملائکه لیکن هرگاه که
در امور آخرویه دخل نمیدارد به نسبت ایشان همه از قبیل لغو ولاطائل است
بلکه سعی در تحصیل آن مضر و در همان سوره میفرماید ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ
أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ
بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ
إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ
يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ
یعنی وجوه نصرت مظلوم مراتب ادون است از مرتبه نفس ظلم و در اول اهتمام
عظیم مینمایند و در ثانی جرات بی تحاشی پس در دنیا و آخرت نکال این

٨٣

بالجمله ترتیب دینیه بر معالجه جسمانیه قیاس باید کرد و مجموع امور دینیه را
مثل ادویه کثیره مختلفة الاوزان والمقادیر تصور باید کرد که طبیب
حاذق هر دوای را از ادویه مذکوره بوزنی محدود ساخته و برای استعمال
آن طریقی معین از طبیخ و تفوع و تشوق و سعوط و ذرور و لعوق و لدود و ضماد
و طلا و نطول و حمول و فرزجه و حقنه و شیافه و امثال آن مقرر فرموده
و اوقات مخصوصه را از صباح و وقت نوم برای آن تعیین نموده و تعدی
و تفویت هر روز و بتداوی و تنقیه گاه گاه حکم کرده پس چنانکه در معالجه
جسمانیه تفریط و افراط هر دو در حق مریض مضر است هم چنین در معالجه روحانیه
رهبانیت و تقشف هر دو در حق مکلف ناقبول پس باید دانست که افراط اگر
در باره اعتقادات و مقامات و واردات و حالات متحقق شود آنرا
غلو میگویند و اگر در باب علوم واقع شود آنرا التعمق میگویند و اگر در باب اخلاق
و عبادات واقع شود آنرا رهبانیه و تشدد میگویند و اگر در عادات واقع شود
آنرا التکلف میگویند و اگر در باره طهارت و نجاسات واقع شود آنرا وسواس میگویند
و اگر در باب عدم محافظة مراتب وسایل و مقاصد یا اصول و فروع واقع شود
یعنی وسایل را مثل مقاصد پیش نظر همت خود دارد و مقاصد را مثل وسایل
پس پشت خود اندازد یا فروع را مثل اصول اهم داند و اصول را مثل فروع اهمال
انکارد آنرا ظلم و سفاهت میگویند چنانچه محافظة مراتب مذکوره را انصاف
و فقاهت چنانچه حق جل و علا در سوره بقره میفرماید أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ
بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
یعنی تعلیم احکام دین و تلاوت کتاب وسیله عمل به تهذیب نفس است و شما نفس

وانچه در سوره بنی اسرائیل فرموده وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ
وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا
ونیز در همان سوره فرموده وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ونیز در سوره کهف فرموده سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ
كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ
وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا
مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ونیز فرموده قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ
غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا وَاتْلُ مَا أُوحِيَ
إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ یعنی سخن پیغمبر [illegible] و کتاب الله تحقیق علوم شرعی شغل پیغمبر است نه
با حاطه علم الهی وتفتیش وقایع تکوین ودر سوره آل عمران میفرماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ
يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ
دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ
وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
یعنی نهایت تعظیم واکرام انبیاء الله واکرام ملائکه حکم پیغمبر است لیکن نباید که ایشان
را عبادت باید کرد یا ایشان را شان ربوبیت یعنی تصرف در امور تکوینیه بالاستقلال
ثابت باید کرد و یا خود را مقهور قدرت ایشان تصور باید کرد این امور مقتضیات علاقه
عبودیت و ربوبیت است ومختص است به باری تعالی وکسی دیگر را در آن دخل دادن کفر است
ومنافی اسلام واین سد باب غلو است تمام شد تمت بالخیر
والعافیه

٨٢

سو ضیع خواهد شد و در همان سوره میفرماید سیقول السفهاء من الناس ما
ماولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها قل لله المشرق والمغرب یهدی من یشاء الی صراط
و نیز میفرماید لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و
لکن البر من امن بالله و الیوم الاخر و الملئکة و الکتب و النبیین
و اتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل
و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم
اذا عاهدوا و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین البأس اولئک هم المتقون
یعنی استقبال قبله مخصوص از اصول دین و ارکان حقیقت تقوی نیست تا تفاصیل
ادیان باو واضح گردد پس در مقام بیان تفاصیل ادیان گفتگو در آن ناشی از سفاهت
است بلکه آنچه حصول دین و ارکان حقیقت تقوی است این امور مذکوره است پس
در مقام ایضاح تفاصیل ادیان و ارکان حقیقت تقوی درین امور تامل باید کرد که
اهل کدام دین بان متصف اند و کدام نی و در سوره آل عمران میفرماید ها انتم
هؤلاء حاججتم فیما لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم
والله یعلم و انتم لا تعلمون یعنی چیزیکه اصل آن از کتاب الله
معلوم نیست در پی تفتیش آن افتادن بیجا است زیرا که احاطه جمیع معلومات از شان
ربانی است نه شان انسانی و این نهی است از تعمق و بر همین مضمون دلالت
میدارد آنچه در همان سوره میفرماید هو الذی انزل علیک الکتاب
منه ایات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین
فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و
الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب